

همسایگان بردند و بعد خود بخوردند، آنگاه فرمود: یا علی این از جمله آن نعیم است که خدا در قیامت از آن سؤال کند، و بفرمود تا از بهر فاطمه و حسنین بر گرفت؛ و آن درخت را نخلة الجیران گفتند. و همواره بار آورد تا در سال حَرّه که به حکم یزید ملعون اهل مدینه را قتل کردند آن درخت نیز در آن داهیه قطع شد.

دویست و بیستم: یافتن عبدالله بن عامر آب در اراضی بی آب به برکت آب دهان حضرت، چنانکه رقم شد.

دویست و بیست و یکم: حکم بن ابی العاص عمّ عثمان بن عفّان به حضرت رسول استهزاء می کرد و دهان خویش کج می کرد و شانه های خود را بیرون طبیعت حرکت می داد. پیغمبر فرمود: ای حکم چنین باش، او به همین گونه بماند. و هم در انجام امر او را از مدینه اخراج فرمود و فرمان کرد که دیگر او را به مدینه راه نگذارند، عثمان در سلطنت خویش او را به مدینه آورد.

دویست و بیست و دویم: کفایت و هلاکت مستهزئین در مکه و ایشان شش تن بودند.

اول: ولید بن مغیره	دویم: عاص بن وائل
سیم: اسود بن مُطَلِّب	چهارم: اسود بن عبد یغوث
پنجم: حارث بن طلاطله	ششم: حارث بن قیس

خداوند فرمود: دعوت خویش آشکار کن و من کفایت ایشان خواهم کرد، نخستین جبرئیل به جانب ولید اشارتی کرد و او بر مردی از خزاعه که تیر تراش می داد گذشت و تراشه در پاشنه ولید نشست و چون در خانه بر سریر خود بخفت خون پاشنه او بر دخترش آمد که در فرود تخت خفته بود بیدار شد و گفت: سر مشگ را نبسته اند، ولید گفت: این نه آب است بلکه خون پدر تو است و حکم کرد تا خویشانش را حاضر کردند. عبدالله بن ربیع را گفت: عماره بن ولید در حبشه است، از محمد مکتوبی بگیر و به نجاشی فرست تا باز مکه اش فرستد و فرزند کوچک خود هاشم را گفت: تو را پنج وصیت کنم:

نخست: ابودهمه دؤسی را اگر همه سه دیت دهد بکش که او دختر خود را که زن من بود از من به زور گرفت، و اگر با من بود پسری چون تو می آورد.

[دوم]: و خونی که از خزاعه طلب دارم.

[سوم]: و خونی که از جزعة بن عامر می خواهم بجوی.

[چهارم]: و دیتی چند از ثقیف می خواهم بگیر.

[پنجم]: و اسقف نَجْران دو بیست (۲۰۰) درهم از من طلب دارد بده، بگفت و به جهنم واصل شد.

دیگر: عاص بن وائل را جبرئیل اشارتی به پای کرد چیزی در پایش خلید و بدان بمرد.

و اشارتی به دیده اسود بن مطلب کرد تا کور شد و سر خود بر دیوار زد تا بمرد.

و اسود بن عبد یغوث به دعای حضرت کور شد و بماند تا در بدر قتل فرزند را بدید و بمرد.

و حارث بن طلاطله را جبرئیل اشاره به سر کرد، ریم^۱ از سر او برفت تا بمرد.

و حارث بن قیس ماهی شور بخورد چندان آب بخورد که شکمش بترکید.

دویست و بیست و سیم: زنی از جهودان پیغمبر را جادو کرد و رشته‌ای را چند گره زد به چاه انداخت. جبرئیل پیغمبر را آگهی داد، پیغمبر شماره گره بگفت و حکم داد تا از چاه بیرون آوردند و چنان بود.

دویست و بیست و چهارم: چون این آیت تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ^۲ آمد، اُمّ جمیل زن ابولهب که خواهر ابوسفیان بود به قصد آن آمد که حضرت را بد بگوید چون نزدیک شد، پیغمبر این آیت بخواند: و إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا^۳. پس پیغمبر را ندید، ابوبکر را گفت: شنیده‌ام صاحب تو مرا هجا گفته ابوبکر گفت: به حق پروردگار کعبه تو را هجا نگفته.

دویست و بیست و پنجم: روزی پیغمبر در ابطح می گذشت، ابوجهل سنگی به سوی آن حضرت انداخت. آن سنگ رفت معلق در هوا بماند، گفتند: که این سنگ را نگاهداشته؟ فرمود: آنکه آسمان و زمین را نگاه داشته.

دویست و بیست و ششم: یک روز پیغمبر با میسره به قلعه یهود رفت برای خریدن

۱. ریم: چرکی باشد که از جراحی برود.

۲. سوره مسد، آیه یک: دو دست ابولهب بریده باد.

۳. سوره اسراء، آیه ۴۵: و چون قرآن بخوانی میان تو و میان آن کسان که به آخرت ایمان نمی آورند، پرده‌ای پوشاننده و [مانع] برقرار کنیم.

نان و خورشی، یک تن از جهودان زن خود را گفت: چون محمد به خانه ما در می آید این سنگ را از بام بر سر او زن. چون آن زن خواست چنین کند، جبرئیل پر بزد و آن سنگ دیوار را سوراخ کرده برگردن شوهرش چون آسیا سنگ حلقه شد، جهود از هوش رفت، چون به خود آمد استغاثت کرد و به دعای پیغمبر آن سنگ از گردنش باز شد.

دویست و بیست و هفتم: یک تن از قریش بر ذمت نهاد که پیغمبر را شهید کند، در زمان اسبش بجست و او را بر زمین زد و گردنش بشکست.

دویست و بیست و هشتم: معمر بن یزید رئیس کنانه، به تحریض قریش قصد حضرت کرد، پس تیغی که یک شبر عرض و ده (۱۰) شبر طول داشت بر میان بست، و هنگام نماز در حجرالاسود آهنگ پیغمبر نمود، ناگاه بر زمین افتاد و رویش مجروح شد، و برخاست و بگریخت، و مردم را گفت: چون آهنگ او کردم دو ازدها که آتش از دهان می افشانند قصد من کردند.

دویست و بیست و نهم: کلدة بن اسد در خانه عقیل و عقال مِزراقی^۱ به حضرت افکند، آن مزراق برگشته به سینه وی آمد و هراسان بگریخت و گفت: این شتر مست را نگرید که بر من می تازد. گفتند: ما نبینیم، تا به طایف گریخت.

دویست و سی ام: نصر بن الحارث در شعب حَجُون^۲ به قصد پیغمبر رفت و ناگاه فرارکنان همی آمد، ابوجهل او را دیدار کرد گفت: از کجا می آئی؟ گفت: به قصد محمد رفتم شیرها دیدم که بر من حمله کردند. ابوجهل گفت: این نیز از جادویهای محمد است.

دویست و سی و یکم: یک تن از قریش خواست هنگام سجده سنگی بر سر آن حضرت زند دستش به سنگ برچفسید.

دویست و سی و دویم: جمعی از قریش قصد حضرت کردند که او را در خانه مکه بگیرند، دستهای ایشان در گردنها غل شده نابینا شدند، به ضراعت در آمدند تا حضرت دعا کرد دست ایشان باز شد.

دویست و سی و سیم: ابولهب خواست سنگی در سجده بر حضرت زند، دستش در هوا بماند، به استغاثه آمد و گفت: اگر بهبود شوم دیگر قصد تو نکنم، پیغمبر دعا

۱. مزراق: نیزه کوتاه.

۲. حجون: کوهی است در مکه.

کرد دستش به کار شد. گفت: جادوگر حاذقی بوده‌ای. خدای این آیت فرستاد: تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ^۱.

دویست و سی و چهارم: زُهَیْر شاعر، پیغمبر را هجا می‌گفت، یک روز پیغمبر فرمود: الهی مرا پناه ده از شرّ این شیطان. زُهَیْر شاعر از آن پس چندان که زنده بود مصراعی نتوانست گفت.

دویست و سی و پنجم: روزی چون بلال در اذان گفت: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. منافقی گفت: بسوزد هر که دروغ می‌گوید. شب خواست اصلاح چراغ کند آتشی در انگشت او گرفت و نتوانست دفع دهد تا تمام بسوخت.

دویست و سی و ششم: عُتْبَةُ بن ابی مَعِیْط در مکه خیو بر روی پیغمبر افکند، آن خیو دو پاره شد بر روی شومش آمد و بسوخت، چنانکه جای داغ هر دو بماند و پیغمبر فرمود: چون از مکه بیرون شوی کشته شوی. و او در جنگ بدر کشته شد.

دویست و سی و هفتم: وقتی پیغمبر مریض شد جبرئیل و میکائیل عرض کردند: لبید بن اعظم یهودی تو را جادو کرده است و در چاه بنی زُرَیْق پنهان داشته، پیغمبر علی را بفرستاد بر سر آن چاه که آب آن چاه به جادو چون حنا رنگین بود، علی آب بکشید و از زیر سنگ غلاف خرمائی بر آورد که چند شانه و ریسمانی که یازده (۱۱) گره داشت در آن بود و سوزنها در آن فرو برده بود، جبرئیل سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ^۲ و سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ^۳ را آورد. پیغمبر علی را فرمود: تا قرائت کرد، به هر آیتی گره‌های گشوده شد، و به روایتی این دو سوره مبارک را با قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ^۴ آورد و این دعا خواند: بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ، وَاللَّهُ يَشْفِيكَ، مِنْ كُلِّ دَاءٍ يُؤْذِيكَ. علمای شیعی گویند: سحر در انبیا کار نکند بلکه این سوره‌ها برای دفع است از دیگران.

دویست و سی و هشتم: زنی از مردم جن که عفرا نام داشت به حضرت رسول می‌آمد و اخذ مواعظ و حکم کرده، مردم جن را آموزگاری می‌کرد و دعوت به اسلام می‌نمود، روزی چند حاضر حضرت نشد، جبرئیل عرض کرد: به دیدار خواهر

۱. سوره مسد، آیه یک: دو دست ابی لهب بریده باد.

۲. سوره ناس، آیه ۱: بگو ای محمد، به پروردگار پناه می‌برم.

۳. سوره فلق، آیه ۱: بگو پناه می‌برم به پروردگار پگاه.

۴. سوره اخلاص، آیه ۱: بگو اوی خدای یگانه است.

ایمانی خود شتافته، از برای خدا او را دوست دارد، فرمود: بهشت آنان راست که برای خدا با هم دوستی کنند، در بهشت عمودی است از یاقوت که آن را هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) قصر و هر قصری را هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) غرفه است و این همه آنان راست که به دوستی یکدیگر را دیدار کنند.

چون عفرا باز آمد عرض کرد عجیبی دیدم، همانا شیطان را در بحر اخضر نگریستم که بر فراز سنگ سفیدی نشسته و دست برداشته می گوید: الهی چون سوگند خویش به پای بردی و مرا به جهنم انداختی، از تو سؤال خواهم کرد: به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از جهنم خلاص کنی و با ایشان محشور داری. او را گفتم: ای حارث این نامها چیست؟ گفت: اینها را هفت هزار (۷۰۰۰) سال قبل از خلقت آدم در ساق عرش نوشته دیدم، دانستم نزد خدا گرامی ترین خلق اند. پیغمبر فرمود: سوگند با خدا اگر قسم دهند جمیع اهل زمین خدای را به این نامها البته خدا دعای همه را مستجاب کند.

دویست و سی و نهم: در ابطح در حضرت رسول گردبادی پدیدار گشت و از میانش شخصی نمودار شد و گفت: یا رسول الله من رسول قوم خویشم به حضرت تو، تا کسی را با من به میان قوم وکیل سازی که میان ما و دشمنان ما به قانون کتاب خدا حکم کند، و فردا بامداد به سوی تو برگردد چه قوم ما به حضرت تو پناهنده اند. فرمود: تو کیستی و قوم تو کیانند؟ گفت: من عُرْفُطَه پسر شمراخم از قبیله بنی سجاج. چون تو مبعوث شدی و سفر ما از آسمان محال افتاد؛ بعضی مسلمان شدیم و گروهی کافر بماندند، و این کافران بر ما غالبند و بر ما ستم کنند، فرمود: روی خود را بگشا چون نقاب برگرفت، مردی پرموی بود با سری بلند و چشمهای بلند، درازی دیدگانش از راه طول سر بود و حدقه‌های کوتاه داشت، و دندانها چون درندگان داشت. پیغمبر، ابوبکر را فرمود: اینک عُرْفُطَه است توانی با او سفر کنی و میان ایشان حکم شوی؟ عرض کرد: من زبان ایشان ندانم چگونه حکم شوم. عمر و عثمان را نیز فرمود، مانند ابوبکر پاسخ گفتند. پس علی را فرمود: با برادر ما عُرْفُطَه برو و میان ایشان به راستی حکم کن. علی شمشیر برداشت و با او راه برگرفت، سلمان نیز از دنبال راهسپر گشت تا به وادی صفا رسیدند، علی با سلمان گفت: ای ابو عبدالله خدا سعی تو را مزد دهد اکنون مراجعت کن، پس زمین بشکافت و ایشان

در رفتند و سلمان باز شد.

روز دیگر بعد از نماز بامداد رسول خدا با اصحاب بیامد و بر کوه صفا قیام کرد و امیرالمؤمنین باز نیامد تا ظهر شد و منافقین سخت شاد شدند، پیغمبر باز آمده نماز ظهر بگذاشت و مراجعت به صفا کرد و چون عصر برسد هم به نماز حاضر شد و مراجعت به صفا فرمود و از شماتت منافقین پیغمبر را اندوه گرفت، چون غروب آفتاب قریب افتاد ناگاه صفا شکافته شد و علی چون آفتاب چاشتگاه بر آمد، و خون از شمشیرش همی چکید و عُرْفُطَه نیز ملازم خدمتش بود. پیغمبر برخاست و میان دیدگانش بوسه زد و گفت: چه بود که دیر آمدی؟ عرض کرد: به سوی کافران جن رفتم و ایشان را به سه خصلت دعوت کردم:

اول: آنکه مسلمانی گیرند، و از این سر برتافتند.

دویم: آنکه جزیه بدهند، هم نپذیرفتند.

سیم: آنکه با عُرْفُطَه صلح کنند و مراتع و مراتع را قسمت نمایند، از این نیز سر برتافتند، تیغ کشیدم و بر ایشان حمله بردم و هشتاد هزار (۸۰۰۰۰) کس از ایشان را مقتول ساختم، این هنگام از در ضراعت بیرون شدند و به صلح رضا دادند و مسلمانی گرفتند، عُرْفُطَه گفت: یا رسول الله خدا تو را و علی را از ما جزای خیر دهد. و وداع گفته باز شد. حضرت صادق فرماید: رسول خدا روز نوروز، علی را به مردم جن فرستاد.

دویست و چهارم: یک روز پیغمبر با علی نشسته بود مردی پیر در آمد و سلام داد و باز شد، رسول خدا فرمود: یا علی این ابلیس بود. امیرالمؤمنین گفت: اگر دانستم او را ضربتی زدم و امت را از او رها کردم، ابلیس باز شد و گفت: ای ابوالحسن بر من ستم کردی چه هرگز من شریک نطفه دوستان تو نشده‌ام، و دشمنان تو را نطفه من بیشتر از نطفه پدرش به رحم مادرش رسیده.

دویست و چهل و یکم: یک روز پیغمبر گلوی شیطان را بر ستون مسجد چنان بفشرد که زبانش به دست پیغمبر رسید، آنگاه فرمود: اگر نه آن بود که سلیمان از خدای طلب کرد که: ملک او بعد از وی دیگری را نباشد، شیطان را به شما می نمودم.

دویست و چهل و دویم: اسلام هیثم بن سماع بن ابلیس در غزوه حنین که به

صورت مار آمد چنانکه رقم شد.

دویست و چهل و سیم: یک روز بعد از نماز علی در مسجد کوفه نشست، به روایتی سواد بن قارب در آمد و سلام داد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: چه شد آن جنّی که نزد تو می آید؟ عرض کرد: پیوسته می آید، فرمود: قصّه خود با این جماعت بگذار. گفت: قبل از بعثت رسول شبی در یمن خفته بودم، در نیمه شب جنّی در آمد و سر پای بر من زد گفت: بنشین. هراسان برجستم و بنشستم، پس شعری چند بخواند که بعضی از مضامینش این بود که: ببین عزّت و شرف را در فرزندان هاشم. من در عجب شدم و آن شب نخفتم، دو شب دیگر نیز کار بدین گونه رفت، شب سیم پرسیدم که: آنکه می گوئی در کجاست؟ گفت: در مکه و مردم را به شهادت لا إله إلا الله و مُحَمَّدًا رَسُولَ اللهِ دعوت می کند. صبح بر ناقه خود بر نشستم و به مکه آمدم و نخست ابوسفیان را که پیری گمراه بود نگریستم، بر او سلام کردم و پرسش نمودم. گفت: همه کار نیک است جز اینکه یتیم ابوطالب دین ما را فاسد کرده است. گفتم: در کجاست؟ گفت: در خانه خدیجه. برفتم و در بکوفتم و چون رخصت یافته در رفتم، نگران شدم که نور از روی پیغمبر لامع بود و از قفای او در آمدم و مهر نبوّت را ببوسیدم و شعری چند در مدحش انشاد کردم و مسلمان شدم، مرا مرحبا گفت و گرامی داشت، پس رخصت یافته باز یمن شدم. و [سواد بن قارب] در جنگ صفین شهید شد.

دویست و چهل و چهارم: مازن بن عصفور گوید: گوسفندی در اول بعثت بهر صنم ذبح کردم، از آن بت بانگی بر آمد که: پیغمبری مبعوث شد، در محضر بگذار بتی را که کرده اند از حجر. روز دیگر هم گوسفندی کشتم، باز بانگی بر آمد که: پیغمبری مرسل آمده و کتابی منزل آورده.

دویست و چهل و پنجم: تمیم داری در راه شام به منزلی فرود شد و به قانون جاهلیت که پناهنده جن می شدند هنگام خواب گفت: من در امان اهل این وادیم. ندائی همی شنید که: پناه با خدای ببر که جن امان نمی دهد از آنچه خدا خواهد، پیغمبر مبعوث شد و ما در حَجُّون از قفای او نماز کردیم، مکر شیاطین به نهایت شد، و جنّی را به شهاب از آسمان راندند، برو به نزد محمّد رسول پروردگار عالمیان.

دویست و چهل ششم: بنی عُذْرَه را بتی بود «حمام» نام داشت، بعد از بعثت رسول

خدای از میان آن بت بانگی برخاست و شعری بخواند که: ای آل هند بن حزام دین حق ظاهر شد و حمام هلاک گشت؛ و اسلام دفع شرک داد، بعد از روزی چند طارق که مردی از بت پرستان بود او را سجده کرد، ندا در داد که: ای طارق، ای طارق مبعوث شد پیغمبر صادق که به وحی ناطق است، حق ظاهر کند در تهامه، سلامت خاص دوستان اوست و ملامت بهر دشمنان او، و از این پس سخن من نخواهید شنید، و در افتاد و بشکست، زید بن ربیع این قصه به حضرت برداشت، فرمود: سخن مؤمنان جن است.

دویست و چهل و هفتم: خُزَیم فاتک شتر خویش را چرا همی داد تا به وادی اَبْرُق رسید. هاتفی ندا در داد که: این است پیغمبر خدا، صاحب خیرات، سوره‌های یس و حامیمات آورده. خُزَیم گفت: کیستی؟ گفت: مالک بن مالک، رسول خدا مرا به قبیلهٔ نجد فرستاده، گفتم: چه بود اگر کسی شتران مرا بداشت تا به نزد او شدم. گفت: من حاضرم. پس شتران را بگذاشت و یکی را بر نشست و به حضرت رسول آمد. پیغمبر فرمود: چه شد آن مرد پیر که ضامن شتران تو شد؟ گفت: ندانم. فرمود: شتران را به اهل خود رسانید. خُزَیم شهادت بگفت و ایمان آورد.

دویست و چهل و هشتم: در عهد خلافت عمر، کاهنی بر او عبور کرد، عمر گفت: چند گاه است جنّیه خود را ندیده‌ای؟ گفت: از آن پیش که مسلمان شوم مرا گفت: حق ظاهر شد و ندای الله اکبر بلند گشت و مسلمان شدم و دیگر به نزد من نیامد. مردی دیگر گفت: روزی در بیابان مردی از اسب رونده‌تر به یک چشمزد به ما رسید و گفت: ای احمد، ای احمد، خدا بلندتر و بزرگتر است، وای احمد آمد به سوی تو آنچه خدایت وعده داد از نیکی، و از عقب ما در آمد و برفت.

مردی دیگر از انصار گفت: با دو کس طریق شام می‌سپردم مردی برسید و با ما رفیق راه شد، در طّی طریق آهوئی بدیدم برجستم و او را بگرفتم و بیستم. آن مرد گفت: رها کن که کس او را متعرّض نشده است. نپذیرفتم چون شب در آمد ندائی در رسید که: ای چهار سوار، آهو را رها کنید یتیمان صغار دارد. بترسیدم و رها کردم، در مراجعت از شام در آن موضع ندائی در رسید و ما را بشارت داد به بعثت پیغمبر. دویست و چهل و نهم: یک روز پیغمبر فرمود: فردا باران ببارد، روز دیگر چاشتگاه که هنوز هوا صافی بود یک تن از قریش گفت: تو را چه افتاد که کذب خود را آشکار

کنی؛ تو چنین نبودى. هنوز این سخن در دهان داشت که ابرى متراکم گشت و سخت ببارید.

دویست و پنجاهم: جماعتی بر پیغمبر در آمدند فرمود: اگر خواهید من بگویم از بهره چه آمده اید؟ خواهید بدانید نیکی با که باید کرد؟ با کسی که صاحب حسب و دین باشد. و از جهاد زنان پرسش دارید؟ جهاد زنان نیکی معاشرت است با شوهران خود. و سؤال می کنید که روزیها از کجا آید؟ خدا خواست تا مؤمنان ندانند روزی از کجا برند؛ زیرا که چون ندانند دعا بسیار کنند.

دویست و پنجاه و یکم: جمعی از جهودان به حضرت شتافتند و گفتند: بگو از بهره چه آمده ایم؟ فرمود: تا از حال ذوالقرنین پرسش کنید، و شرح حال ذوالقرنین بگفت.

دویست و پنجاه و دویم: روزی ابوسفیان بر حضرت در آمد تا سؤالی کند. پیغمبر فرمود: اگر خواهی من بگویم همانا از مدت عمر من پرسش خواهی کرد من شصت و سه (۶۳) سال زندگانی کنم، گفت: گواهی می دهی که تو راست گوئی. فرمود: به زبان گوئی و در دل ایمان نداری. و البته چنین بود، در اواخر عمر که نابینا شد روزی بانگ اذان شنید، چون به اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ رسید گفت: در این مجلس کسی هست که باید حال او را نگریست؟ شخصی گفت: نیست. گفت: ببینید این مرد هاشمی نام خود را در کجا قرار داد؟ علی ع گفت: خداوند دیده ات را بگریاند او نکرده خدا چنین کرده است که می فرماید: وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ^۱. ابوسفیان گفت: خدا بگریاند دیده کسی را که گفت: درین مجلس کسی نیست که ملاحظه حالش واجب باشد.

دویست و پنجاه و سیم: وائل بن حجر ملک قبیله خود بود، از خَضْرُمُوت آهنگ حضرت کرد؛ و سه روز قبل از ورود او پیغمبر اصحاب را آگهی داد. چون وائل برسد و مسلمانی گرفت، عرض کرد که: من در پادشاهی و عزت بودم خدای بر من منت گذاشت تا همه را ترک بگفتم و مسلمان شدم. پیغمبر فرمود: الهی برکت ده در وائل و فرزندان او.

دویست و پنجاه و چهارم: وقتی رسول خدای جمعی از اسیران را فرمان قتل داد

۱. سوره انشراح، آیه ۴.

جز یکی را، عرض کرد: چه شد که مرا رها کردی؟ فرمود: خدا مرا خبر داد که پنج خصلت در تو نهاده است: غیرت شدید بر حرمت خود، و سخاوت، و خوشخوئی، و راست گوئی، و شجاعت. گفت: والله این صفات با من است و مسلمانی گرفت. دویست و پنجاه و پنجم: در یکی از سفرها عمار برفت تا آب آرد، پیغمبر فرمود: شیطان به صورت غلام سیاهی بر عمار در آمد و عمار سه کَرّت او را بر زمین زد، چون باز آمد صورت حال را بگفت.

دویست و پنجاه و ششم: روزی عبدالله بن رَوَاحه و محمد بن مسلمه به خانه ابادزّداء رفتند، او را بتی بود در هم شکستند، چون ابوذرّداء بیامد و آن بدید گفت: این کار را که کرده؟ زن او گفت: بانگی شنیدم و ندانستم. پسران زن گفتند: اگر از این بت کاری آمد دفع ضرر از خود کرد. ابوذرّداء گفت: راست گفתי و به حضرت شتافت و مسلمان شد، و قبل از ورود او پیغمبر خبر او را بگفت.

دویست و پنجاه و هفتم: زید بن صوحان را روزی بفرمود: که عضوی از تو پیش از تو به بهشت رود، پس در جنگ نهند دستش قطع شد. اُمّ وَرَقَه را که زنی از انصار بود رسول خدای او را شهیده می نامید، بعد از وفات پیغمبر، او را غلام و کنیزش بگشتند.

دویست و پنجاه و هشتم: از ولادت محمد بن حَنَفِیَه خبر داد، و فرمود: من نام و کنیت خود را بدو بخشیدم.

دویست و پنجاه و نهم: روزی عبدالله بن زُبَیْر خونی که از حجامت پیغمبر رفته بود ببرد تا بریزد، چون از مجلس بیرون برد بخورد و باز آمد، پیغمبر فرمود که: گمان دارم خون را بخوردی، عرض کرد: چنین است. فرمود: پادشاه خواهی شد، وای بر مردم از تو و وای از تو بر مردم.

دویست و شصتم: مکرّر از شهادت امام حسین و جای شهادت و کشتندگان او خبر داد، و خاک کربلا را به اُمّ سَلَمَه داد و فرمود: در شهادت حسین این خاک خون شود. دویست و شصت و یکم: از شهادت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آن حضرت در طوس خبر داد.

دویست و شصت و دوم: از بنا نهادن شهر بغداد خبر داد.

دویست و شصت و سیم: یک روز مردی به حضرت رسول آمده گفت: دو روز است

طعام نخورده‌ام، فرمود: به بازار شو. روز دیگر گفت: رفتم و چیزی نیافتم، فرمود: هم به بازار شو، برفت و متاعی بخرید و یک دینار سود یافت. روز دیگر آمد که چیزی نیافتم. پیغمبر قصه او بگفت. عرض کرد: چنین بود. فرمود: چرا دروغ گفتی؟ گفت: خواستم تا بدانم تو بر اعمال مردم دانائی و بر یقین خود بیفزایم. آن گاه پیغمبر فرمود: هر که یک دینار سؤال نکند خداوند او را غنی کند، و هر که در سؤال بر خود بگشاید هفتاد (۷۰) در فقر بر او گشوده شود که هیچ چیز سد آن نکند، بعد از آن، آن مرد سؤال نکرد و حالش نیکو شد.

دویست و شصت و چهارم: روزی پیغمبر، زُبَیْر را با علی دید که سخن می‌کند، فرمود: ای زُبَیْر چه می‌گوئی با علی؟ والله اول کسی از عرب که بیعت او را بشکند تو خواهی بود.

دویست و شصت و پنجم: رسول خدا مکتوبی به قیس بن غریبه بجلی کرد و او را بخواست، قیس با خُوَیْلِد بن حارث کلبی راه برگرفت و نزدیک به مدینه خُوَیْلِد خوفناک شد. قیس گفت: بر این کوه باش تا من بروم و بدانم اگر بیمی نیست تو را آگهی فرستم. پس قیس به مسجد پیغمبر در آمد و گفت: یا محمد من ایمنم؟ فرمود: بلی، تو را امان دادم با رفیق تو که او را در کوه بجا گذاشتی. قیس مسلمان شد و کس به نزد خُوَیْلِد فرستاد، او نیز بیامد و مسلمان شد. آنگاه پیغمبر فرمود: اگر قوم تو از تو برگشتند خدا و رسول تو را کافی است.

دویست و شصت و ششم: در غزوه ذات الرِّقَاع، عاصم که از قبیله محارب بود گفت: یا محمد آیا غیب می‌دانی؟ فرمود: جز خدای غیب نداند. گفت: این شتر را من از خدای تو دوست‌تر دارم. پیغمبر فرمود: خداوند مرا از غیب خود خبر داده که: قرحه‌ای در فرود روی تو پدید شود و به دماغ تو رسد و تو را بکشد. چون به قبیله [خود] بازگشت قرحه‌ای در ذقنش^۱ افتاد و به دماغش رسید، و همی گفت آن قرشی راست گفت تا به جهنم شد.

دویست و شصت و هفتم: روزی پیغمبر، عباس را گفت: وای بر فرزندان من از فرزندان تو. عرض کرد: اگر فرمائی خود را خصی^۲ کنم تا فرزند از من نیاید، فرمود: امری است که مقدر شده است.

۱. ذقن: چانه. ۲. خصی: کسی که بیضه او را کشیده باشند.

دویست و شصت و هشتم: پیغمبر خبر داد از مدّت مُلک بنی امیه که هزار (۱۰۰۰) ماه است، و بدعتها و ظلمهای ایشان را بنمود.

دویست و شصت و نهم: روزی پیغمبر با آل عبا نشستند بود، فرمود: قبرهای شما پراکنده خواهد بود. امام حسین گفت: آیا خواهیم مرد یا کشته شویم؟ فرمود: ای فرزند تو به ستم کشته شوی، و برادرت به ستم کشته شود، و پدرت به ستم کشته شود، و فرزندان شما در زمین رانده و ستم رسیده باشند. عرض کرد: آیا ما را بدین پراکندگی زیارت کنند؟ فرمود: طایفه‌ای از امت من زیارت شما را کنند برای صله و احسان به من، در روز قیامت دریا بم ایشان را.

دویست و هفتادم: یک روز رسول خدای فرمود: نه (۹) تن از حَضْرَمُوت در می‌رسند، شش (۶) تن از ایشان ایمان آورند و سه (۳) تن کافر بمانند. روز دیگر برسیدند و چنان شد. پس پیغمبر آن سه (۳) کس را فرمود با یکی که: تو به صاعقه جان خواهی داد؛ و آن دیگر را گفت: به گزیدن افعی جان دهی، و سه دیگر را فرمود: به طلب شتران خود خواهی شد فلان طایفه‌ات خواهند کشت. روزگاری دراز بر نیامد که آن شش (۶) تن آمدند و حال بگفتند که: چنین شد، و عرض کردند: بر یقین ما بیفزود، آمدیم ایمان خود را تازه کنیم.

دویست و هفتاد و یکم: پیغمبر خبر داد از قتل حُجر بن عَدِیّ و اصحاب او. و معویه ایشان را به ظلم کشت.

دویست و هفتاد و دویم: روزی پیغمبر در سنگستان مدینه ایستاد، و گفت: **إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۱ اصحاب در بیم شدند که حادثه واقع شود. فرمود: نیکان امت من در این حَرّه^۲ شهید شوند، پس یزید علیه اللعنه، مسلم بن عقبه را بر سر مدینه فرستاد - در سال شصت و سیم هجری - و چند هزار کس را بکشت، هفتصد (۷۰۰) تن از ایشان قاریان قرآن بودند.

دویست و هفتاد و سیم: پیغمبر خبر داد که: عبدالله بن عباس و زید بن اَرْقَم در اواخر عمر نابینا شوند و چنان شد.

دویست و هفتاد و چهارم: برادر مادری اُمّ سَلَمَه را پسری آمد او را ولید نام کردند، پیغمبر فرمود: فرزند خود را به نام فرعونهای خود نام مکنید، در امت من مردی

۲. حَرّه: زمین سنگلاخ سوخته.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

بیاید که او را ولید گویند، و در امت من بدتر از فرعون خواهد بود، و چون ولید بن یزید بادید آمد اثر این سخن پدید شد.

دویست و هفتاد و پنجم: پیغمبر فرمود: چون فرزندان ابی العاص سی (۳۰) مرد شوند، دین خدا را فاسد گردانند و بندگان خدا را خدمتگاران خود کنند، و مالهای خدا را متصرف شوند.

و در حق مروان فرمود که: پدر چهار ظالم جبار خواهد بود. و نیز شبی را که اسود عنسی که دعوی نبوت می کرد مقتول شد، پیغمبر به قتل او و قاتل او خبر داد.

دویست و هفتاد و ششم: روزی ساعد^۱ سراقه بن مالک را رسول الله نظاره کرد که باریک و پرموی بود. فرمود: چگونه باشد حال تو؟ وقتی که دست برنجنهای^۲ پادشاه عجم را در دست کنی، همانا در عهد عمر چون فتح مداین شد دست برنجنهای پادشاه را به حکم عمر، سراقه در دست کرد.

دویست و هفتاد و هفتم: چون قبیله بنی لحيان، خبیب بن عدی را اسیر کردند و به اهل مکه فروختند، و یک سال او را بر دار کردند. گفت: السلام علیک یا رسول الله. پیغمبر در مدینه در میان اصحاب گفت: و علیک السلام. و بگریست و فرمود: اینک خبیب بر من سلام می کند، و او را قریش در مکه بکشتند.

دویست و هفتاد و هشتم: یک روز مسکینی از پیغمبر سؤال کرد، فرمود: بنشین تا چیزی حاضر شود، پس مردی برسد و صره ای نزد پیغمبر گذاشت که این چهارصد (۴۰۰) درهم است به مستحق برسان. فرمود: ای سائل بیا و این چهارصد (۴۰۰) دینار را بگیر. صاحب مال عرض کرد: یا رسول الله این دینار نیست بلکه درهم است. فرمود: مرا به دروغ منسوب مدار که خداوند مرا راستگو کرد، و سرکیسه را گشود و چهارصد (۴۰۰) دینار برآورد، خداوند مال گفت: سوگند با خدا که من نقره آکنده ساختم. فرمود: راست گفתי؛ لکن خداوند نخواست آنچه بر زبان من رفته جز آن شود، لاجرم درهم را دینار کرد.

۱. ساعد: از آرنج تا کف دست را ساعد گویند.

۲. برنجن: بر وزن قلمزن. حلقه ای باشد از طلا و نقره و امثال آن که زنان در دست و پای کنند. آنچه در دست کنند دست برنجن و آنچه در پای کنند پای برنجن گویند.

دویست و هفتاد و نهم: ابو ایوب انصاری را با لشکر اسلام در خلیج قسطنطین دیدند، گفتند: چه حاجت داری؟ گفت: به دنیای شما حاجت ندارم، می خواهم اگر بمیرم مرا به بلاد کافران برید که از پیغمبر شنیدم که: مرد صالحی از اصحاب من نزد قلعه قسطنطنیه دفن خواهد شد؛ بلکه آن مرد من باشم. پس ابو ایوب مرد، و لشکر در جهاد جنازه او را از پیش روی می بردند، پادشاه روم فرستاد که این جنازه چیست؟ گفتند: یک تن از اصحاب نبی است که وصیت کرده او را در بلاد شما مدفون سازیم. گفت: چون شما باز شوید بفرمایم او را بردارند تا سگانش بخورند. گفتند: اگر چنین کنی یک تن نصرانی در زمین عرب زنده نگذاریم، و کلیسیاها را خراب کنیم. بالجمله ابو ایوب را دفن کردند و بر قبرش قبه کردند که هنوز مزار مردم است.

در ذکر احادیث قدسیه که در شب معراج بر رسول خدای مکشوف افتاد

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: که در شب معراج، رسول خدای از خداوند تبارک و تعالی سؤال کرد: فَقَالَ: يَا رَبِّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلَ مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ وَالرِّضَا بِمَا قَسِمْتُ. رسول خدا عرض کرد: نیکوترین اعمال کدامین است؟ از سترات جلال خطاب رسید که: توکل بر خداوند و رضای بدانچه ما داده ایم در حضرت ما افضل اعمال است.

و نیز فرمود: يَا مُحَمَّدُ وَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ، وَوَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَاصِلِينَ فِيَّ، وَوَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيَّ، وَوَجَبْتُ مَحَبَّتِي غَايَةً وَلَا نِهَائَةً، كَلَّمَا رَفَعْتُ لَهُمْ عِلْمًا، وَضَعْتُ لَهُمْ حِلْمًا، أُولَئِكَ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِنَظَرِي إِلَيْهِمْ، وَلَا يَرْفَعُونَ الْحَوَائِجَ إِلَى الْخَلْقِ، يُطَوِّنُهُمْ خَفِيفَةً مِنْ أَكْلِ الْحَلَالِ، نَعِيمُهُمْ فِي الدُّنْيَا ذِكْرِي وَ مَحَبَّتِي وَ رِضَائِي عَنْهُمْ. می فرماید: ای محمد واجب شده است محبت من بر دوستان من و رسیدگان به من، و متوکلین بر من، هر یک از این جماعت را که گزیده سازم، چندان که علم دهم حلم دهم، این جماعتند که به نظر من خلق را نظاره کنند، و حاجت به هیچ مخلوق نبرند، و از خورش حلال جز اندک نخورند، و از دنیا جز یاد من و محبت من و رضای من نجويند.

و نیز فرمود: يَا أَحْمَدُ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَكُونَ أَوْرَعَ النَّاسِ، فَارْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ ارْغَبْ فِي الْآخِرَةِ. ای احمد اگر خواهی از تمامت مردم در ورع به زیادت باشی، زهادت از دنیا جوی و به سوی آخرت باش.

عرض کرد: الهی این کار چگونه بسازم؟ خطاب رسید: خُذْ مِنَ الدُّنْيَا خَفَاءً مِنَ

الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ اللِّبَاسِ، وَ لَا تَدَخُرْ لِغَدٍ، وَ دُمَّ عَلِيٍّ ذِكْرِي. یعنی: از خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی جز اندک مجوی، و از برای فردا ذخیره مکن، و همواره بر یاد من بپای.

عرض کرد: پروردگارا چگونه بر یاد تو بپایم؟ فَقَالَ: بِالْخُلُوةِ عَنِ النَّاسِ، وَ بُغْضِكَ الْخُلُوةِ وَ الْحَامِضِ، وَ فِرَاقِ بَطْنِكَ مِنَ الدُّنْيَا، يَا أَحْمَدُ فَاحْذَرْ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ، إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَ الْأَصْفَرِ أَحَبَّهُ، وَ إِذَا أُعْطِيَ شَيْئًا مِنَ الْخُلُوةِ وَ الْحَامِضِ اغْتَرَبَهُ: خطاب رسید که از مردم کناره گیر، و از ترش و شیرین کناره جوی و بپرهیز از آنکه مانند طفلان شیفته سبز و زرد و فریفته حلو و حامض باشی.

عرض کرد: يَا رَبِّ دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ أَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَيْكَ: ای پروردگار من، مرا به کاری دلالت کن که قربت حضرت تو جویم. قَالَ: اجْعَلْ لَيْلَكَ نَهَارًا وَ نَهَارَكَ لَيْلًا. فرمود: شب را روز کن و روزت را شب.

عرض کرد: این چگونه باشد؟ قَالَ: اجْعَلْ نَوْمَكَ صَلَاةً وَ طَعَامَكَ الْجُوعَ، يَا أَحْمَدُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ ضَمِنَ لِي بِأَرْبَعِ خِصَالٍ إِلَّا أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ يَطْوِي لِسَانَهُ فَلَا يَفْتَحُهُ إِلَّا بِمَا يَعْنِيهِ، وَ يَحْفَظُ قَلْبَهُ مِنَ الْوَسْوَسِ^۱، وَ يَحْفَظُ عَمَلِي وَ نَظَرِي إِلَيْهِ، وَ يَكُونُ قُرَّةَ عَيْنِهِ الْجُوعَ. يَا أَحْمَدُ لَوْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ الْجُوعِ وَ الصَّمْتِ وَ الْخُلُوةِ وَ مَا وُورِثَ مِنْهَا، قَالَ: يَا رَبِّ مَا مِيرَاثُ الْجُوعِ؟ قَالَ: الْحِكْمَةُ وَ حِفْظُ الْقَلْبِ، وَ التَّقَرُّبُ إِلَيَّ وَ الْحُزْنُ الدَّائِمُ، وَ خِفَّةُ الْمَوْتَةِ بَيْنَ النَّاسِ وَ قَوْلُ الْحَقِّ، وَ لَا يُبَالِي عَاشَ بِئْسِرٍ أَوْ عُسْرٍ. می فرماید: نماز را بر خواب شب، و ناخوردن را بر خورش روز اختیار کن، سوگند یاد می کنم به عزت و جلال خود، هر بنده ای از مؤمن چهار خصالت شعار کند، او را بهشت پاداش دهم: نخست بیهوده سخن نکند، و سخن شیطان اصفا نفرماید، و شناخته دارد عمل و نظر مرا به سوی خود و همواره خویشتن را گرسنه بدارد. ای احمد خیر خلوت، و سود سکوت، و حلاوت جوع و آنچه از جوع به میراث ماند اگر دریافتی، کامران گشتی.

عرض کرد: میراث جوع چیست؟ فرمود: دانائی و پارسائی دل و قربت به حضرت من، و اندوه پیوسته و سبکباری در میان مردم، و سخن کردن به حق و باک

۱. وسواس: به کسر واو: سخن نفس و اندیشه خاطر و سخن شیطان و آنچه سودی در آن نیست. و به فتح واو: اسم شیطان؛ و اسم آن حالت نیز به فتح است (س).

نداشتن از آنکه زندگانی را کار بسازد، یا به سختی اندازد و فرمود: یا أَحْمَدُ هَلْ تَدْرِي بِأَيِّ وَقْتٍ يَتَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ؟ ای احمد آیا می دانی کدام وقت بنده با خداوند نزدیک شود؟

عرض کرد: ندانم. قَالَ: إِذَا كَانَ جَائِماً أَوْ سَاجِداً. یا أَحْمَدُ، عَجِبْتُ مِنْ ثَلَاثَةِ عَبِيدٍ: عَبْدٌ دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ وَهُوَ يَعْلَمُ إِلَى مَنْ يَرْفَعُ يَدَيْهِ، وَقَدَامَ مَنْ هُوَ وَهُوَ يَنْعَسُ،

و عَجِبْتُ مِنْ عَبْدٍ لَهُ قُوَّةٌ يَوْمٍ مِنَ الْحَشِيشِ أَوْ غَيْرِهِ، وَهُوَ يَهْتَمُّ لِيَلْعَبَ،

و عَجِبْتُ مِنْ عَبْدٍ لَا يَدْرِي أَنِّي رَاضٍ عَنْهُ أَمْ سَاخِطٌ عَلَيْهِ وَهُوَ يَضْحَكُ.

فرمود: آن بنده قربت حضرت یابد که گرسنه و سجده کننده باشد، آنگاه فرمود: ای احمد شگفتی از بندگان بهره سه کس راست:

نخست: آن کس که به نماز ایستد و بداند که در برابر کیست و که را می خواند و با این همه به کسالت وقت بگذارد.

و دیگر: آن کس که قوت یک روزه بدارد و از برای طعام فردا در تک و تاز باشد.

سه دیگر: آن بنده که نداند من از او خشنود باشم یا بروی غضبناکم آغاز سرور کند و خندان شود.

و نیز فرمود: یا أَحْمَدُ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا مِنْ لَوْلُؤَةٍ فَوْقَ لَوْلُؤَةٍ، وَ دُرَّةٍ فَوْقَ دُرَّةٍ، لَيْسَ فِيهَا قَصْمٌ وَلَا وَصْمٌ، فِيهَا الْخَوَاصُّ أَنْظَرُ إِلَيْهِمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً، وَأَكْمَلُهُمْ كُلَّمَا نَظَرْتُ إِلَيْهِمْ، وَ أَزِيدُ فِي مُلْكِهِمْ سَبْعِينَ ضِعْفًا، وَإِذَا تَلَذَّذَ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ تَلَذَّذُوا بِكَلَامِي وَ ذِكْرِي وَ حَدِيثِي. ای احمد خاصان حضرت ما در جنت در میان قصری از یک پاره مروارید جای دارند، و من روزی هفتاد کَرَّت بر ایشان نگران می شوم، و ملک ایشان را هفتاد کَرَّت تضعیف می کنم، و چندان که سگان بهشت به خوردنی و آشامیدنی شاد می شوند ایشان به کلام من و یاد من و حدیث من مسرور می گردند.

عرض کرد: پروردگارا این قوم کیانند؟ قَالَ: هُمْ فِي الدُّنْيَا مُسْجِنُونَ قَدْ سَجَنُوا

السَّيِّئَاتِ مِنْ فُضُولِ الْكَلَامِ وَبُطُونِهِمْ مِنْ فُضُولِ الطَّعَامِ. فرمود: این جماعت آنانند که زبان را از بیهوده گوئی به بند کشند، و شکم را از بسیارخواری محبوس دارند.

يا أَحْمَدُ إِنَّ الْمَحَبَّةَ لِلْفُقَرَاءِ وَالتَّقَرُّبَ إِلَيْهِمْ، قَالَ: يَا رَبِّ وَ مَنْ الْفُقَرَاءُ؟ قَالَ: رَضُوا بِالْقَلِيلِ، وَ صَبَرُوا عَلَى الْجُوعِ، وَ شَكَرُوا عَلَى الرِّخَاءِ، وَ لَمْ يَشْكُوا جُوعَهُمْ وَ لَمْ يَظْلَمُوا نَفْسَهُمْ، وَ لَمْ يَكْذِبُوا بِالسَّيِّئَاتِ، وَ لَمْ يَغْضَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ، وَ لَمْ يَغْتَمُوا عَلَى مَافَاتِهِمْ، وَ لَمْ يَفْرَحُوا بِمَا آتَيْهِمْ. فرمود: ای احمد همانا محبت خاص فقرا و نزدیکی با ایشان است. عرض کرد: فقرا کدامند؟ خطاب رسید: آن جماعتند که با زحمت جماعت صابر، و در خصب نعمت شاکرند، از گرسنگی و تشنگی شاکی نشوند، و به دروغ و کذب حاکی نگردند، و چون از طمع و طلب برخوردار نگردند با پروردگار غضب نکنند، و بدانچه از دست رفت حزين و غمخور نیایند، و بدانچه از نعمت و فرحت در آمد طغیان و بطر^۱ نورزند.

يا أَحْمَدُ مَحَبَّتِي مَحَبَّةُ الْفُقَرَاءِ، وَ قَرِّبْ مَجْلِسَهُمْ مِنْكَ أَدْنَى، وَ بَعْدِ الْأَغْنِيَاءِ وَ بَعْدِ مَجْلِسَهُمْ مِنْكَ، فَإِنَّ الْفُقَرَاءَ أَحِبَّائِي. يا أَحْمَدُ لَا تَتَزَيَّنْ بِلِبَنِ اللَّبَاسِ، وَ طَيِّبِ الطَّعَامِ وَ لِينِ الْوِطَاءِ، فَإِنَّ النَّفْسَ مَأْوَى كُلِّ شَرٍّ، وَ هِيَ رَفِيقُ كُلِّ سُوءٍ، تَجُرُّهَا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَ تَجُرُّكَ إِلَى مَعْصِيَتِهِ، وَ تُخَالِفُكَ فِي طَاعَتِهِ، وَ تُطِيعُكَ فِي مَا يَكْرَهُ، وَ تَطْغَى إِذَا شَبِعَتْ، وَ تَشْكُو إِذَا جَاعَتْ، وَ تَغْضِبُ إِذَا افْتَقَرَتْ، وَ تَتَكَبَّرُ إِذَا شَتَعَنْتَ، وَ تَنْسَى إِذَا كَبُرَتْ، وَ تَغْفُلُ إِذَا أَمِنَتْ، وَ هِيَ قَرِينَةُ الشَّيْطَانِ وَ مَثَلُ النَّفْسِ كَمَثَلِ النُّعَامَةِ، تَأْكُلُ الْكَثِيرَ، وَ إِذَا حُمِلَ عَلَيْهَا لَا تَطِيرُ، وَ مَثَلُ الدَّفْلِيِّ لَوْثُهُ حَسَنٌ وَ طَعْمُهُ مُرٌّ.

می فرماید: ای احمد دوستدار من دوستدار فقرا است. پس بخوان با خویشتن درویشان را و نزدیک کن با خود مجلس ایشان را تا نزدیک کنم تو را با خود، و از اغنیا و مجالست ایشان مباحثت جوی؛ زیرا که فقرا دوستان منند. ای احمد از پی نرمی پوشش و نیکوئی خورش مباش، همانا نفس مخزن و مصدر شرور و رذائل است، چندان که به طاعت خدای خوانی به سوی عصیان کشاند، چون طاعت یزدان خواهی مخالف باشد، و چون اطاعت او کنی مؤالف گردد، هرگاه اسیر شود طغیان ورزد و اگر گرسنه ماند شکایت آغازد، و چون از فقر تعب بیند غضب کند، و هرگاه لباس غنا پوشد در تکبر کوشد، و به فراموشی رود و چون بزرگ شود، طریق

۱. بَطَّرَ: استخفاف، سبک شمردن از روی جهالت، بَطَّرَ: باطل و هدر.

غفلت سپارد چون ایمن گردد، نفس مانند شیطان است، و هنگام کار نعامه را ماند، بسیار بخورد و بار نبرد، و خر زهره را ماند دیدارش دلریا و طعمش جانگزا است.

یا أَحْمَدُ أَبْغِضِ الدُّنْيَا وَ أَهْلِهَا وَ أَحْبِبِ الْآخِرَةَ وَ أَهْلِهَا.

قال: يَا رَبِّ وَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا؟ وَ مَنْ أَهْلُ الْآخِرَةِ؟

قال: أَهْلُ الدُّنْيَا مَنْ كَثُرَ أَكْلُهُ وَ ضَحِكُهُ وَ تَوَمُّهُ وَ غَضَبُهُ، قَلِيلُ الرِّضَا لَا يَعْتَذِرُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ وَ لَا يَقْبَلُ مَعْدِرَةَ مَنْ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ، كَسْلَانٌ عِنْدَ الطَّاعَةِ، شُجَاعٌ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ، أَمَلُهُ بَعِيدٌ وَ أَجَلُهُ قَرِيبٌ لَا يُحَاسِبُ نَفْسَهُ، قَلِيلُ الْمَنْفَعَةِ، كَثِيرُ الْكَلَامِ، قَلِيلُ الْخَوْفِ، كَثِيرُ الْفَرَحِ عِنْدَ الطَّعَامِ، وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا لَا يَشْكُرُونَ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَ لَا يَبْصُرُونَ عِنْدَ الْبَلَاءِ، كَثِيرُ النَّاسِ عِنْدَهُمْ قَلِيلٌ، يَحْمَدُونَ أَنْفُسَهُمْ بِمَا لَا يَفْعَلُونَ وَ يَدْعُونَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُونَ مَسَاوِي النَّاسِ وَ يُخْفُونَ فِي حَسَنَاتِهِمْ.

قال: يَا رَبِّ هَلْ يَكُونُ سِوَى هَذَا الْعَيْبِ فِي أَهْلِ الدُّنْيَا؟

قال: يَا أَحْمَدُ إِنَّ عَيْبَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَثِيرٌ: فِيهِمُ الْجَهْلُ وَ الْحُمُوقُ، لَا يَتَوَاضَعُونَ لِمَنْ يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ وَ هُمْ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ عُقْلَاءُ وَ عِنْدَ الْعَارِفِينَ حُمَقَاءُ.

فرمود: ای احمد اهل دنیا را مغبوض دار و مرد آخرت را دوستدار باش.

عرض کرد: اهل دنیا و مرد آخرت کدامند؟

فرمود: اهل دنیا کسی است که شکم بنده و پر خنده و بسیار خواب و کثیر الغضب و قلیل الرضا باشد، با کس عذر نبرد و از کس عذر نپذیرد، هنگام طاعت کسلان است، و گاه معصیت پورستان، آرزویش دراز و روزش کوتاه است، سخن بسیار کند و کس را سود نرساند، از خدای کم ترسد و در کنار مائده فراوان شاد گردد، همانا اهل دنیا در نعمت وافر، شاکر؛ و با رحمت بلا، صابر نیستند، مردم را خوار دارند و خود را بزرگ شمارند و خود را ستایش کنند بدانچه هرگز نکنند، و بستایند بدانچه ندارند، و مردم را نکوهیده گویند و محاسن ایشان را پوشیده دارند.

عرض کرد: پروردگارا جز این اهل دنیا را چه عیب باشد؟

فرمود: ای احمد معایت اهل دنیا فراوان است: جهل و حمق ملازم ایشان است، از بهر آموزگار خود متواضع نشوند، خود را از عقلا به حساب گیرند و نزد دانایان به شمار حمقا روند.

آنگاه در وصف اهل آخرت می فرماید: يَا أَحْمَدُ إِنَّ أَهْلَ الْخَيْرِ رَقِيقَةٌ وَ جُوهُهُمْ،

کثیر حیاؤهم، قلیل حُمقُهم، کثیر نفعُهم، قلیل مکرُهم، لیس الناس مِنْهم فی تعب، کلامُهم مؤزُون، مُحاسِبینَ لِانْفُسِهم، مُتعبینَ لها، تنامُ اَعینُهم و لا تنامُ قلوبُهم، اَعینُهم باکیة و قلوبُهم ذاکرة؛ اذا کتبَ الناسُ مِنَ الغافلینَ کتَبوا مِنَ الذاکرینَ، فی اولِ النعمة یحمدونَ و فی آخرها یشکرونَ، دُعائُهم عِنْدَ اللهِ مرفوعٌ و کلامُهم مسموعٌ، تفرح الملائکة بِهِمْ یدورُ دُعائُهم تحتَ الحُجُبِ یحبُّ الرَّبُّ ان یرسمَ کلامُهم کما تُحبُّ الوالدةُ ولدها و لا یسغلُهم عَنِ اللهِ شیءٌ طرفةَ عین، و لا یریدونَ کثرةَ الطعام و لا کثرةَ الکلام و لا کثرةَ اللباس، الناسُ عِنْدَهُمْ موتی، و اللهُ عِنْدَهُمْ حی قیومٌ، کریمٌ، یدعونَ المُدبرینَ کراماً و یریدونَ المُقبِلینَ تَلطفاً، قد صارتِ الدُّنیا و الاخرةُ عِنْدَهُمْ واحِدةً، یموتُ الناسُ مرَّةً و یموتُ اَحَدُهُمْ فی کُلِّ یومٍ سَبْعینَ مرَّةً مِنْ مُجاهِدةِ انْفُسِهم و مُخالِفةِ هَواهم و الشَّیطانِ الَّذی یجری فی عُرُوقِهم، لو تحرَّکتِ ریحٌ لزعزعتُهم و ان قاموا بَینَ یدَیْ کائِهم بُنیانٌ مرصوصٌ، لا اری فی قلوبِهم شُغلاً لِمخلُوقٍ، فوعزَّتِ و جلالی لِاحیینَهم حیوةً طَیبةً اذا فارَقَ رُوحُهُمْ مِنْ جَسَدِهم، لا اَسَلطُ عَلَیهم مَلکُ المَوتِ و لا فی قبضِ رُوحِهم غیری، و لا فِتْحَنَ لِرُوحِهم ابوابَ السَّماءِ کُلِّها، و لا رَفَعَنَ الحُجُبَ کُلِّها دُونی، و لا مَرَنَ الجِنانَ فَلتَزیننَّ و الحُورَ العینَ فَلتزلفنَّ، و الملائکة فَلتصلنَّ، و الأشجارَ فَلتثمرنَّ، و ثمارَ الجنةِ فَلتدلینَّ، و لا مَرَنَ مِنَ الرِّیاحِ الَّتِی تَحْتَ العَرشِ، فَلتَحملنَّ جبالَ الکافورِ و المِسکِ الاذْفَرِ، فَلتَصیرنَّ وقوداً مِنْ غَیرِ النارِ فَلتدهننَّ به، و لا یكونُ بَینی و بَینَ رُوحِ سَتْرٍ، فَأقولُ لَهُ عِنْدَ قبضِ رُوحِهِ «مرحباً و أهلاً بِقُدومِکَ عَلَیَّ، اصعدِ بِالکِرامَةِ و البُشری و الرَّحمةِ و الرِّضوانِ و جَناتِ لَهُمْ فیها نَعیمٌ مُقیمٌ خالِدينَ فیها اَبداً، انَّ اللهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِیمٌ، فَلورایتِ الملائکةَ کَیْفَ یأخُذُ بِها واحِداً و یُعطِیها الاخرَ.

خلاصه معنی آن است که می فرماید: ای احمد مردم نیکو، پیشانی سندان^۱ نکنند و به حلیه حیا و حدت ذکاء و کثرت عطا و قلت دغا^۲ موصوفند، در طریق طلب نفس خویش را به رنج و تعب دهند، دیده‌ها را فرمان خواب دهند، و دلها را دیده‌بانی فرمایند، دموع ایشان متقاطر است و قلوبشان ذاکر، هر نعمتی را چندان که توانند سپاس گزارند و پوزش برند، دعای ایشان در نزد خداوند مستجاب و کلامشان مستطاب است، اصغای سخن ایشان را پروردگار چنان دوست دارد که

۲. دغا: مردم نادرست.

۱. سندان: افزاری که مسگران و آهنگران و زرگران راست.

مادر فرزند را، هیچ شاغلی ایشان را از یاد خدا بیرون نکند، هرگز شیفته خوردنی و پوشیدنی نشوند و روزگار به هرزه‌درائی نبرند، جز خداوند که زنده جاوید است، مردمان را با مردگان برابر نهند، و این جهان را با آن جهان توأمان^۱ بینند، مردمان هر کس کزتی بیش ترک جان نگیرند، و این جماعت در مجاهدت نفس و معاندت شیطان و مخالفت هوا روزی هفتاد کرات بمیرند، با اینکه از کثرت عبادت و زهدات از لطمه نسیمی متزلزل و متزعزع شوند، چون در نزد من بایستند بنیانی محکم و مشیدند، به عزت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که چون جان ایشان از جسد جدائی جوید، ملک موت را بر ایشان فرمان ندهم، بلکه خود روح ایشان را قبض خواهم کرد، و از برای روح ایشان درهای آسمان گشوده خواهم داشت، و حجابها را مرتفع خواهم ساخت و امر خواهم کرد تا بهشت به زینت شود و حورالعین مهربان گردد و فریشتگان درود فرستند، و درختان میوه آرند و بادها که مهب^۲ از تحت عرش دارند حمل کافور و مشک کنند و بوی خوش پراکنده سازند، و میان من و روح چنین بنده‌ای هیچ پرده نماند، پس قدم او را در نزد خویشتن ترحیب و ترحیب گویم و فرمان دهم تا با کرامت و بشارت در خلد برین مخلد بیاید.

و همچنان در وصف خاصان درگاه فرماید: يَا أَحْمَدُ إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ لَا يَهْنِيهِمُ^۳ الطَّعَامُ مُنْذُ عَرَفُوا رَبَّهُمْ، وَلَا تَشْغَلُهُمْ مُصِيبَةٌ مُنْذُ عَرَفُوا سَيِّئَاتِهِمْ، يَبْكُونَ عَلَىٰ خَطَايَاهُمْ، يُتَعَبُونَ أَنْفُسَهُمْ وَلَا يُرِيحُونَهَا، وَإِنَّ رَاحَةَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِي الْمَوْتِ، وَالْآخِرَةِ مُسْتَرَاخُ الْعَابِدِينَ، مُوَسِّئُهُمْ دُمُوعُهُمُ الَّتِي تَفِضُّ عَلَىٰ خُدُودِهِمْ، وَجُلُوسُهُمْ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَمُنَاجَاتُهُمْ مَعَ الْجَلِيلِ الَّذِي فَوْقَ عَرْشِهِ، وَإِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ فِي أَجْوَابِهِمْ قَدْ فَرِحَتْ. يَقُولُونَ مَتَىٰ نُنزَلُ مِنْ دَارِ الْقَنَاءِ إِلَىٰ دَارِ الْبَقَاءِ؟

می‌فرماید: ای احمد همانا اهل آخرت چون خدای را بشناختند هیچ طعامی بر ایشان گوارا نیفتاد، چه با هیچ طعامی مهتا^۴ نپرداختند و آنگاه که معاصی خویش را بدانستند هیچ مصیبتی را مکانتی نبستند، همواره بر خطاهای خویش بگریند و بر

۱. توأمان: در اینجا کنایه از ملازمت و وابستگی است.

۲. مهب: موضع وزیدن بادها.

۳. صحیح «لا یهنئهم» می‌باشد (ب).

۴. مهتا: در اینجا به معنی گوارا آمده است.

آرزوی نفس نروند، مونس ایشان آب چشمی است که بر چهره ایشان در سیلان است و نشست ایشان با فریشتگانی است که از یمین و از شمال ایشان است، و مناجاة ایشان با خداوند جلیل است، همواره دلهای ایشان در سینه شاد باشند، و پیوسته خواهانند از دار فنا به دار بقاء تحویل کنند.

باز می فرماید: یا اَحْمَدُ هَلْ تَعْرِفُ مَا لِلزَّاهِدِينَ عِنْدِي فِي الْاٰخِرَةِ؟ قَالَ: لَا يَا رَبِّ. ای احمد آیا می دانی از برای مردم زاهد در نزد من چیست و چه مکان است؟ عرض کرد: ندانم.

قال: يُبْعَثُ الْخَلْقُ وَ يُنَاقَشُونَ بِالْحِسَابِ وَ هُمْ مِنْ ذَلِكَ آمِنُونَ، اِنَّ اَدْنٰى مَا اُعْطِيَ الزَّاهِدِينَ فِي الْاٰخِرَةِ اَنْ اُعْطِيَهُمْ مَفَاتِيحَ الْجَنَانِ كُلِّهَا حَتَّى يَفْتَحُوا اَيَّ بَابٍ شَاؤُوا وَ لَا اَحْجُبُ عَنْهُمْ وَجْهِي، وَ لَا تُعَمِّيَهُمْ بِالْوَانِ التَّلَذُّذِ مِنْ كَلَامِي، وَ لَا اجْلَنَّهُمْ فِي مَقْعَدِ صِدْقِي، وَاذْكُرْهُمْ مَا ضَعُفُوا وَ تَعَبُوا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ اَفْتَحْ لَهُمْ اَرْبَعَةَ ابْوَابٍ: بَابٌ تَدْخُلُ عَلَيْهِمُ الْهَدَايَا مِنْهُ بُكْرَةً وَ عَشِيًّا مِنْ عِنْدِي، وَ بَابٌ يَنْظُرُونَ مِنْهُ اِلَى كَيْفِ شَاؤُوا بِلَا صُعُوبَةٍ، وَ بَابٌ يَطَّلِعُونَ مِنْهُ اِلَى النَّارِ فَيَنْظُرُونَ اِلَى الظَّالِمِينَ كَيْفَ يُعَذَّبُونَ، وَ بَابٌ يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْهُ الْوَصَائِفُ وَ الْحُورُ الْعَيْنُ.

قال: يَا رَبِّ مَنْ هُوَ اِلَّا الزَّاهِدُونَ؟ اَلَّذِينَ وَصَفْتَهُمْ. قَالَ: الزَّاهِدُ هُوَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَيْتٌ يَخْرُبُ فَيَغْتَمُّ؛ وَ لَا لَهُ وَلَدٌ يَمُوتُ فَيَحْزَنُ لِمَوْتِهِ، وَ لَا لَهُ شَيْءٌ يَذْهَبُ فَيَحْزَنُ لِذَهَابِهِ، وَ لَا يَصْرِفُهُ اِنْسَانٌ يَشْغَلُهُ عَنِ اللّٰهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَ لَا لَهُ فَضْلٌ طَعَامٌ يُسْتَلُّ عَنْهُ، وَ لَا ثَوْبٌ لَيِّنٌ. يَا اَحْمَدُ وَجُوهَ الزَّاهِدِينَ مُصْفَرَّةً مِنْ تَعَبِ اللَّيْلِ وَ صَوْمِ النَّهَارِ، وَ السِّنْتَهُمْ كِلَالًا اِلَّا مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى، قُلُوبُهُمْ فِي صُدُورِهِمْ مُنْطَوِيَّةٌ، يُخَالِفُونَ اَهْوَاءَهُمْ قَدْ ضَرُّوا اَنْفُسَهُمْ مِنْ كَثْرَةِ صَمْتِهِمْ، قَدْ اَعْطُوا الْمَجْهُودَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ، لَا مِنْ خَوْفِ نَارٍ وَ لَا مِنْ رَجَاءِ جَنَّةٍ وَ لَكِنْ يَنْظُرُونَ فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ، فَيَعْلَمُونَ اَنَّ اللّٰهَ سُبْحٰنُهُ اَهْلٌ لِلْعِبَادَةِ كَاثِمًا يَنْظُرُونَ اِلَىٰ مِنْ فَوْقِهَا.

خلاصه سخن آن است که می فرماید: روز رستخیز که مردم را برانگیزند و هر کس را با حساب خویش در آویزند این زاهدان ایمنند، همانا کمتر چیزی که زاهدان را در آن جهان عطا داده ایم کلیدهای جنان است، دیدار خود را از ایشان نپوشیم و از اصغای کلام خود محروم نسازیم، بلکه در مقعد صدق جای دهیم، و آن رنج که در این جهان دیده اند بر شماریم و بگشاییم از برای ایشان چهار باب، نخستین: آن باب

که هر بامداد و شامگاه هدایای من بر ایشان برند. دویم: آن باب که بی زحمت به سوی من نظاره کنند. سه دیگر آن باب که از آنجا به دوزخ نگرند و عذاب ظالمان را باز دانند. چهارم: آن باب که خدام و حورا بر ایشان در آیند.

رسول خدای عرض کرد: ای پروردگار من این زاهدان چه کسانیند؟ فرمود: زاهد آن است که خانه ندارد که چون خراب شود محزون گردد و فرزندی ندارد که از پس مرگش در غم نشیند و مالی ندارد که چون نماند دلتنگ شود و آشنائی ندارد که یک چشم زد او را از خدا مشغول سازد و او را فضول طعامی و رزقه^۱ سلبی نیست که از او طلب کنند، از قیام شب و صوم نهار چهره ایشان دینارگون است. و زیان ایشان جز در ذکر خداوند کلیل^۲ است، همواره در مخالفت هوای و مجاهدت نفس روز برند و خداوند را عبادت کنند بی آنکه طمع در بهشت بندند، یا آنکه از دوزخ بیمناک باشند.

این هنگام رسول خدا عرض کرد: یا رَبِّ هَلْ تُعْطَى لِأَحَدٍ مِّنْ أُمَّتِي هَذَا؟ آیا از امت من کسی را از این مرتبت بهتری باشد؟ قَالَ: يَا أَحْمَدُ هَذِهِ دَرَجَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَالصُّدُقِيِّنَ مِّنْ أُمَّتِكَ وَأُمَّةٍ غَيْرِكَ وَأَقْوَامٍ مِّنَ الشُّهَدَاءِ فَرَمُود: این مرتبت درجه انبیا و صدیقین از امت تو و دیگر امتها و جماعتی از شهدا ادراک کنند.

عرض کرد: زاهدان امت من افزون است یا زاهدان بنی اسرائیل؟ قَالَ: إِنَّ زُهَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي زُهَادِ أُمَّتِكَ كَشَعْرَةِ سَوْدَاءٍ فِي بَقْرَةٍ بَيْضَاءٍ فَرَمُود: نموداری زاهدان بنی اسرائیل در میان زاهدان امت تو نمود یک موی سیاه است در تن گاوی سفید. عرض کرد: پروردگارا این چگونه بود؟ و حال آنکه شمار بنی اسرائیل از امت من افزون است. قَالَ: لِأَنَّهُمْ شَكُّوا بَعْدَ الْيَقِينِ وَجَحَدُوا بَعْدَ الْإِقْرَارِ: یعنی این جهودان مرتد شدند و کمتر کس از ایشان رستگار شد.

این هنگام رسول خدای شکر یزدان بگذاشت و خدای را بخواند، و این دعا در حق زاهدان امت قرائت کرد: اللَّهُمَّ أَرْحَمِهِمْ وَأَحْفَظْهُمْ وَأَحْفَظْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَيْتَ لَهُمْ، اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ إِيْمَانَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ شَكٌّ وَزَيْغٌ وَوَرَعًا لَيْسَ بَعْدَهُ رَغْبَةٌ، وَخَوْفًا لَيْسَ بَعْدَهُ غَفْلَةٌ وَعِلْمًا لَيْسَ بَعْدَهُ جَهْلٌ وَعَقْلًا لَيْسَ بَعْدَهُ حُمَقٌ وَ

۱. رزقه: پشتواره جامه، پشتواره مقدار از هر چیز آن را بر پشت توان بُرد.

۲. کلیل: کند، سست، مانده شده.

قُرْباً لَيْسَ بَعْدَهُ بُعْدٌ، وَ خُشُوعاً لَيْسَ بَعْدَهُ قُساوَةٌ، وَ ذِكْراً لَيْسَ بَعْدَهُ نِسْيَانٌ، وَ كَرَامَةً لَيْسَ بَعْدَهَا هَوَانٌ، وَ صَبْراً لَيْسَ بَعْدَهُ ضَجْرٌ، وَ جِلْمًا لَيْسَ بَعْدَهُ عَجَلَةٌ وَ اِمْلَاءٌ قُلُوبِهِمْ حَيَاءً مِنْكَ حَتَّى يَسْتَحْيُوا مِنْكَ كُلَّ وَقْتٍ وَ تُبْصِرَهُمْ بِآفَاتِ الدُّنْيَا وَ آفَاتِ أَنْفُسِهِمْ وَ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ، فَانْكَ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.

چون رسول خدا این دعا به پای برد از سترات غیب خطاب رسید: یا اَحْمَدُ عَلَيْكَ بِالْوَرَعِ، فَإِنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الدِّينِ وَ وَسَطُ الدِّينِ وَ آخِرُ الدِّينِ، إِنَّ الْوَرَعَ يُقَرِّبُ الْعَبْدَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، يَا اَحْمَدُ إِنَّ الْوَرَعَ كَالشُّنُوفِ بَيْنَ الْحُلِيِّ، وَ الْخُبْزِ بَيْنَ الطَّعَامِ، إِنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الْإِيمَانِ وَ عِمَادُ الدِّينِ، إِنَّ الْوَرَعَ مِثْلُهُ كَمِثْلِ السَّفِينَةِ، كَمَا أَنَّ فِي الْبَحْرِ لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهَا، كَذَلِكَ لَا يَنْجُو الزَّاهِدُونَ إِلَّا بِالْوَرَعِ. يَا اَحْمَدُ مَا عَرَفَنِي عَبْدٌ وَ خَشَعَ لِي، إِلَّا وَ خَشِيَ لَهُ. يَا اَحْمَدُ الْوَرَعَ يَفْتَحُ عَلَى الْعَبْدِ أَبْوَابَ الْعِبَادَةِ، فَيُكْرَمُ بِهِ عِنْدَ الْخَلْقِ وَ يَصِلُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

فرمود: ای احمد بر تو باد به تقوی، چه تقوی در هر درجه ای با دین توأمان رود، همانا پرهیزکاری عبد را با خدای نزدیک کند، همانا تقوی در میان زیورها گوشوار را ماند و در کنار مائده نان میده^۱ را ماننده است، و این تقوی سر دین و عمود دین است، و نیز کشتی را ماند چنانکه در بحر جز با کشتی نجات نتوان جست، زاهدان را جز با تقوی نجات نباشد، و این تقوی درهای عبادت بگشاید و عبد را عندالخلق بزرگوار کند و به حضرت یزدان بار دهد.

آنگاه فرمود: یا اَحْمَدُ عَلَيْكَ بِالصُّمْتِ، فَإِنَّ أَعْمَرَ مَجْلِسِ قُلُوبِ الصَّالِحِينَ، الصَّامِتِينَ وَ إِنَّ أَخْرَبَ مَجْلِسِ قُلُوبِ الْمُتَكَلِّمِينَ بِمَا لَا يَعْنِيهِمْ. يَا اَحْمَدُ إِنَّ الْعِبَادَةَ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٍ، تِسْعَةٌ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ، فَإِذَا طَيَّبْتَ مَطْعَمَكَ وَ مَشْرَبَكَ فَأَنْتَ فِي حِفْظِي وَ كَنْفِي. قَالَ: يَا رَبِّ مَا أَوَّلُ الْعِبَادَةِ؟ قَالَ: أَوَّلُ الْعِبَادَةِ الصُّمْتُ وَ الصَّوْمُ.

قَالَ يَا رَبِّ وَ مَا مِپْرَاثُ الصَّوْمِ؟ قَالَ: الصَّوْمُ يُورِثُ الْحِكْمَةَ، وَ الْحِكْمَةُ تُورِثُ الْمَعْرِفَةَ، وَ الْمَعْرِفَةُ تُورِثُ الْيَقِينَ، فَإِذَا اسْتَيْقَنَ الْعَبْدُ لَا يُبَالِي بِعُسْرِ أَوْ بَيْسْرِ، وَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ فِي حَالَةِ الْمَوْتِ يَقُومُ عَلَى رَأْسِهِ مَلَائِكَةٌ، بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ كَأْسٌ مِنْ مَاءِ الْكَوْتَرِ، وَ كَأْسٌ مِنَ الْخَمْرِ، يَسْقُونَ رُوحَهُ حَتَّى تَذْهَبَ سَكْرَتُهُ وَ مَرَارَتُهُ، وَ يُبَشِّرُونَهُ بِالْبِشَارَةِ الْعَظْمَى، وَ يَقُولُونَ لَهُ طِبَّتْ وَ طَابَ مَثْوَاكَ، إِنَّكَ تَقْدِمُ عَلَى الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ الْحَبِيبِ

۱. میده: آرد گندم دوباره بیخته را گویند.

الْقَرِيبِ فَتَطِيرُ الرُّوحُ مِنْ أَيْدِي الْمَلَائِكَةِ، فَتَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي أَسْرَعٍ مِنْ طُرْفَةِ الْعَيْنِ، وَلَا يَبْقَى حِجَابٌ وَلَا سِتْرٌ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا مُشْتَاقٌ وَتَجْلِسُ عَلَى عَيْنِ عِنْدَ الْعَرْشِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهَا: كَيْفَ تَرَكْتِ الدُّنْيَا؟ فَتَقُولُ: إِلَهِي وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَا عِلْمَ لِي بِالدُّنْيَا، أَنَا مُنْذُ خَلَقْتَنِي خَائِفَةٌ مِنْكَ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: صَدَقْتَ يَا عَبْدِي، كَانَ جَسَدُكَ فِي الدُّنْيَا وَرُوحُكَ مَعِي، فَأَنْتَ بَعَيْتَنِي سِرُّكَ وَعَلَانِيَتِكَ، سَلْ أُعْطِكَ وَتَمَنَّ عَلَيَّ فَأُكْرِمَكَ، هَذِهِ جَنَّتِي فَتَبَخَّجْ فِيهَا، وَهَذَا جَوَارِي فَاسْكُنْهُ.

فَتَقُولُ الرُّوحُ إِلَهِي عَرَّفْتَنِي نَفْسَكَ فَاسْتَعْنَيْتُ بِهَا مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَوْ كَانَ رِضَاكَ فِي أَنْ أَقْطَعَ إِرْبًا إِرْبًا، وَأُقْتَلَ سَبْعِينَ قَتْلَةً بِأَشَدِّ مَا يُقْتَلُ بِهَا النَّاسُ، كَانَ رِضَاكَ أَحَبُّ إِلَيَّ. إِلَهِي كَيْفَ أَعْجَبُ بِنَفْسِي؟ وَأَنَا ذَلِيلٌ إِنْ لَمْ تُكْرِمْنِي، وَأَنَا مَغْلُوبٌ إِنْ لَمْ تَنْصُرْنِي، وَأَنَا ضَعِيفٌ إِنْ لَمْ تُقَوِّنِي، وَأَنَا مَيِّتٌ إِنْ لَمْ تُحْيِنِي بِذِكْرِكَ، وَلَوْ لَا سِتْرُكَ لَأَفْتَضَحْتُ أَوَّلَ مَرَّةٍ عَصَيْتُكَ، إِلَهِي أَلَا أُطَلِّبُ رِضَاكَ؟ وَقَدْ أَكْمَلْتَ عَقْلِي حَتَّى عَرَفْتُكَ، وَعَرَفْتُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ، وَالْأَمْرَ مِنَ النَّهْيِ، وَالْعِلْمَ مِنَ الْجَهْلِ، وَالنُّورَ مِنَ الظُّلْمَةِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا احْتَجَبْتُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ، كَذَلِكَ أَفْعَلُ بِأَحِبَّائِي.

فرمود: ای احمد بر تو باد خاموشی، چه بهترین مجلس انجمن دانایانی است که لب از گفتن ببندند و ناخوشتر، مجمع گویندگانی است که بی آنکه بر اندیشند سخن کنند، یا احمد عبادت راده (۱۰) جزو است نه (۹) جزو تعب بردن در طلب حلال است؛ پس چون مطعم و مشرب تو پاکیزه شد، تو در حفظ و پناه من باشی. عرض کرد: پروردگارا اول عبادت چیست؟ فرمود: نخستین سر از گفتار بیهوده بر کاشتن^۱ و در راه خدا روزه داشتن. عرض کرد: از صوم چه بدست شود؟ فرمود: از روزه حکمت به میراث ماند، و از حکمت معرفت، و از معرفت یقین، و آن عبد که یقین به دست کرد از سهل و صعب روزگار بیمناک نشود، و هنگام وداع از این جهان فریشتگان روح او را از آب کوثر و ناب خمر سقایت کنند، چندان که سكرات و غمرات مرگ را نداند، و مژده دهند که نیکوست جایگاه تو، چه بر حکیم حبیب در آمدی، و روح او از دست فریشتگان به حضرت یزدان طیران کند و در میان او و

۱. کاشتن: زراعت کردن، برگشتن، برگردانیدن.

خداوند حاجز و حجابی نماند، خداوند بدو مشتاق باشد و او را در تحت عرش جای دهند، آنگاهش گویند: چگونه ترک دنیا گفתי؟ عرض کند که: الهی سوگند به عزت و جلال تو هیچ دانا به کار دنیا نیستم، چه از آنگاه که مرا آفریدی از تو ترسناک بودم. خداوندش گوید: راست گفתי؛ زیرا که جسد تو در دنیا و روح تو با من بود، آنچه می خواهی طلب کن تا عطا کنم، اینک بهشت من است و جوار من جای می جوی، و منزل می گزین.

فتقول الروح: الهی ابواب معرفت خویش بر من فراز کردی، و مرا از خلق بی نیاز آوردی، سوگند به عزت و جلال تو اگر رضای تو در آن دانم که قطعه قطعه شوم و هفتاد کثرت به صعب ترین وجه مقتول آیم، رضای تو جویم، الهی چگونه به عجب و تکبر گرایم؟ و حال آنکه بی تکریم تو ذلیلیم، و بی نصرت تو مغلوبم، و بی نیروی تو ضعیفم، و بی احیای تو مرده ام، و بی پرده پوشی تو فزیه شوم. الهی چگونه در طلب رضای تو نباشم؟ و حال آنکه تکمیل عقل من کردی، تا شناس تو را توانستم، و حق را از باطل و امر را از نهی و علم را از جهل و نور را از ظلمت بدانستم، پس خدای فرماید: سوگند یاد می کنم به عزت و جلال خود هیچ گاه از تو محتجب نشوم، چه با دوستان خود کار بدین گونه کنم.

آنگاه فرمود: يا أَحْمَدُ هَلْ تَدْرِي أَيُّ عَيْشٍ أَهْنَى وَ أَيُّ حَيَاتٍ أَبْقَى. آیا می دانی کدام عیش گوارا؟ و کدام زندگانی جاویدانی است؟ عرض کرد: ندانم.

قال: اَمَّا الْعَيْشُ الْهَيْئِيُّ فَهُوَ الَّذِي لَا يَفْتَرُ صَاحِبُهُ عَن ذِكْرِي، وَ لَا يَنْسِي نِعْمَتِي وَ لَا يَجْهَلُ حَقِّي، يَطْلُبُ رِضَائِي لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ. وَ اَمَّا الْحَيَاةُ الْبَاقِيَّةُ فَهِيَ الَّتِي يَعْمَلُ لِنَفْسِهِ حَتَّى تَهْوَنَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ تَصْغُرَ فِي عَيْنِهِ؛ وَ تَعْظُمُ الْآخِرَةُ عِنْدَهُ، وَ يُؤَثَّرَ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَاهُ، وَ يَبْتَغِي مَرْضَاتِي وَ يُعْظِمُنِي حَقَّ عَظَمَتِي، وَ يَذْكُرُ عَمَلِي بِهِ، وَ يُرَاقِبُنِي بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ عِنْدَ كُلِّ سَيِّئَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ؛ وَ يُنْقِي قَلْبَهُ عَن كُلِّ مَا أَكْرَهُ وَ يُبْغِضُ الشَّيْطَانَ وَ وَسَاوِسَهُ وَ لَا يَجْعَلُ لِابْلِيسَ عَلَيَّ قَلْبَهُ سُلْطَانًا وَ سَبِيلًا؛ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَسْكَنْتُ قَلْبَهُ حَتَّى أَجْعَلَ قَلْبَهُ لِي وَ فَرَاغَهُ وَ اشْتَغَالَهُ وَ هَمَّهُ وَ حَدِيثَهُ مِنَ النِّعْمَةِ الَّتِي أَنْعَمْتُ بِهَا عَلَيَّ أَهْلَ مُحَبَّتِي مِنَ خَلْقِي، وَ افْتَحُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَ سَمِعَهُ حَتَّى يَسْمَعَ بِقَلْبِهِ وَ يَنْظُرَ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ عَظَمَتِي؛ وَ أَضِيقُ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ أَبْغِضُ إِلَيْهِ مَا فِيهَا مِنَ اللَّذَاتِ، وَ أَحْذَرُهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا كَمَا يُحْذَرُ الرَّاعِي عَلَى غَنَمِهِ مَوَاقِعَ الْهَلِكَةِ؛ فَإِذَا كَانَ هَكَذَا يَفِرُّ مِنَ

النَّاسِ فِرَاراً وَ يُنْقَلُ مِنَ الْفِنَاءِ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ، وَ مِنْ دَارِ الشَّيْطَانِ إِلَى دَارِ الرَّحْمَنِ. يَا أَحْمَدُ وَ لَا زَيْنَتُهُ بِالْهَيْبَةِ وَ الْعِظْمَةِ.

فَهَذَا هُوَ الْعَيْشُ الْهَنِيئِيُّ، وَ الْحَيَوَةُ الْبَاقِيَةُ؛ وَ هَذَا مَقَامُ الرَّاضِينَ فَمَنْ عَمَلَ بِرِضَائِي أَلْزِمَهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَعْرِفَهُ شُكْرًا لَا يُخَالِطُهُ الْجَهْلُ وَ ذِكْرًا لَا يُخَالِطُهُ النُّسْيَانُ؛ وَ مَحَبَّةً لَا يُؤَثِّرُ عَلَى مَحَبَّتِي مَحَبَّةُ الْمَخْلُوقِينَ، فَإِذَا أَحْبَبْتَنِي أَحْبَبْتَهُ وَ أَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي؛ وَ لَا أُخْفِي عَلَيْهِ خَاصَّةً خَلَقِي، وَ أُنَاجِيهِ فِي ظِلِّمِ اللَّيْلِ وَ نُورِ النَّهَارِ حَتَّى يَنْقَطِعَ حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ، وَ مُجَالِسَتُهُ مَعَهُمْ؛ وَ أَسْمِعُهُ كَلَامِي وَ كَلَامَ مَلَائِكَتِي وَ أَعْرِفُهُ السَّرَّ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِي، وَ أَلْبِسُهُ حَتَّى تَسْتَحْيِي مِنْهُ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ؛ وَ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ مَغْفُورًا لَهٗ، وَ أَجْعَلُ قَلْبَهُ وَاعِيًا وَ بَصِيرًا وَ لَا أُخْفِي عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ جَنَّةٍ وَ لَا نَارٍ؛ وَ أَعْرِفُهُ مَا يَمُرُّ عَلَى النَّاسِ فِي الْقِيَمَةِ مِنَ الْهَوْلِ وَ الشَّدَّةِ، وَ مَا أَحَاسِبُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ وَ الْفُقَرَاءَ، وَ الْجُهَّالَ وَ الْعُلَمَاءَ، وَ أَيَّوْمُهُ فِي قَبْرِهِ، وَ أَنْزِلُ عَلَيْهِ مُنْكَرًا وَ نَكِيرًا حَتَّى يَسْأَلَاهُ، وَ لَا يَرَى غَمَّ الْمَوْتِ وَ ظُلْمَةَ الْقَبْرِ وَ اللَّحْدِ وَ هَوْلَ الْمُطَّلَعِ؛ ثُمَّ أَنْصِبُ لَهُ مِيزَانَهُ وَ أَنْشُرُ دِيْوَانَهُ ثُمَّ أَضَعُ كِتَابَتَهُ فِي يَمِينِهِ فَيَقْرَأُ مَنْشُورًا، ثُمَّ لَا أَجْعَلُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ تَرْجُمَانًا، فَهَذِهِ صِفَاتُ الْمُحِبِّينَ.

فرمود: عیشِ هنیئِ آن کسِ راست که از یادِ من بیرون نشود، و نعمتِ مرا منسی ندارد و شبانه روز رضای من بجوید، و زندگانی جاوید آن راست که دنیا را خوار داند و آخرت را بزرگ شمارد، و خواستِ مرا بر خواستِ خود برگزیند و رضای من بجوید. و عظمتِ من باز داند و پیوسته نگرانِ من باشد تا گردِ ناشایست نگردد، از آنچه من نپسندم دستِ باز دارد، و ابلیس را در دلِ خود راه ندهد، چون کارِ بدین گونه کند، در دلِ او جای کنم و قلبِ او را خاصِ خویش گردانم، و اشتغالِ او را بر شناسِ نعمت‌هایِ خود مقصود فرمایم، و دلِ و دیده‌اش را گشاده دارم تا همه عظمتِ من بیند و دنیا را در نزدِ او مبعوض کنم و او را از دنیا برهانم، آن عبد که بدین شیئت^۱ شود از مردم گریزان گردد، و از دارِ فنا به دارِ بقا و از سرایِ شیطان به سرایِ رحمن تحویل دهد، و زینتِ می‌کنم او را به هیبت و عظمت.

پس عیشِ هنیئِ و زندگانیِ جاوید جز این نیست، و این ثمرهٔ مقامِ رضاست، و آن کس که رضایِ من جوید سه خصلتِ ملازمِ او فرمایم: او را به شکرِ شناسا کنم

۱. شیئت: روش و طریقت.

که با هیچ جهل و جحد آلوده نشود، و به ذکری که مخلوط نسیان نگردد، و به محبتی که محبت دیگر کس را بر من اختیار نکند، پس چون مرا دوست دارد من او را دوست دارم و دیده دلش را روشن کنم و به خاصان حضرتش شناسائی دهم، و در تاریکیهای شب و روشناییهای روز با او مساره^۱ کنم، تا از تمامت مخلوق منقطع شود و بشنوانم او را کلام خود و سخن فریشتگان را، و سرّی را که از خلق نهفته ام بر او روشن سازم و او را سلب^۲ عظمت دهم تا خلقش عظیم بشمرند، و آمرزیده بر زمین همی رود، و دلش را بینا می سازم و پوشیده نمی دارم بر او چیزی از بهشت و دوزخ، و آگاهی می دهم او را بر آنچه از هول و هیبت محشر بر مردم می رود، و آنچه از غنی و فقیر و عالم و جاهل به حساب می رود، و او را در قبر به آسایش جای می دهم، و فریشتگان نکیر و منکر می فرستم تا سؤال کنند، و اندوه مرگ و تاریکی قبر و هول فرود شدن را به سرای دیگر از وی بر می گیرم، و نصب می کنم از بهر او میزان حساب و کتابش را به دست راستش می گذارم تا قرائت کند، و ترجمانی میان خود و او مقرر نمی دارم، و این است صفت دوستان من.

و دیگر فرمود: یا أَحْمَدُ اجْعَلْ هَمَّكَ هَمًّا وَاجِدًا، فَاجْعَلْ لِسَانَكَ لِسَانًا وَاجِدًا، وَاجْعَلْ يَدَيْكَ حِيَالًا، لَا تَغْفُلُ أَبَدًا. مَنْ يَغْفُلْ عَنِّي لَا أَبَالِ بِأَيِّ وَاذٍ هَلَكَ. یا أَحْمَدُ اسْتَعْمِلْ عَقْلَكَ قَبْلَ أَنْ يَذْهَبَ، فَمَنْ اسْتَعْمَلَ عَقْلَهُ لَا يَخْطِئُ، وَلَا يَطْغِي. یا أَحْمَدُ لَمْ تَدِرْ لِأَيِّ شَيْءٍ فَضَّلْتُكَ عَلَيَّ سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: اللَّهُمَّ لَا.

می فرماید: ای احمد هم خویش را در طریق حضرت از آرایش کثرات پاکیزه می کن، و زیانت را از سقطات^۳ هفوات^۴ پرداخته می دار و بر طریق غفلت مباش؛ آن کس که طریق غفلت سپارد، هر جا به معرض هلاکت در آید با کی نخواهم داشت. ای احمد عقل خویش را از آن پیش که از کار شود کار فرمای آن کس که عقل خویش را کار فرماید هرگز به سوی خطا و طغیان نگراید. ای احمد ندانسته ای که از چه روی ترا از تمامت انبیا برگزیدم؟ عرض کرد: الهی ندانم.

قَالَ: بِالْيَقِينِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ وَسَخَاوَةِ النَّفْسِ وَرَحْمَةِ لِلْخَلْقِ، وَكَذَلِكَ أوتَادُ الْأَرْضِ لَمْ يَكُونُوا أوتَادًا إِلَّا بِهَذَا. یا أَحْمَدُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا جَاعَ بَطْنُهُ، وَحَفِظَ لِسَانَهُ،

۱. مساره: نجوی و گفتگوی درگوشی.

۲. سلب: لباس.

۳. سَقَطَات جمع سَقَطَة: لغزش.

۴. هفوات جمع هفوة: به معنی لغزش است.

عَلَّمْتُهُ الْحِكْمَةَ، وَإِنْ كَانَ كَافِرًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَوَبالاً، وَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ لَهُ نُورًا وَبُرْهَانًا وَشِفَاءً وَرَحْمَةً، فَيَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ، وَيَبْصُرُ مَا لَمْ يَبْصُرْ، فَأَوَّلُ مَا أَبْصَرَهُ عُيُوبُ نَفْسِهِ حَتَّى يَشْتَغِلَ عَنْ عُيُوبِ غَيْرِهِ، وَأَبْصَرَهُ دَقَائِقَ الْعِلْمِ حَتَّى لَا يَدْخُلَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ.

فرمود: تو را از پیغمبران برگزیدم به اصابت یقین و سجاحت خلق^۱ و سماحت^۲ طبع و رأفت و رحمت با مردمان؛ و همچنان اوتاد الارض جز بدین شیمت و شمایل نباشند. ای احمد چون عبد از بسیار خواری بهره‌یزد و زبان با زیانکاری نیامیزد او را به حکمت آموزگار شوم، اگر کافری باشد حکمت او بر نعمت او حجتی گردد، و اگر مؤمنی باشد حکمت او برهان رحمت شود و بداند آنچه را دانا نبود و نگران گردد بر آنچه بینا نبود، و نخستینش بر معایب خود نگران سازم، تا به معایب دیگران نپردازد، و بر دقایق علمش بینا کنم تا ابلیس بر او دست نیندازد.

يا أَحْمَدُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْعِبَادَةِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّوْمِ، فَمَنْ صَامَ وَلَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ فَكَانَ كَمَنْ قَامَ وَلَمْ يَقْرَأْ فِي صَلَاتِهِ، وَأَعْطِيهِ أَجْرَ الْقِيَامِ وَلَمْ أُعْطِهِ أَجْرَ الْعَابِدِينَ. يَا أَحْمَدُ هَلْ تَدْرِي مَتَى يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا؟ قَالَ: يَا رَبِّ. قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَ فِيهِ سَبْعُ خِصَالٍ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ الْمَحَارِمِ، وَصَمْتُ يَكْفُهُ عَمَّا لَا يَغْنِيهِ وَخَوْفٌ يَزِيدُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ بُكَائِهِ، وَحَيَاءٌ لَا يَسْتَحْيِي مِنِّي فِي الْخَلَاءِ. وَأَكْلٌ مَالًا مِنْهُ، وَيَبْغُضُ الدُّنْيَا لِبُغْضِي، وَ يُحِبُّ الْأَخْيَارَ لِحُبِّي لَهُمْ.

يا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ: أَحَبُّ اللَّهُ أَحَبَّنِي حَتَّى يَأْخُذَ قُوْتًا، وَيَلْبَسَ دَنِيًّا وَيَنَامَ سُجُودًا، وَيُطِيلَ قِيَامًا، وَيَلْزَمَ صَمْتًا، وَيَتَوَكَّلَ عَلَيَّ وَيَبْكِي كَثِيرًا، وَيُقِلُّ ضِحْكًَا، وَيُخَالِفُ هَوَاهُ؛ وَيَتَّخِذَ الْمَسْجِدَ بَيْتًا، وَالْعِلْمَ صَاحِبًا، وَالزُّهْدَ جَلِيسًا، وَالْعُلَمَاءَ أَحْبَاءً، وَالْفُقَرَاءَ رُفَقَاءً، وَيَطْلُبُ رِضًا، وَيَفْرُّ مِنَ الْعَاصِينَ فِرَارًا، وَيَشْتَغِلُ بِذِكْرِ إِشْتِغَالًا، وَيُكْثِرُ التَّسْبِيحَ دَائِمًا، وَيَكُونُ بِالْوَعْدِ صَادِقًا، وَبِالْعَهْدِ وَافِيًا، وَيَكُونُ قَلْبُهُ طَاهِرًا، وَفِي الصَّلَاةِ زَاكِيًا وَفِي الْفَرَائِضِ مُجْتَهِدًا، وَفِي مَا عِنْدِي مِنَ الصَّوَابِ رَاغِبًا، وَمِنْ عَذَابِي رَاهِبًا، وَ لِأَحْبَائِي قَرِيبًا وَجَلِيسًا.

از این کلمات چنین مستفاد می شود که: در نزد خداوند هیچ عبادت دوستر از

۱. سجاحت خلق: نیکی اخلاق و اعتدال در معاشرت.

۲. سماحت: جود و بخشش.

صوم و سکوت نیست، و آن کس که صائم بماند و حفظ زبان نتواند چنان کسی است که بدون قرائت در نماز اقامت کند، پس او را دستمزد بر پای شونده دهند، نه عطای عبادت کننده. آنگاه فرمود: ای احمد آیا می دانی چه هنگام عبد عبادت کننده باشد؟ عرض کرد: ندانم. فرمود: چون هفت خصلت ملازم او شود: نخستین آن پرهیزکاری که او را از محرّمات باز دارد. و دیگر آن خاموشی که از ناسنجیده گفتنش دفع دهد، و دیگر خوفی که هر روزش بر زاری و ضراعت بيفزاید، و دیگر حیائی که در خلوت آزر مرا فرو نگذارد، و دیگر زیاده از آنچه وقایه حیات کند نخورد، و دیگر دنیا را مبعوض دارد چه من دنیا را مبعوض دارم، و دیگر بزرگان دین را دوست دارد چه من دوست دارم.

یا احمد هر که دعوی دار حبّ من باشد محبّ نشود، جز اینکه در قلت قوت کوشد و جامه درویش پوشد، پیشانی به خاک مذلت نهد و نماز به درازنای مدّت دهد، نام به خاموشی برآرد و کار به من گذارد، فراوان بگیرد و اندک بخندد، از هوای نفس بیگانه شود و از مسجد خانه گزیند، با علم انیس و با زهد جلیس گردد، از علما آشنایان گیرد و با فقرا هم آشیان باشد و پیوسته با رضای من آمیزد و از مرد گناه بگریزد، به یاد من دم زند و مرا تسبیح کند، وعد و عهدش استوار باشد، دل را از آرایش هوی، پاکیزه و پاک سازد و در ادای نماز و فرائض چالاک و خاشع زید، بر طریق ثواب آسان رود، و از عقاب و عذاب هراسان باشد، و جز با دوستان من قرین نشود و همنشین نجوید.

یا اَحمَدُ لَوْ صَلَّى الْعَبْدُ صَلَوةً أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ يَصُومُ صِيَامَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ يَطْوِي مِنَ الطَّعَامِ مِثْلَ الْمَلَائِكَةِ، وَ لَبَسَ لِبَاسَ الْعَارِي؛ ثُمَّ أَرَى فِي قَلْبِهِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا ذَرَّةً أَوْ سَعْتَهَا أَوْ رِيَّاسَتَهَا أَوْ حُلِيِّهَا، أَوْ زِينَتَهَا لَا يَجَاوِرُنِي فِي دَارِي، وَ لَا نُزِعَنَ مِنْ قَلْبِهِ مَحَبَّتِي وَ عَلَيْكَ سَلَامِي وَ رَحْمَتِي.

فرمود: ای احمد اگر عبد نماز و روزه اهل آسمان و زمین را بر خویش بگذارد، و مانند فریشتگان شکم از خوردنی در پیچد و جامه زاهدان بپوشد، آنگاه اگر در دل او ذره ای از حبّ دنیا و حبّ ریاست و زینت دنیا نگرم هرگزش در جوار خود جای ندهم، و محبت خود را از قلب او بیرون کنم، آنگاه با پیغمبر فرمود: بر تو باد سلام و رحمت من.

وصایای رسول خدا

از برای علی مرتضی

(کما فی من لا یحضره الفقیه)

به اسانید صنادید^۱ علما تقریر یافته که رسول خدا، علی مرتضی را فرمود: تو را به اندرز وصیت می‌کنم، مادام که وصیت مرا محفوظ داری با خیر و نیکوئی تو آمان باشی، آنگاه فرمود:

یا عَلِيُّ مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيَّ إِمْضَائِهِ أَعَقَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَمْنًا، وَ إِيمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ. یعنی: هر کس با توان کیفر جستن خشم خود بنشاند، خداوندش در محشر شهد امن و ایمان بچشاند.

یا عَلِيُّ مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّةً عِنْدَ مَوْتِهِ، كَانَ نَقْصًا فِي مُرُوتِهِ وَ لَمْ يَمْلِكِ الشَّفَاعَةَ: هر کس هنگام وداع این جهان سخن به وصیت نراند از شفاعت من باز ماند.
یا عَلِيُّ أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهُمْ بِظُلْمٍ أَحَدٍ. بزرگترین جهاد آن کس راست که بامداد کند بی آنکه آزار کس بر اندیشد.

یا عَلِيُّ مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. آن کس که مردمانش از زیان زبان بهراسند از آتش دوزخ رها نشود.

یا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ. بدترین مردم کسی است که مردمش گرامی دارند تا از شر او ایمن باشند.

یا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ. بدتر مردم آن کس است که دین به بهای دنیا نهد، و از این ناخوشتر آن کس که دین به دنیای دیگر کس دهد.

۱. صنادید، جمع صندید: بزرگان و پهلوانان قوم.

یا عَلِيُّ إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَلَّا تُرْضِيَ أَحَدًا بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا تَحْمِدَ أَحَدًا عَلَى مَا آتَاكَ اللَّهُ، وَلَا تَذُمَّ أَحَدًا عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ جِرْصُ حَرِيصٍ، وَلَا يَصْرِفُهُ كَرَاهَةُ كَارِهِ، إِنَّ اللَّهَ بِحِكْمِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالْفَرْحَ فِي الْيَقِينِ وَالرُّضَى، وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فِي الشُّكِّ وَالسَّخَطِ. هر که را در دین عقیدت استوار است هرگز خشم خدای را به رضاجوئی مخلوق اختیار نکند، و بر آنچه خالق عطا کرده سپاس مخلوق نگذارد؛ و بر آنچه خداوند از بهر او نخواسته شکایت از مردم نکند، همانا رزق به حرص حریص فزون نشود و به کراهت کس تغیر نپذیرد، و خداوند سرور و شادی را ملازمت یقین و رضا داد و غم و هم را با شک در دین و خشم با داده جان آفرین مقارن ساخت.

یا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ: تَكْفُّ لِسَانِكَ وَتُبْكِي عَلَى خَطِيئَتِكَ وَيَسْعَاكَ بَيْتِكَ. سه چیز نجات دهنده است: زبان از یاوه‌سراشی بستن و برگناهان گریستن و از بیهوده‌پوئی به جای نشستن.

یا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ مِنْ حَلَلِ اللَّهِ: رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ فَهُوَ زَوْرٌ اللَّهُ، وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَوْرَهُ وَيُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ، وَرَجُلٌ صَلَّى ثُمَّ عَقَبَ إِلَى الصَّلَاةِ فَهُوَ ضَيْفٌ اللَّهُ، وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ ضَيْفَهُ، وَالْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ فَهُمَا وَقْدُ اللَّهِ، وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ وَقْدَهُ. سه خصلت از زینتهای خداوند است: نخست آنکه از برای خدا زیارت برادر دینی کند، پس آن کس زائر خدا باشد و بر خداست که زایر خود را تکریم کند، و آنچه بخواهد بدهد. و دیگر مردی که نماز کند و تعقیب کند تا هنگام نماز دیگر، پس او مهمان خدا است و بر خداست که مهمان خویش را نیکو بدارد. و دیگر زایرین مکه و معتمرین، و ایشان وارد شدگان بر خدایند و بر خداست که واردین را کامروا بدارد.

یا عَلِيُّ إِذَا وُلِدَ لَكَ غُلَامٌ أَوْ جَارِيَةٌ فَأَذِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى، وَاقِمِ فِي الْيُسْرَى، فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ الشَّيْطَانُ أَبَدًا. هر گاه پسری یا دختری از برای تو متولد شود در گوش راست اذان و در گوش چپش اقامه قرائت کن، تا هرگز شیطان او را ضرر نرساند.

یا عَلِيُّ لَا تَخْلَفْ بِاللَّهِ كَاذِبًا وَلَا صَادِقًا مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ، وَلَا تَجْعَلِ اللَّهَ عُرْضَةً لِيَمِينِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْحَمُ وَلَا يَرْعَى مَنْ خَلَفَ بِاسْمِهِ كَاذِبًا. هرگز سوگند با خدای یاد مکن خواه به کذب و اگر نه به صدق باشد بی ضرورتی، و خداوند را عرضه سوگند

خود مگردان، همانا خدای رحم نکند و رعایت نفرماید آن کس که به نام او در کذب سوگند یاد کند.

یا علی! إذا هالکة فقل: اللهم بحق محمد و آل محمد قال علي: قلت يا رسول الله: تلقى آدم من ربه كلمات، ما هذه الكلمات؟ قال: يا علي! إن الله أهبط آدم بالهند، و أهبط حواء بجدة و الحية باصبهان و إبليس بسمنان و لم يكن في الجنة شيء أحسن من الحية و الطاوس، و كان للحية قوائم كقوائم البعير، فدخل إبليس جوفها فغزا آدم و خدعه فغضب الله على الحية و ألقى عنها قوائمها و قال: جعلت رزقك التراب و جعلتكم تمشين على بطنك لا رحم الله من رحمك. و غضب على الطاوس لأنه كان دل إبليس على الشجرة فمسخ منه صوته و رجليه فمكث آدم بالهند مائة سنة لا يرفع رأسه إلى السماء واضعاً يده على رأسه، يبكي على خطيئته، فبعث الله جبرئيل فقال: يا آدم الرب عز و جل يقرئك السلام و يقول: يا آدم ألم أخلقك بيدي؟ ألم أنفخ فيك من رُوحى؟ ألم أسجد لك ملائكتى؟ ألم أزوجك حواء أمتى؟ ألم أسكنك جنتى فما هذا البكاء؟ يا آدم تكلم بهذه الكلمات فإن الله قابل توبتك قال: سبحانك لا إله إلا أنت، عملتُ سوءً و ظلمتُ نفسى فُتُبْ على إنيك أنت التواب الرحيم.

فرمود: یا علی چون مهلکه روی کند، خداوند را به حق محمد و آل او سوگند می ده تا بگرداند. علی عرض کرد: یا رسول الله کلماتی که خداوند آدم را برای قبول توبت او القا کرد کدام است؟ فرمود: خداوند آدم را به هند و حوا را به جدّه و مار را به اصفهان و شیطان را به سمنان فرو افکند، و در بهشت چیزی از مار و طاوس نیکوتر نبود و مار را دست و پاها بود مانند شتر، پس شیطان در او جای کرد و آدم را بفریفت، لاجرم خداوند مار را غضب کرد و قوائم او را بینداخت تا بر شکم بیوید، و رزق او را از خاک مقرر داشت. و رحم نکند خداوند آن کس را که بر مار رحم کند. آنگاه بر طاوس خشم گرفت چه او شیطان را به شجره منهبیه دلالت کرد، پس بانگ او را و پای او را زشت و مکروه ساخت، پس آدم صد (۱۰۰) سال در هند بیبود و سر بالا نتوانست داشت و پیوسته دست بر سر می داشت و برگناه خویش می گریست، پس جبرئیل از نزد خدا به سوی او شد و گفت: ای آدم خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: آیا تو را با دستهای خود خلق نکردم؟ و از روح خود در تو ندیدم؟ و ملائک را به سجده تو مأمور نساختم؟ و کنیزک خود حوا را به زنی با تو ندادم؟ و در

بهشت جای نفرمودم؟ این گریه چیست؟ این کلمات را بگوی تا خداوند توبت تو را بپذیرد، پس عرض کرد: **سُبْحَانَكَ يَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا آخِرَهُ**. یعنی: منزهی تو ای خداوند که جز تو خدائی نیست، بد کردم و ظلم بر خود نمودم، بپذیر توبه مرا که تو پذیرای توبت و رحم کننده باشی.

يَا عَلِيُّ إِذَا رَأَيْتَ حَيَّةً فِي طَرِيقٍ فَاقْتُلْهَا فَإِنِّي قَدْ إِشْتَرَطْتُ عَلَى الْجِنَّ إِلَّا يَظْهَرُوا فِي صُورَةِ الْحَيَّاتِ: چون در راه مار ببینی آن را بکش، چه من با جن شرط نهاده‌ام که به صورت مار بیرون نشوند.

يَا عَلِيُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُتَنَصِّلٍ، صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا لَمْ يَنْلُ شَفَاعَتِي. کسی که عذرخواه از گناه را نپذیرد، چه سخن به صدق کند و اگر نه به کذب، پذیرای شفاعت او نشوم.

يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّ الْكِذْبِ فِي الصَّلَاحِ، وَأَبْغَضُ الصِّدْقِ فِي الْفَسَادِ: نزد خداوند کذبی که فتنه بنشانند پسندیده‌تر است از صدقی که فساد بر دماند.

يَا عَلِيُّ مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لِغَيْرِ اللَّهِ، سَقَاهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ. **فَقَالَ عَلِيُّ: لِغَيْرِ اللَّهِ: قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ صِيَانَةٌ لِنَفْسِهِ، يَشْكُرُهُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ**. فرمود: یا علی آن کس که دهان به خمر نیالاید خداوندش شراب بهشت پیماید اگرچه از بهر خدا نباشد. عرض کرد: اگر چه از بهر خدا نباشد؟ فرمود: آری سوگند با خدا اگر همه این خویشتن‌داری بر مکانت خویش جوید یزدانش سپاس گوید.

يَا عَلِيُّ شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَتَنِي: گوارنده شراب چون ستاینده صنم است.
يَا عَلِيُّ شَارِبُ الْخَمْرِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَلَوَتَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَإِنْ مَاتَ فِي الْأَرْبَعِينَ مَاتَ كَافِرًا: نماز شراب‌خوار تا چهل (۴۰) روز پذیرفته نشود؛ و اگر در این مدت بمیرد کافر مرده باشد.

يَا عَلِيُّ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ وَ مَا أَشْكُرُ كَثِيرُهُ فَالْجُرْعَةُ مِنْهُ حَرَامٌ: هر مست‌کننده‌ای حرام است، و آنچه بسیارش مست کند، اندکش با اینکه مست نکند نیز حرام باشد.
يَا عَلِيُّ جُعِلَتِ الذُّنُوبُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ جُعِلَ مِفْتَاحُهَا شُرْبُ الْخَمْرِ: چنان می‌اندیش که تمامت گناهان انباشته در یک خانه است، و کلید خانه شرب خمر است.

يَا عَلِيُّ تَأْتِي عَلَى شَارِبِ الْخَمْرِ سَاعَةٌ لَا يَعْرِفُ فِيهَا رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: بر خورنده

خمر زمانی در می آید که شناسای خداوند نیست.

یا عَلِيُّ مَنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِدِينِهِ وَلَا دُنْيَاهُ، فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي مُجَالِسَتِهِ وَمَنْ لَمْ يُوجِبْ لَكَ
فَلَا تُوجِبْ لَهُ وَلَا كَرَامَةً. فرمود: یا علی کسی که تو را از دنیا و آخرت خویش نتواند
برخوردار ساخت^۱، از مجالست و مؤانست او سودی نتوانی جست، و آن کس که
حفظ حشمت تو نکند حفظ مکانت او مکن که بزرگواری در آن نخواهد بود.

یا عَلِيُّ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ لِلْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ: وَقَارٌّ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ، وَصَبِيرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ،
و شُكْرٌ عِنْدَ الرِّخَاءِ، وَ قُنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ، وَلَا يَتَحَامَلُ عَلَى
الْأَصْدِقَاءِ، بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. هشت صفت در بایست مرد
مؤمن است: حوادث روزگار را به وقار دفع دهد، و هنگام نزول بلا صابر گردد، و در
خِصْب^۲ نعمت شاکر باشد، و بدانچه خدای داده قناعت کند، و از ارتکاب ظلم اگر
چه با دشمن باشد مناعت جوید، بار خویش برگردن دوستان ننهد، و در طلب
راحت مردمان تن به زحمت در دهد.

یا عَلِيُّ أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ يَلُو دَعْوَةٌ: دَعْوَةُ إِمَامٍ عَدْلٍ، وَ وَالِدٍ لِيَوْلَدِهِ، وَ الرَّجُلِ يَدْعُو
لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ، وَ الْمَظْلُومِ. يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَنْتَصِرَنَّ
لَكَ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ. دعای چهار کس مقرون به اجابت است: نخستین امام عادل، و
دیگر دعای پدر از بهر فرزند، و دعوت آن مرد که از برای برادر دینی خود خدای را
بخواند و دیگر دعوت مظلوم که خداوند به عزت و جلال خود سوگند یاد
می فرماید که او را نصرت کند اگر چه پس از مدتی باشد.

یا عَلِيُّ ثَمَانِيَةٌ إِنْ أَهْبُوا فَلَا يَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ: الذَّاهِبُ إِلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا، وَ
الْمُتَأَمِّرُ عَلَى رَبِّ الْبَيْتِ، وَ طَالِبُ الْخَيْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ، وَ طَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللَّئَامِ، وَ
الدَّاحِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي سِرٍّ لَمْ يُدْخِلَاهُ فِيهِ، وَ الْمُسْتَخِفُّ بِالسُّلْطَانِ، وَ الْجَالِسُ فِي
مَجْلِسٍ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، وَ الْمُقْبِلُ بِالْحَدِيثِ عَلَى مَنْ لَمْ يَسْمَعْ مِنْهُ. اگر کسی از این
هشت خصلت خواری بیند جز خویش را ملامت نکند: نخستین آنکه ناخوانده بر
خوان کس نشیند، دیگر آنکه بر خداوند بیت در کار بیت امر و ناهی گردد، دیگر
آنکه از دشمن چشم منفعت دارد، و دیگر آنکه از لئیم جود و جودت طلبد، دیگر
آنکه بی اجازت در میان آن دو کس که به سر سخن کنند در آید، دیگر آنکه در

۱. متن: برخوردار شد.

۲. خصب: فراوانی نعمت.

مجاورت از شوکت پادشاه بکااهد، دیگر آنکه با مردم ناجنس مجلس کند، دیگر آن کس که حدیث کند از بهر آن کس که سخنش را مکانت اصغا ننهد.

یا عَلِيُّ حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ بِدِيٍّ، لَا يُبَالُ مَا قَالُوا وَلَا مَا قِيلَ لَهُ: خداوند مردم زشت کار را که باک ندارند از آنچه می‌گویند و از آنچه از بهر ایشان گفته می‌شود از دخول بهشت دفع دهد.

یا عَلِيُّ طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ، وَ حُسْنَ عَمَلُهُ: خوشوقت آن کس که زندگانی فراوان کند، و کار به فرمان کند.

یا عَلِيُّ لَا تَمْزُحْ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُوكَ، وَلَا تَكْذِبْ فَيَذْهَبَ نُورُكَ، وَإِيَّاكَ وَ خَصْلَتَيْنِ: الضُّجْرُ وَ الْكَسَلُ، فَإِنَّكَ إِنْ ضَجَرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقِّ، وَإِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا. فرمود: مزاح مکن که رونق تو برود، و دروغ مگو که نور تو برخیزد، و از ضجرت و کسالت پرهیز چه اگر دلتنگ شوی در اجرای حق آهنگ نکنی، و چون به کسالت مانی ادای حق نتوانی.

یا عَلِيُّ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ، إِلَّا سُوءَ الْخُلُقِ، فَإِنَّ صَاحِبَهُ كَلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ آخَرَ. هر معصیتی را توبتی است جز سوء خلق را، چه خلق زشت مجال نگذارد، هر توبتی را بی‌توانی از دنبال در آید.

یا عَلِيُّ أَرْبَعَةٌ أَسْرَعُ شَيْءٍ عُقُوبَةً: رَجُلٌ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ فَكَافَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ إِسَاءَةً وَ رَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَ هُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ، وَ رَجُلٌ عَاهَدْتُهُ عَلَى أَمْرٍ فَوَفَّيْتَهُ لَهُ وَ غَدَرَ بِكَ وَ رَجُلٌ وَصَلْتَ قَرَابَتَهُ فَقَطَعَهَا. ارتکاب چهار چیز است که عقابش به سرعت فرا رسد: نخستین مردی را که احسان کنی و او به پاداش زیان رساند، و دیگر مردی را که با او آهنگ بغی و فساد نداری و او با تو طریق طغیان سپارد، و دیگر مردی که با او به عهد وفا کنی و او با تو دغل و دغا کند، و دیگر مردی که حبل قربت او را وصل کنی و او سلسله محبت تو را قطع کند.

یا عَلِيُّ مِنْ اسْتَوَلَى عَلَيْهِ الضُّجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرَّاحَةُ: بر کسی که بلای ضجرت استیلا یافت از ساحت او راحت بیرون شتافت.

یا عَلِيُّ اثْنَا عَشْرَةَ خَصْلَةً يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا عَلَى الْمَائِدَةِ: أَرْبَعَةٌ مِنْهَا فَرِيضَةٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهَا سُنَّةٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهَا آدَبٌ. فَأَمَّا الْفَرِيضَةُ: فَالْمَعْرِفَةُ بِمَا يَأْكُلُ، وَ التَّشْمِيَةُ، وَ الشُّكْرُ، وَ الرِّضَا. وَ أَمَّا السُّنَّةُ: فَالْجُلُوسُ عَلَى الرَّجْلِ الْيُسْرَى، وَ الْأَكْلُ

بثَلَاثِ أَصَابِعَ، وَ أَنْ يَأْكُلَ مِمَّا يَلِيهِ، وَ مَصُّ الْأَصَابِعِ. وَ أَمَّا الْأَدَبُ: فَتَصْغِيرُ اللَّقْمَةِ، وَ الْمَضْغُ الشَّدِيدُ، وَ قِلَّةُ النَّظَرِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ، وَ غَسْلُ الْيَدَيْنِ: أَنْ كَسَّ كَسًا بَرِّ خَوَانِ مَائِدَةِ نَشِينِ سَزَاوَارِ اسْتِ كِه دَوَازْدِه چيز بداند: از این جمله چهار چیز از فرائض است: حلال از حرام بداند، و خدا را به نام بخواند، و شکر نعمت گوید، و در طریق رضا پوید. و آن چهار که سنت است: نخست بر پای چپ تکیه کند تا سکون و قوت قلب را فزون کند، و با سه انگشت لقمه برگیرد، و از نزدیک خویش دست فراتر نبرد، و انگشتان را با مکیدن پاکیزه دارد. و آن چهار که شرط ادب است: نخستین آن است که لقمه را ستبر^۱ نریاید و ماکول را به مضغ^۲ طحن^۳ شدید فرمایید، و مردم را کمتر نگران گردد تا مبادا از خوردن شرمگین شوند، و دستهای خویش را بشوید.

يَا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي، أَهْوَنَ مِنْ إِزَالَةِ مُلْكٍ مُؤَجَّلٍ لَا تَنْقُصُ أَيَّامُهُ. هَمَانَا كَوْهَ رَا از جای بر کندن، آسانتر است که سلطنت موقت را، چه روزهای آن از آنچه مقرر است کاسته نشود.

يَا عَلِيُّ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ مِنْ لِبْنَتَيْنِ: لِبْنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لِبْنَةً مِنْ فِضَّةٍ، وَ جَعَلَ حَيْطَانَهَا الْيَاقُوتَ، وَ سَقْفَهَا الزَّبْرَجَدَ، وَ حَصَاهَا اللُّؤْلُؤَ، وَ تُرَابَهَا الزَّعْفَرَانَ وَ الْمِسْكَ الْأَذْفَرَ. ثُمَّ قَالَ: لَهَا تَكَلُّمِي فَقَالَتْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، قَدْ سَعِدَ مَنْ يَدْخُلُنِي. قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَدْخُلُهَا مُدْمِنْ خَمْرٍ، وَ لَا نَمَامٌ، وَ لَا دِيُوثٌ، وَ لَا شُرْطِيٌّ، وَ لَا مُخَنَّثٌ، وَ لَا نَبَاشٌ، وَ لَا عَشَارٌ، وَ لَا قَاطِعٌ رَجِمَ، وَ لَا قَدَرِيٌّ: خداوند بهشت را یک خشت از زر و یکی از سیم کرد، و دیوارها از یاقوت و سقف از زبرجد پرداخت، و ریگ از مروارید و خاک از زعفران و مشک بویا ساخت، پس فرمان کرد که سخن کند. عرض کرد: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ سعید شد آنکه در من در آید. خداوند سوگند یاد کرد که داخل این بهشت نمی شود نه آنکه پیوسته شرب^۴ مدام کند، و نه آنکه نام باشد، و نه دیوث^۵ و نه عوانان^۶ شحنه^۷ و نه مُخَنَّثٌ^۸ و نه نَبَاشٌ^۹

۱. ستبر: بزرگ، گنده، معرب این کلمه سطر است که در فارسی هم زیاد به کار می رود.

۲. مضغ: جویدن.

۳. طحن: نرم کردن، آرد کردن.

۴. یعنی دائماً شرب خمر کند.

۵. دیوث: مردی که در حق زن خود غیرت نداشته باشد.

۶. عوانان: یاران و حکومت کنندگان.

۷. پلیس، نگهبان شهر از طرف حکومت.

۸. مُخَنَّثٌ: مردی که حاضر شود با او و طی کند.

و نه عشار^{۱۰} و نه آنکه قطع رحم کند و نه قدری^{۱۱} و نه جبری.

یا عَلِيُّ كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مَنِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ: الْقَتَاتُ وَالسَّاحِرُ وَالذُّيُوثُ وَ نَاكِحُ الْمَرْأَةِ حَرَامًا فِي ذُبُرِهَا وَ نَاكِحُ الْبَهِيمَةِ وَ مَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ وَ السَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ وَ بَايِعَ السَّلَاحَ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ وَ مَانِعَ الزَّكَاةِ وَ مَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَ لَمْ يَحِجْ.

از این امت ده کس طریق کفر سپارند: نخست سخن چین، و ساحر، و دیوث، و دیگر آنکه با زن بی‌گانه در آمیزد، و آنکه با بهایم در آویزد، و آنکه با محارم هم بستر شود، و آن کس که فتنه بر انگیزاند، و سلاح جنگ به کافران حربی بفروشد، و آن کس که زکوة ندهد، و آن کس که بمیرد و با شرط استطاعت حج نکرده باشد.

یا عَلِيُّ لَا وَلِيْمَةَ إِلَّا فِي خَمْسٍ فِي عَرِيْسٍ أَوْ خُرَيْسٍ أَوْ عِدَارٍ أَوْ وَكَارٍ أَوْ رِكَازٍ: دَعْوَتِ احْبَابٍ بِه خَوَانٍ وَ لِيْمَةِ پَنْجِ كَسٍ رَا پَسَنْدِه اَسْت: اَنْ كَسٍ كِه تَزْوِيحِ كَنْد، وَ اَنْ كِه فَرْزَنْدِ آوْرْد، وَ اَنْكِه فَرْزَنْدِ رَا بَخْتَانِ دِهْد، وَ اَنْ كَسٍ كِه خَانِه بَخْرْد، وَ اَنْكِه اَز طَوَافِ مَكَّه بَاز آيْد.

یا عَلِيُّ لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرْمَةِ لِمَعَاشٍ، أَوْ تَزْوُدٍ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحْرَمٍ: اَز بَرَايِ عَاقِلِ جَزَازِ بَرَايِ سِه كَارِ حَرْكَتِ سَزَاوَارِ نِيَسْت: نَخَسْتِ سَاخْتَنْگِي مِعَاشِ، وَ دِيْگَرِ زَادِ مِعَادِ، وَ نِيَزِ شَادخَوَارِي دَرِ غَيْرِ حَرَامِ.

یا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: أَنْ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ: دَرِ دُنْيَا وَ آخِرَتِ سِه چِيْزِ اَز مَكَارِمِ اخْلَاقِ اَسْت: نَخَسْتِ اَنْ رَا كِه بَا تُو ظَلَمِ كَرْدِ مِعْفُو دَارِي، وَ بَا اَنْكِه اَز تُو قَطَعِ كَرْدِ بِيْوَنْدِي، وَ بَا اَنْكِه بَرِ تُو بَرَأْشُوْبِدِ حَلْمِ كِنِي.

یا عَلِيُّ بَادِرِ بَارِعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ: شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ: چِهَارِ چِيْزِ رَا اَز بَهْرِ عِبَادَتِ غَنِيْمَتِ شِمَارِ: اَيَّامِ جَوَانِي رَا پِيْشِ اَز اَنْكِه پِيْر شُوِي، وَ نِعْمَتِ صَحَّتِ رَا پِيْشِ اَز اَنْكِه سَقِيْمِ گَرْدِي، وَ

۹. نباش: کسی که نبش قبر کند و کارش کفن دزدی باشد.

۱۰. عشار: کسی که به عنوان مالیات و گمرک ده یک گیرد.

۱۱. قدری: در معنای قدری اختلاف است بعضی می‌گویند: قدریه طایفه‌ای هستند که منکر قضا و قدرند. بعضی می‌گویند: مفوضه مقصودند، ولی آنچه از قرائن موجوده استفاده می‌شود این است که مقصود از قدریه، اشاعره و جبریه می‌باشد (ب).

دولت غنا را پیش از آنکه مسکین آئی، و فراغت حیات را قبل از سختی مرگ.
 يا عَلِيُّ كَرِهَ اللَّهُ لِأُمَّتِي الْعَبَثَ فِي الصَّلَاةِ وَالْمَنِّ فِي الصَّدَقَةِ، وَاتْيَانَ الْمَسَاجِدِ جُنُبًا
 وَالضُّحَكَ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَالتَّطَلُّعَ فِي الدُّورِ، وَالنَّظْرَ إِلَى فُرُوجِ النِّسَاءِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْعَمَى.
 وَكَرِهَ الْكَلَامَ عِنْدَ الْجَمَاعِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْخَرَسَ، وَكَرِهَ النَّوْمَ بَيْنَ الْعِشَائِينَ لِأَنَّهُ يُحْرِمُ
 الرِّزْقَ، وَكَرِهَ الْغَسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِثْرٍ، وَكَرِهَ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِثْرٍ قَانَ فِيهَا
 سُكَّانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَكَرِهَ دُخُولَ الْحَمَّامِ إِلَّا بِمِثْرٍ، وَكَرِهَ الْكَلَامَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ
 فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ، وَكَرِهَ رُكُوبَ الْبَحْرِ فِي وَقْتِ هَيْجَانِهِ، وَكَرِهَ النَّوْمَ فَوْقَ سَطْحِ لَيْسَ
 بِمُحَجَّرٍ. وَقَالَ: مَنْ نَامَ عَلَى سَطْحٍ غَيْرِ مُحَجَّرٍ، فَقَدْ بَرِثَ مِنْهُ الذَّمَّةَ، وَكَرِهَ أَنْ يَنَامَ
 الرَّجُلُ فِي بَيْتٍ وَحَدَّةٍ، وَكَرِهَ أَنْ يَغْشَى الرَّجُلُ أُمَّرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَإِنْ فَعَلَ وَخَرَجَ
 الْوَلَدُ مَجْنُونًا أَوْ بِهِ بَرَصٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ، وَكَرِهَ أَنْ يَتَكَلَّمَ الرَّجُلُ مَجْدُومًا، إِلَّا أَنْ
 يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ قَدْرُ ذِرَاعٍ، وَقَالَ: عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَّ مِنَ الْمَجْدُومِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ
 كَرِهَ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ وَقَدْ احْتَلَمَ حَتَّى يَغْتَسِلَ مِنَ الْإِحْتِلَامِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَخَرَجَ
 الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ، وَكَرِهَ الْبَوْلَ عَلَى شَطِّ نَهْرٍ جَارٍ، وَكَرِهَ أَنْ يُحَدِّثَ
 الرَّجُلُ تَحْتَ شَجَرَةٍ أَوْ تَحْلَةٍ قَدْ أَثْمَرَتْ، وَكَرِهَ أَنْ يُحَدِّثَ الرَّجُلُ وَهُوَ قَائِمٌ، وَكَرِهَ أَنْ
 يَتَنَعَّلَ الرَّجُلُ وَهُوَ قَائِمٌ. وَكَرِهَ أَنْ يَدْخُلَ الرَّجُلُ بَيْتًا مُظْلِمًا إِلَّا بِالسَّرَاجِ.

خداوند از برای امت مکروه دارد این که کس در نماز بازی کند، و چون صدقه
 دهد منت نهد، و با جنابت به مسجد در آید، و در قبرستان خندان گردد، و تجسس
 از خانه‌ها کند، و مکروه دارد که کس بر فرج زنان نگران گردد، چه مورث نابینائی
 شود، و مکروه دارد هنگام مضاجعت با زن سخن کردن، چه مورث گنگی گردد، و
 مکروه دارد خواب میان نماز عشا و مغرب را، چه روزی را تنگ کند، و مکروه دارد
 از بهر غسل کردن بی ساتری در زیر آسمان در آمدن، و مکروه دارد بی ساتری به میان
 نهر در رفتن، چه مسکن بعضی از فرشتگان است، و مکروه است بی ساتری به حمام
 شدن، و در نماز بامداد میان اذان و اقامه سخن کردن، و در طغیان بحر به کشتی
 سوار شدن، مکروه است بر بامی خفتن که حفظ سَقَطَهُ^۱ را حاجز و حافظی نکرده
 باشند، و مکروه است مرد را در خانه یک تنه خفتن، و با حیض نزدیکی کردن، چه
 اگر حامل شود و فرزند مجنون یا مبروص آرد ملامت خویش بآیدش کرد، و مکروه

۱. سَقَطَهُ: افتادن، لغزیدن.

است با مجذوم سخن کردن الا آنکه کمتر از ذراعی فصل نگذارد. می فرماید: از مجذوم می گریز چنانکه از شیر می گریزی، و مکروه است مردی که احتلام دیده باشد قبل از غسل با زن خود در آمیزد، چه اگر چنین کند و فرزند آورد مجنون بود ملامت خودش باید کرد، و مکروه است بول تاختن در کنار نهر جاری، و حدث کردن در زیر درخت بارآور، و نیز ایستاده حدث کردن، و مکروه است ایستاده نعلین پوشیدن، - چه نعلین را در آن ایام شسع^۱ بود و ایستاده بستن نکوهیده می نمود، - و مکروه است بی چراغ به سرای تاریک در آمدن.

یا عَلِيُّ أَفَّةَ الْحَسَبِ الْإِفْتِخَارُ: فخر جستن، نیکوئی های مرد را فاسد کند.
یا عَلِيُّ مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَافَ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. آن کس که از خدای بترسد خداوند، همه کس را از وی بترساند، و آن کس که از خدای بیم نکند از همه چیزش بیم دهد.

یا عَلِيُّ ثَمَانِيَّةٌ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ الصَّلَاةُ: الْعَبْدُ الْإِبْقُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَوْلَاهُ وَالنَّاشِئُ زَوْجَهَا وَهُوَ عَلَيْهَا سَاخِطٌ، وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ، وَ تَارِكُ الْوُضُوءِ، وَ الْجَارِيَةُ الْمُدْرِكَةُ تُصَلِّي بِغَيْرِ خِمَارٍ، وَ إِمَامٌ قَوْمٌ يُصَلِّي بِهِمْ وَ هُمْ لَهُ كَارِهُونَ، وَ السُّكْرَانُ، وَ الزُّنَيْنُ، وَ هُوَ الَّذِي يُدَافِعُ الْبَوْلَ وَ الْغَائِطَ: هَشْت كَس رَا نِمَاز پَذِيرْفْتِه نَشُود: نَخْسْت بِنْدِه اِي كِه اَز مَوْلَايِ خُود بَغْرِيزِد تَا اَنگَاه كِه بَاز آيِد، وَ زَن بِي فَرْمَان چِنْدَانكِه شُوه رِبْر اُو خَشْمِگِين اِسْت، وَ اَنكِه زَكَاة نَدِهْد، وَ اَنكِه تَرْك وَضُوءِ گِيرِد، وَ اَن زَن كِه بِي مَقْنَعِه نِمَاز گِزَارِد، وَ اَن اِمَامِ جَمَاعَتِ كِه مَرْدَم بِه كِرَاهَت بَدُو نِمَاز گِزَارِنْد، وَ اَن كَس كِه مَسْت بَاشْد، وَ اَن كَس كِه بُول وَ غَايِطِ خُود رَا بِه زَحْمَت نِگَاه دَارِد وَ نِمَاز گِزَارِد.

یا عَلِيُّ أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ آوَى الْيَتِيمَ، وَ رَجِمَ الضَّعِيفَ، وَ أَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ، وَ رَفِيقَ بَمَمْلُوكِهِ: اَز بَهْر چَهَار كَس دَر بَهْشْت خُداوَنْد بَنِيانِ خَانِه كِنْد: اَنكِه جَار دِهْد يَتِيم رَا، وَ رَحْم كِنْد ضَعِيف رَا، وَ اَشْفَاق كِنْد پَدْر وَ مَادِر رَا، وَ مَدَارَا كِنْد غَلَام وَ كَنيز رَا.

یا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطَبِّقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ: الْمُوَاسَاةُ لِلْأَخِ فِي مَالِهِ، وَ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ. وَ لَبَسَ هُوَ «سَبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ. سَه

۱. شسع: دوال نعلین، یا دوال کفش.

چیز را این امت بیرون طاقت خود نهاده‌اند: نخستین با برادران دینی به مال مواساة کردن و ایشان را بهره دادن، و با مردم به رعایت نفس خویش کار به عدالت کردن، و خدای را در همه حال ذکر نمودن. و ذکر نه کلمه تسبیح است بلکه چون ارتکاب معاصی خواهند کرد از خدای بترسند و ترک گویند.

یا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ: مَنْ آتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبِدِ النَّاسِ، وَمَنْ وَرَعَ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ اغْنَى النَّاسِ: سه کس خدای را ملاقات کند و بهترین مردم باشد: آن کس که فرائض دین را فرو نگذارد در عبادت از همه مردم به زیادت است، و آن کس که از محرّمات دین پرهیزد از مردمان پرهیزکارتر است، و آن کس که بدانچه خدای داده قناعت کند از همه مردم غنی تر است.

یا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ إِنْ أَنْصَفْتَهُمْ ظَلَمْتُمْ: السَّفِيلَةَ وَأَهْلَكَ وَخَادِمُكَ: با سه کس اگر کار به عدل کنی با تو ظلم کند: نخست مردم سفله، و دیگر اهل بیت تو، و دیگر خادم تو. یا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ: حُرٌّ مِنْ عَبْدٍ وَعَالِمٌ مِنْ جَاهِلٍ وَقَوِيٌّ مِنْ ضَعِيفٍ: سه کس را از سه کس انتقام روا نباشد: هیچ آزاده را از بنده‌ای، و هیچ عالمی را از جاهلی، و هیچ قوی را از ضعیفی.

یا عَلِيُّ سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ، فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ، وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَتِحَةٌ لَهُ: مَنْ أَسْبَغَ وُضُوئَهُ، وَأَحْسَنَ صَلَاتَهُ، وَأَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ، وَكَفَّ غَضَبَهُ، وَسَجَنَ لِسَانَهُ، وَاسْتَغْفَرَ لِذَنْبِهِ، وَأَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ: هفت چیز را چون کس رعایت کند درهای بهشت بر او گشاده شود: آن کس که تمام سازد وضوی خود را، و نیکو بگزارد نماز خود را، و زکوة مال بدهد، و خشم خویش بنشانند، و زبان از بیهوده گفتن باز دارد، و از خداوند طلب آمرزش کند، و اطاعت کند نصیحتی را که پیغمبر در حق اهل بیت کرده است.

یا عَلِيُّ لَعَنَ اللَّهُ ثَلَاثَةً: اِكْلَ زَادِهِ وَحَدَهُ، وَرَاكِبِ الْفَلَاةِ وَجَدَهُ وَالنَّائِمِ فِي بَيْتِ وَحَدَهُ: سه کس رانده حضرت است: آنکه بی مهمان و انیسی غذا خورد، و بی صاحبی بیابان سپارد، و در خانه یک تنه بخسبد.

یا عَلِيُّ ثَلَاثٌ يُتَخَوَّفُ مِنْهُنَّ الْجُنُونُ: التَّغَوُّطُ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَالْمَشْيُ فِي خُفٍّ وَاحِدٍ، وَالرَّجُلُ يَنَامُ وَحَدَهُ: بر سه کس از دیوانگی بیاید ترسید: آنکه در قبرستان پلیدی

کند، و چون سبکساران به یک پای موزه کند و قدم زند، و مردی که تنها بخوابد.
 يا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكِذْبُ: الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ، وَعِدَّتُكَ زَوْجَتِكَ، وَ
 الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ. وَ ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: مُجَالَسَةُ الْأَثْرَاكِ، وَ مُجَالَسَةُ
 الْأَغْنِيَاءِ، وَ الْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ: دَرَسَهُ جَايَ دَرُوعِ زَدَنِ پَسَنَدَه اسْت: نَخَسْت خَدَعَه
 كَرْدَن دَر جِهَاد بَا مَعَادِي^۱ وَ رَاضِي دَاشْتَن زَوْجَه خَوِيش بَا مَوَاعِيدِ، وَ فَرَو نَشَانْدَن
 فِتْنَه بَه سَخْنَان فَرِيبِنْدَه. وَ مَجَالَسْت سَه كَس دَل رَا بَمِيرَانْد: مَجَالَسْت بَا تَرْكَانِ، وَ
 نَشَسْتَن بَا دَوْلْتَمَنْدَانِ، وَ سَخْن كَرْدَن بَا زَنَانِ.

يا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ: الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ^۲، وَ إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ،
 وَ بَدَلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ: سَه چِيزَاز حَقَائِقِ اِيْمَانِ اسْت: نَخَسْت تَنگِ گِرْفْتَن بَر خُودِ وَ
 اَهْلِ خُودِ بَرَايِ نَفْقَه كَرْدَنِ، وَ بَا مَرْدَمِ اِگِرچَه بَه زِيَانِ خُودِ بَاشَد كَارِ بَه عَدَلِ رَانْدَنِ، وَ
 دَر تَعْلِيمِ عَمُومِ بَا شَاگِرْدَانِ ضِنْتِ^۳ نَجَسْتَن.

يا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ عَمَلُهُ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ، وَ خَلْقٌ
 يُدَارِي بِهِ النَّاسَ، وَ حِلْمٌ يُرَدُّ بِهِ جَهْلُ الْجَهَالِ: سَه چِيزَ رَا اِگِر كَس رِعَايَتِ نَكُنْدِ
 عِبَادَتَش بَه كَمَالِ نَرَسَدِ، تَقْوَائِي كَه مَرْدَمِ رَا از گِناهِ نِگَاهِ دَارَدِ، وَ خَلْقِي كَه بَا مَرْدَمِ
 طَرِيقِ رَفَقِ سِپَارَدِ، وَ حَلْمِي كَه جَهْلِ جُهَالِ رَا دَفَعِ دَهْدِ.

يا عَلِيُّ ثَلَاثٌ فَرِحَاتٍ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا: لِقَاءُ الْأَخْوَانِ، وَ تَقْطِيرُ الصَّائِمِ وَ التَّهَجُّدُ
 فِي آخِرِ اللَّيْلِ: مَرْدِ مُؤْمِنِ بَه سَه چِيزِ شَادِمَانَه شُود: بَه دِيدَارِ دُوسْتَانِ، وَ رُوزَه گِشَادَنِ
 رُوزَه دَارَانِ، وَ عِبَادَتِ نِيمِ شَبَانِ.

يا عَلِيُّ أَنهَاكَ عَنِ ثَلَاثِ خِصَالٍ: الْحَسَدِ وَ الْحِرْصِ وَ الْكِبْرِ: نَهِي مِي فَرْمَايَد: از
 صِفْتِ حَسَدِ وَ حِرْصِ وَ كِبْرِ.

يا عَلِيُّ أَرْبَعٌ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاءِ: جُمُودُ الْعَيْنِ^۴، وَ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ بُعْدُ الْأَمَلِ، وَ
 حُبُّ الْبَقَاءِ: چِهَارِ خِصَلْتِ دَر مَرْدِ دَلِيلِ شَقَاوَتِ اسْت: گِرِيَانِ نِگِشْتَنِ از خُوفِ حَقِّ، وَ
 قَسَاوَتِ قَلْبِ، وَ طُولِ اَمَلِ، وَ حُبِّ زَنْدِگَانِي دُنْيَا.

يا عَلِيُّ ثَلَاثٌ دَرَجَاتٌ، وَ ثَلَاثٌ كَفَّارَاتٌ، وَ ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ، وَ ثَلَاثٌ مَنجِيَاتٌ. فَأَمَّا

۱. معادی: دشمن. ۲. اقتر عليهم: یعنی تنگ کرد بر عیال از نفقه (س).

۳. ضنت: بخل و ورزیدن.

۴. عین جمود: یعنی چشمی است فسرده و بی آب و اشک (س).

الدَّرَجَاتُ: فِإِسْبَاغُ الْوُضُوءِ فِي السَّبْرَاتِ، وَإِنْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، وَ الْمَشْيُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ. وَ أَمَّا الْكَفَّارَاتُ: فِإِفْشَاءُ السَّلَامِ، وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ، وَ التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسِ نِيَامًا. وَ أَمَّا الْمُهْلِكَاتُ: فَشُحُّ مَطَاعٍ، وَ هَوَى مُتَّبَعٍ، وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ. وَ أَمَّا الْمُنْجِيَاتُ: فَخَوْفُ اللَّهِ تَعَالَى فِي السَّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ، وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَاءِ وَ الْفَقْرِ، وَ كَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ:

سه چیز برآرنده درجات، و سه چیز گذارنده کفارات، و سه چیز هلاک کننده، و سه چیز نجات دهنده است. اما درجات: تکمیل وضوء در سرما، و انتظار نماز از پس نماز، و حاضر شدن روز و شب به جماعت است. اما کفارات: اجهار^۱ جستن به سلام، و صلاً^۲ دادن به طعام و شب زنده داری. اما مهلکات: متابعت بخل شدید، و هوای نفس، و عجب مرد به نفس خویش. اما منجیات: خوف خداوند در پنهان و آشکار، و اقتصاد در غنا و فقر، و اعتدال در رضا و سخط.

يَا عَلِيُّ لَا رِضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ، وَ لَا يُتِمُّ بَعْدَ إِحْتِلَامٍ: طِفْلٌ رَا چُونِ پَسِ از دُو سَالِ از شِيرِ بَاَزِ كَنَنْدِ حَكْمِ رِضَاعٍ^۳ نَمَانْدِ، وَ پَسْرَانِ رَا پَسِ از بِلُوغِ يَتِيمِ نَخْوَانَنْدِ.
يَا عَلِيُّ سِرُّ سَنَّتَيْنِ بَرِّ وَ الْوَالِدَتِكَ، سِرُّ سَنَّةِ صِلِ رَحِمَكَ، سِرُّ مِيْلًا عُدُّ مَرِيضًا، سِرُّ مِيْلَيْنِ شَيْعِ جَنَازَةٍ، سِرُّ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ أَجِبُ دَعْوَةَ، سِرُّ أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ زُرُّ أَخًا فِي اللَّهِ، سِرُّ خَمْسَةِ أَمْيَالٍ أَجِبُ الْمَلْهُوفَ، سِرُّ سِتَّةِ أَمْيَالٍ أَنْصِرُّ الْمَظْلُومَ، وَ عَلَيْكَ بِالْإِسْتِغْفَارِ. از برای نیکوئی با مادر دو ساله راه به پیمان، و از برای صله ارحام یک سال طی مسافت می کن، و برای عیادت مریض یک میل، و تشییع جنازه را دو میل و اجابت دعوت داعی را سه میل، و زیارت برادر دینی را چهار میل، و ستم رسیده مستغیث را پنج

۱. اجهار در صوت: بلند کردن صدا. ولی ظاهراً افشاء سلام به معنی آشکار کردن یا نشر آن است، زیرا افشاء در دو معنی استعمال شده: یکی اظهار و دیگری اذاعة و نشر، و بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اظهار غیر اجهار است. و اگر مقصود از افشاء سلام نشر آن باشد ممکن است گفته شود: که نشر آن به کثرت سلام کردن و ترویج عملی از آن به سبقت گرفتن در سلام باشد (ب).

۲. صلاً: فریادی باشد که به جهت اعلام دیگران کنند، در موقع اطعام یا فروختن مال التجاره (ب).

۳. یعنی: بعد از اینکه طفل دو ساله شد که موقع از شیر گرفتن او است اگر از پستان زنی شیر بیاشامد نشر حرمت نمی کند یعنی: با او محرم نمی شود.

میل، و نصرت مظلوم را شش میل طی طریق می فرما، و بر توست که طلب آمرزش کنی.

یا عَلِيُّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْقِيَامُ. وَ لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ، وَيَغْتَابُ إِذَا غَابَ، وَيَسْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ. وَ لِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَفْهَرُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ، وَ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَ يُظَاهِرُ الظَّلْمَةَ. وَ لِلْمُرَائِي ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَنْشَطُ إِذَا كَانَ عِنْدَ النَّاسِ، وَ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ، وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ. وَ لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَ إِذَا اتُّمِنَ خَانَ.

نشان مؤمن سه چیز است: گذاشتن صلوة، و ادای زکوة. و قیام لیل. و نشان متکلف سه چیز است: تملق در حضور، و غیبت در غیاب و شماتت در مصیبت. و نشان ظالم سه چیز است: ظلم با زبردست، و عصیان با زبردست و یاری کردن ظالمان. و نشان مردم خودنما سه چیز است: میان مردم شادمانه عبادت کردن، تنهایی به کسالت زیستن، و دوست داشتن که مردمش در همه کار ستاینده باشند. و نشان منافق سه چیز است: چون حدیث کند دروغ گوید، و چون وعده دهد وفا نکند، و چون امین شود خائن گردد.

یا عَلِيُّ تِسْعَةُ أَشْيَاءَ تُورِثُ النَّسِيَانَ: أَكْلُ التُّفَّاحِ الْحَامِضِ، وَ أَكْلُ الْكُزْبَرَةِ وَ الْجُبْنِ وَ سُورِ الْفَارَةِ، وَ قِرَاءَةُ كِتَابَةِ الْقُبُورِ، وَ الْمَشْيُ بَيْنَ امْرَأَتَيْنِ، وَ طَرْحُ الْقَمْلَةِ، وَ الْحَجَامَةُ فِي النَّقْرَةِ، وَ الْبَوْلُ فِي الْمَاءِ الرَّائِدِ: نه چیز است که فراموشی آرد: خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و پیش خورده موش، و دیگر قرائت سنگ قبور، و سیر کردن در میان دو زن، و زنده افکندن شپش، و حجامت از پس سر، و بول تاختن در آب ایستاده.

یا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْوَضِيعَ فِي قَعْرِ بئرٍ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ رِيحاً تَرْفَعُهُ فَوْقَ الْأَخْيَارِ فِي دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ: سوگند با خدای که اگر مرد متواضع در قعر چاهی واقع شود، خداوند بادی بر می انگیزاند که او را بر افراز^۱ اخیار صعود دهد اگر چه در دولت اشرا باشد.

یا عَلِيُّ الْعَيْشُ فِي ثَلَاثَةٍ: دَارٍ قُورَاءً، وَ جَارِيَةٍ حَسَنَاءَ وَ فَرَسٍ قَبَاءَ: شادکامی در سه چیز است: خانه وسیع، و زن نیکو روی، و اسب میان باریک.

یا عَلِيُّ مَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَ مَنْ مَنَعَ أَجِيرًا أَجْرَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَ مَنْ أَحَدَثَ حَدَثًا أَوْ آوَى مُحَدِّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، فَقَبِلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ: وَ مَا ذَلِكَ الْحَدَثُ؟ قَالَ: الْقَتْلُ. لعنت خدای بر آن باد که خود را به غیر پیشوایان خود نسبت کند، و بر کسی که اجیری را از دستمزد دفع دهد، و بر آن کس که قتل کند یا قاتلی را پناه دهد.

یا عَلِيُّ؛ الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمَنَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ، وَ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ: مؤمن کسی است که مسلمانان از وی به جان و مال ایمن باشند، و مسلم کسی است که مسلمانان از دست و زبان او سالم مانند، و مهاجر کسی است که از اخلاق ردیه و افعال سیئه بیرون شود.

یا عَلِيُّ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ: محکم ترین حبل المتین ایمان آن است که کس هر چه را دوست یا دشمن دارد در آن کار رضای کردگار را نگیرد.

یا عَلِيُّ مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ. فَقَالَ عَلِيُّ ۷ فَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟ قَالَ: يَأْذَنُ لَهَا فِي الذَّهَابِ إِلَى الْحَمَّامَاتِ وَ الْعُرْسَاتِ وَ النَّائِحَاتِ، وَ لُبْسِ الثِّيَابِ الرِّقَاقِ: یا علی هر که اطاعت زن خود کند خداوندش به روی در آتش اندازد، عرض کرد: آن اطاعت چیست؟ فرمود: رخصت کردن ایشان به حاضر شدن به حمامها و مجالس عرس و عزا، و پوشیدن جامه های رقیق که کمتر حاجب بدن شود.

یا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ بِالْإِسْلَامِ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا بِآبَائِهَا إِلَّا أَنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ وَ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ، وَ أَكْرَمَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيَهُمْ: خداوند تکبر جاهلیت و تفاخر با پدران بر گذشته را به نیروی اسلام برداشت، همانا مردم فرزند آدمند و آدم از خاک است، هر که پرهیزکارتر است نزد خداوند عزیزتر است.

یا عَلِيُّ مِنَ السُّحْتِ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ، وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ؛ وَ ثَمَنُ، الْخَمْرِ، وَ مَهْرُ الزَّانِيَةِ، وَ الرَّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ. حرام باشد بهای مردار، و بهای سگ، و بهای شراب، و کابین زن زناکار، و رشوه در اجرای حکم، و اجرت کاهن.

یا عَلِيُّ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيْمَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ، أَوْ يُجَادِلُ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ لِيَدْعُوَ النَّاسَ إِلَى

نَفْسِهِ، فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. آن کس که علمی را فراگیرد برای مخاصمه با سفهاء، یا مجادله با علما، یا آن که مردم را به خود خواند و خود را مطاع داند از اهل دوزخ است.

يا عَلِيُّ إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ قَالَ النَّاسُ: مَا خَلَّفَ. وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ. چون بنده‌ای بمیرد مردم گویند: از پس خود چه گذاشت؟ و فریشتگان گویند: از پیش چه فرستاد؟

يا عَلِيُّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ. دنیا زندان مؤمن است، و بهشت کافر، چه در آن جهان کار بر ایشان دگرگون شود.

يا عَلِيُّ مَوْتُ الْفُجَاءَةِ رَاحَةٌ لِلْمُؤْمِنِ، وَحَسْرَةٌ لِلْكَافِرِ. يا عَلِيُّ أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى الدُّنْيَا: اخْدِمِي مَنْ خَدَمَنِي. وَاتَّعِبِي مَنْ خَدَمِكَ: مرگ فجأة از برای مؤمن راحت است. و از برای کافر حسرت. و فرمود: خداوند با دنیا وحی فرستاد که: خدمت کن آن کس را که خدمت من کند، و به تعب افکن آن را که خادم تو باشد.

يا عَلِيُّ إِنَّ الدُّنْيَا لَوْ عَدَلْتُ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَنَاحَ بَعُوضَةٍ. لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ: اگر دنیا را در نزد خداوند مکانت بال پشه‌ای بود، شربت آبی بهره کافر نمی‌گشت.

يا عَلِيُّ مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا: کس نیست از مردم پیشین و واپسین، جز اینکه در قیامت آرزو می‌کند که از دنیا به زیادت از قوتی بهره نیافته بود.

يا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مِنَ اتَّهَمَ اللَّهُ فِي قَضَائِهِ: بدتر مردم کسی است که با خدا در راندن قضا دروغ بزند.

يا عَلِيُّ أَنْبَأَ الْمُؤْمِنِ تَسْبِيحٌ، وَصِيَاحُهُ تَهْلِيلٌ، وَنَوْمُهُ عَلَى الْفِرَاشِ عِبَادَةٌ، وَتَقَلُّبُهُ مِنْ جَنْبٍ إِلَى جَنْبٍ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَمْشِي فِي النَّاسِ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ: ناله مؤمن تسبیح است، و صیحه‌اش تهلیل است، و خوابش در فراش عبادت است، و از این سوی بدان سوی شدنش در جامه خواب جهاد در راه خداست.

يا عَلِيُّ لَوْ أَهْدَى إِلَى كُرَاعٍ لَقَبِلْتُ، وَ لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لَأَجَبْتُ: اگر کُرَاعی^۱ با من هدیه کنند می‌پذیرم، و اگر به کُرَاعی دعوت شوم اجابت می‌نمایم.

۱. کُرَاع: پاچه و ساق گوسفند.

یا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ، وَلَا أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ، وَلَا عِيَادَةٌ مَرِيضٍ، وَلَا أَتْبَاعُ جِنَازَةٍ، وَلَا هَرَوَلَةٌ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَا اسْتِلامُ الْحَجَرِ، وَلَا حَلْقٌ، وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ، وَلَا تَسْتِشَارٌ وَلَا تَذْبِیحٌ إِلَّا عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَلَا تَجَهُّرٌ بِالتَّلْبِيَةِ، وَلَا تُقِيمُ عِنْدَ قَبْرِ، وَلَا تَسْمَعُ الْخُطْبَةَ، وَلَا تَتَوَلَّى التَّزْوِیجَ بِنَفْسِهَا، وَلَا تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللَّهُ وَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ. وَلَا تُعْطَى مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلَا تُبَيْتُ وَزَوْجُهَا عَلَيْهَا حَافِظٌ وَإِنْ كَانَ لَهَا ظَالِمًا.

نیست بر زنان که حاضر شوند در جمعه و صفوف جماعت، و نه اذان و نه اقامه، و نه عیادت مرضی و نه مشایعت موتی، و نه هروله میان صفا و مروه، و نه استلام حجر و نه ستردن سر، و نه والی شدن بر قضاوت، و نه واقع شدن به طرف استشارت، و نه ذبح کردن مگر به ضرورت واجب شود، و نه به آواز لیبیک گفتن، و نه بر سر قبری اقامت کردن، و نه اصغای خطبه، و نه به نفس خود ولی امر خود شدن برای تزویج، و نه بی اجازت شوهر از خانه بیرون شدن، چه اگر بیرون شود خداوند و جبرئیل و میکائیل بر او لعن کنند. و نه بی اجازت از مال شوهر عطائی کند. و نه بخوابد و حال آن که شوهر بر او غضبناک باشد اگر چه این غضب از در ظلم کند.

یا عَلِيُّ الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ، وَ لِبَاسُهُ الْحَيَاءُ، وَ زِينَتُهُ الْوَفَاءُ، وَ مَرْوَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ، وَ عِمَادَةُ الْوَرَعِ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ: اسلام برهنه است، جامه او حیاء، و زینت او وفا، و مروّت او عمل صالح، و عماد او پرهیزکاری است، و از برای هر چیز بنیانی است، و بنیان اسلام دوستی اهل بیت است.

یا عَلِيُّ سُوءُ الْخُلُقِ سُؤْمٌ، وَ طَاعَةُ الْمَرَاةِ نِدَامَةٌ: سوء خُلق شامت آرد، و طاعت زن ندامت.

یا عَلِيُّ إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَفِي لِسَانِ الْمَرَاةِ: اگر شامت در چیزی است در زبان زن است.

یا عَلِيُّ نَجَى الْمُخْفُونَ: نجات و فلاح برای مردم سبکبار است.

یا عَلِيُّ مَنْ كَذَبَ عَلِيًّا مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ: کسی که دانسته بر پیغمبر کذب بندد باید مهیا کند نشیمنش را از آتش.

یا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ يَزِدْنَ فِي الْحِفْظِ، وَ يُذْهِبْنَ الْبَلْغَمَ: اللُّبَانُ وَ السُّوَاكُ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ: سه چیز حافظه را افزونی دهد و از بلغم بکاهد: خوردن کندر، و زدن مسواک و قرائت

قرآن.

یا عَلِيُّ السُّوَاكُ مِنَ السُّنَّةِ، وَ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ وَ يَجْلُو الْبَصَرَ، وَ يُرْضِي الرَّحْمَنَ، وَ يُبَيِّضُ الْأَسْنَانَ، وَ يَذْهَبُ بِالْحَفْرَةِ، وَ يُشِيدُ اللَّثَّةَ وَ يُشْهِي الطَّعَامَ، وَ يَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَ يَزِيدُ فِي الْحِفْظِ، وَ يُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ، وَ تَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ: مسواک زدن از جمله سنن است دهان را پاک کند، و چشم را روشن سازد، و خدای را راضی بدارد، و دندان را سفید کند، و چرک را برگیرد و لثه را محکم کند و اشتهای طعام آرد و بلغم را دفع دهد و حفظ را افزون کند و حسنات را دو چندان سازد و فریشتگان را شاد کند.

یا عَلِيُّ النَّوْمُ أَرْبَعَةٌ: نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَقْفَيْتِهِمْ، وَ نَوْمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ، وَ نَوْمُ الْكُفَّارِ وَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى أَيْسَارِهِمْ، وَ نَوْمُ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ: خواب کردن بر چهار گونه است: پیغمبران به ستان^۱ خوابند و مؤمنین به دست راست، و کفار و منافقین به دست چپ. و شیاطین به روی در افتند.

یا عَلِيُّ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيًّا إِلَّا وَ جَعَلَ ذُرِّيَّةً مِنْ صُلْبِكَ، وَ لَوْ لَاكَ مَا كَانَتْ لِي مِنْ ذُرِّيَّةٍ: فرمود: ای علی خداوند پیغمبری را مبعوث نکرد جز اینکه از صلب او فرزندان آورد، و فرزندان مرا از صلب تو مقرر داشت، و اگر تو نبودی برای من فرزند نبود.

یا عَلِيُّ أَرْبَعَةٌ مِنْ قَوَاصِمِ الظُّهْرِ: إِمَامٌ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُطَاعُ أَمْرُهُ، وَ زَوْجَةٌ يَحْفَظُهَا زَوْجُهَا وَ هِيَ تَحْوَنُهُ، وَ فَقْرٌ لَا يَجِدُ صَاحِبَهُ مُدَاوِيًّا، وَ جَارٌ سُوءٍ فِي دَارِ مَقَامٍ: چهار چیز پشت را در هم می شکند: امامی که خدای را عصیان کند و حکمش روان باشد؛ و زنی که شوهرش نیکو بدارد و او سر به خیانت برآرد، و فقری که بیرون چاره بود، و همسایه‌ای که ناهنجار و بد کردار باشد.

یا عَلِيُّ إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ سَنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خُمْسَ سُنَنِ؛ وَ أَجْرَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ: حَرَّمَ نِسَاءَ الْآبَاءِ عَلَى الْآبْنَاءِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ^۲ وَ وَجَدَ كَنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ وَ تَصَدَّقَ بِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ، فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ^۳ وَ لَمَّا حَفَرَ بَيْتَ زَمْرَمَ سَمَّاهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ فَأَنْزَلَ

۱. ستان: بر پشت خوابیده را گویند.

۲. سوره نسا، آیه ۲۲، و ازدواج مکنید با زنانی که پدرانتان ازدواج کرده‌اند.

۳. سوره انفال، آیه ۴۱: و بدانید هر آن چیزی که به غنیمت گرفته‌اید بی‌گمان پنج یک آن از ←

اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ سَنَّ فِي الْقَتْلِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ، فَأَجْرَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ، وَ لَمْ يَكُنْ لِلطَّوَافِ عَدَدٌ عِنْدَ قُرَيْشٍ، فَسَنَّ لَهُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، فَأَجْرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ.

همانا عبدالمطلب در جاهلیت پنج سنت نهاد و خداوند در اسلام تقریر داد: نخستین زنان پدران را بر پسران حرام ساخت، و دیگر گنجی یافت و خمس آن را در راه خدا صدقه کرد، و دیگر بعد از حفر چاه زمزم سقایت حاج را سنت کرد، و دیگر خونبهای مرد را بر صد شتر بست، و دیگر عدد طواف خانه مکه را بر هفت شوط نهاد. و خداوند تبارک و تعالی این جمله را در اسلام مقرر داشت.

يَا عَلِيُّ إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ كَانَ لَا يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ، وَ لَا يَعْبُدُ الْأَصْنَامَ، وَ لَا يَأْكُلُ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ وَ يَقُولُ أَنَا عَلِيُّ دِينَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ: همانا عبدالمطلب به اقداح^۲ قمار قسمت نمی جست، و بتان را عبادت نمی کرد، و از ذبیحهای که برای اصنام می کردند اکل نمی فرمود، و می گفت من بر دین پدرم ابراهیم خلیلم.

يَا عَلِيُّ أَعْجَبُ النَّاسِ إِيمَانًا وَ أَعْظَمُهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَّنُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ، اعجب مردم از جهت ایمان و اعظم ایشان از جهت یقین مردم آخر زمانند که پیغمبر را دیدار نکرده اند و معجزه ندیده اند، و به نگارش کتب و حدیث ایمان آورده اند.

يَا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ يُقْسِنَ الْقَلْبَ: إِسْتِمَاعُ اللَّهْوِ، وَ طَلْبُ الْعِيدِ وَ اتْيَانُ بَابِ السُّلْطَانِ: سه چیز قسوت قلب آرد: استماع لهو، و خواستاری آواز عود، و ملازمت درگاه سلطان. يَا عَلِيُّ لَا تُصَلِّ فِي جِلْدٍ مَا لَا يُشْرَبُ لَبْنُهُ وَ لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ وَ لَا تُصَلِّ فِي ذَاتِ الْجَيْشِ، وَ لَا فِي ذَاتِ الصَّلَاصِلِ وَ لَا فِي صُجْنَانَ. فرمود: یا علی بر پوست جانوری که شیر و گوشت آن حلال نباشد نماز مکن، و نیز نماز مکن در زمین ذات الجیش^۳ که

→ آن خداست.

۱. سورة توبه، آیه ۱۹: آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را مانند کار کسی قرار می دهید که به خدا و روز آخرت ایمان آورد.

۲. اقداح: تیرهایی که با آنها قمار می کردند.

۳. ذات الجیش: وادی است نزدیک مدینه و آن را اولات الجیش نیز گویند.

جای خسف سفیانی است و زمین ذات الصلاصل^۱ که نیز خسف خواهد شد، و در کوه ضجنان^۲ که همچنان از اماکن مغضوبه است.

یا عَلِيُّ كُلِّ مِنَ الْبَيْضِ مَا خْتَلَفَ طَرْفَاهُ، وَ مِنَ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ قَشْرٌ وَ مِنَ الطَّيْرِ مَا دَفَّ، وَ أُتْرِكَ مِنْهُ مَا صَفَّ وَ كُلُّ مِنْ طَيْرِ الْمَاءِ مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَةٌ أَوْ صَيْصِيَّةٌ: از بیضه طيور آنچه از هر دو سوی یکسان نیست، و از ماهی آنچه را فلس باشد، و از مرغان آن را که در طیران بال بر هم زند نه آنکه بر صف^۳ رود، و از مرغان دریائی آن را که چینه‌دان بود یا خار پس پای باشد اجازت اکل باشد.

یا عَلِيُّ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ؛ وَ مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ فَحَرَامٌ لَا تَأْكُلُهُ. از جانوران آن را که دندان ناب^۴ بود. و از پرندگان آن را که مخلب^۵ شکاری باشد حرام است.

یا عَلِيُّ لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ وَ لَا كَثْرٍ: روا نیست درخت بارآور و شحم نخله^۶ را قطع کردن و سودش را نابود ساختن.

یا عَلِيُّ لَيْسَ عَلِيُّ زَانٍ عَقْرًا، وَ لَا حَدٌّ فِي التَّعْرِيطِ، وَ لَا شَفَاعَةٌ فِي حَدٍّ، وَ لَا يَمِينٌ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ، وَ لَا يَمِينٌ لَوْلَدٍ مَعَ وَالِدِهِ، وَ لَا لِامْرَأَةٍ مَعَ زَوْجِهَا، وَ لَا لِعَبْدٍ مَعَ مَوْلَاةٍ، وَ لَا صَمْتٌ يَوْمَ إِلَى اللَّيْلِ، وَ لَا وَصَالٌ فِي صِيَامٍ وَ لَا تَعْرُبٌ بَعْدَ هِجْرَةٍ: نیست برزانی برای زانیه کابینی، و حد واجب بر آن کس که کسی را به کنایت بد گوید، و در اجرای حدود هیچ شفاعتی پذیرفته نیست، و کس نتواند به قطع صله رحم سوگند یاد کرد و هیچ پسری بی اجازت پدر و هیچ زن بی اذن شوهر، و هیچ بنده‌ای بی رخصت مولی نتواند سوگند یاد کرد و روا نیست خاموشی در تمام روز، و وصل کردن روزه را به روزه دیگر، و روا نیست بعد از هجرت به بلاد اسلام طریق بلاد کفر گرفتن و در آنجا اقامت کردن.

یا عَلِيُّ لَا يَقْتُلُ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ. هیچ پدری را به خون پسر مقتول نسازند.

۱. ذات الصلاصل: موضعی است که غزوه ذات السلاسل در آن واقع شده است.

۲. ضجنان: نام کوهی است نزدیک مکه.

۳. صف: حرکت ندادن بال در موقع پرواز البته مقصود آن است که بیشتر پروازش چنین باشد، و الا پرواز بدون حرکت بال ممکن نیست.

۴. ناب: در عربی چهار دندان پیش درندگان و بهائم و چهار دندان بزرگ حیوانات باشد.

۵. مخلب: چنگال مرغان صید کننده.

۶. شحم نخله: پیهی است که در وسط خرما بن است.

یا عَلِيُّ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى دُعَا قَلْبٍ سَاهٍ: دعای قلب ساهی که متذکر رب نباشد به اجابت مقرون نگردد.

یا عَلِيُّ نَوْمُ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ: فضیلت خواب عالم از عبادت عابد به زیادت است.

یا عَلِيُّ رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ؛ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ يُصَلِّيْهَا الْعَابِدُ: دو رکعت نماز مرد عالم از هزار رکعت نماز عابد فزونی دارد.

یا عَلِيُّ لَا تَصُومُ الْمَرْأَةُ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا، وَ لَا يَصُومُ الْعَبْدُ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ مَوْلَاهُ، وَ لَا يَصُومُ الضَّيْفُ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ: هیچ زن بی اجازت شوهر نتواند به سنت روزه گرفت، و نیز بنده بی رخصت مولی و میهمان بی رخصت میزبان تطوعاً نتواند صائم بود.

یا عَلِيُّ صَوْمُ يَوْمِ الْفِطْرِ حَرَامٌ، وَ صَوْمُ يَوْمِ الْأَضْحَى حَرَامٌ؛ وَ صَوْمُ الْوَصَالِ حَرَامٌ، وَ صَوْمُ الصَّمْتِ حَرَامٌ، وَ صَوْمُ نَذْرِ الْمُعْصِيَةِ حَرَامٌ، وَ صَوْمُ الدَّهْرِ حَرَامٌ: روزه در عید فطر و در اضحی و وصل روزه به روزه دیگر به یک افطار، و روزه گرفتن به شرط خاموشی تا شامگاه، و روزه گرفتن برای دست یافتن به فعل حرامی، روزه گرفتن در تمام سال حرام است.

یا عَلِيُّ فِي الزَّانَا سِتُّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ. فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا: فَيَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ، وَ يُعَجَّلُ الْفِنَاءَ، وَ يَقْطَعُ الرِّزْقَ. وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ: فَسَوْءُ الْحِسَابِ، وَ سَخَطُ الرَّحْمَنِ، وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ. فَعَلَّ زَنَا مُوجِبٌ شَشْ شَيْءٍ يَكُونُ سَهْلًا فِي الدُّنْيَا وَ عَسِيْرًا فِي الْآخِرَةِ: سه در دنیا و آن: رفتن فرّ و شوکت، و در رسیدن هلاکت و قطع روزی است. و آن سه که آخرت راست: سختی روز شمار، و خشم خداوند قهار، و خلود در نار است.

یا عَلِيُّ الرَّبْوَا سَبْعُونَ جُزْءً فَأَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ: ربا را هفتاد جزو است، سهل تر جزوش مانند فعل مردی است که در خانه مکه با مادر زنا کند.

یا عَلِيُّ دِرْهَمُ الرَّبْوَا أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ زَنْبَةً كُلُّهُ بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ: یک درهم ربا در نزد خدا بزرگتر است از هفتاد کُرت زنا که مرد در مسجد الحرام با محارم خود کند.

یا عَلِيُّ مَنْ مَنَعَ قِيرَاطًا مِنْ زَكَاةٍ مَالِهِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ، وَلَا بِمُسْلِمٍ وَلَا كَرَامَةً: هر کس یک قیراط از زکوة مال خود نگاه دارد بیرون حوزه ایمان و اسلام است.
یا عَلِيُّ تَارِكُ الزَّكَاةِ يَسْتَلُ اللَّهَ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا. وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ الْآيَةُ^۱. هر کس که ترک زکوة گیرد از پس مرگ از خدای بخواهد تا او را به دنیا رجعت دهد تا کار به فرمان کند چنانکه خداوند در قرآن فرماید.

یا عَلِي تَارِكُ الْحَجِّ وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ. يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ^۲. هر که به شرط استطاعت ترک زیارت مکه گیرد کافر باشد، چنانکه بدین آیت مبارک انهاء فرموده.
یا عَلِيُّ مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّىٰ يَمُوتَ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا. آن کس که به شرط استطاعت زیارت مکه را به مماطله تسویف^۳ دهد چندان که وداع جهان گوید خداوندش در قیامت برانگیزاند، به دین جهودان و اگر نه نصاری.

یا عَلِيُّ الصَّدَقَةُ تُرَدُّ الْقَضَاءِ الَّذِي قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا: صدقه کردن قضای بد را بگرداند اگرچه محکم باشد.

یا عَلِيُّ صَلَاةُ الرَّجِيمِ يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ: مراعات صلوة ارحام زندگانی را فزونی دهد.
یا عَلِيُّ افْتَتِحَ بِالْمِلْحِ، وَ اخْتِثِمَ بِالْمِلْحِ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً: در بدایت و نهایت خوردنی دهان را به طعم نمک بهره می ده که هفتاد و دو درد را شفا باشد.

یا عَلِيُّ لَوْ قَدْ قُمْتُ عَلَى الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَ عَمِّي وَ أُمِّي وَ أَخِي كَانَ لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ: گاهی که بر مقام محمود بایستم، شفاعت کنم پدر و عم و مادرم و برادرم را که از برای من در جاهلیت بودند.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۹۹: تا چون یکی از ایشان را مرگ بیاید، گوید: پروردگار من! مرا [به دنیا] باز گردانید.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۷: و فرض است بر مردم که حج خانه خدا [کعبه] بر آن کس که استطاعت این راه دارد و به سوی آن [تواند رفت] و هر کس که کافر شد پس به یقین خدا از جهانیان بی نیاز است.
۳. تسویف: تأخیر کردن، مماطله کردن.

یا عَلِيُّ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ أَنَا دَعْوَةٌ أَبِي إِبْرَاهِيمَ: فرمود: یا علی من فرزند دو ذبیح که یکی عبدالله و آن دیگر اسمعیل علیه السلام است. و منم که پدرم ابراهیم مرا از خدای خواست.

یا عَلِيُّ الْعَقْلُ مَا اكْتَسَبْتُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَ طُلِبَ بِهِ رِضِي الرَّحْمَنِ. عقل چیزی است که بدان بهشت به دست شود و رضای خدا حاصل گردد.

یا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَقْلُ، فَقَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذِيبُ فَقَالَ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، بِكَ أَوْخِذُ، وَ بِكَ أُثِيبُ، وَ بِكَ أَعاقِبُ: خداوند نخستین عقل را آفرید و فرمود: پیش شو، پذیرفتار فرمان گشت، آنگاه فرمود: باز شو، هم اطاعت نمود، پس خداوند فرمود: سوگند یاد می‌کنم به عزت و جلال خود از تو محبوب‌تری نیافریدم، پاداش و کیفر بندگان را سبب تو باشی.

یا عَلِيُّ لَا صَدَقَةَ وَ ذُورَجِمٍ مُّحْتَاَجٍ: مادام که خویش و عشیرت مرد محتاج باشد صدقه با بیگانه روا نباشد.

یا عَلِيُّ دِرْهَمٌ فِي الْخَضَابِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ فِيهِ أَرْبَعُ عَشْرَةَ خَصْلَةً. يَطْرُدُ الرِّيحَ مِنَ الْأَذْنَيْنِ، وَ يَجْلُو الْبَصَرَ، وَ يُلَيِّنُ الْخِيَاشِيمَ، وَ يُطَيِّبُ النَّكْهَةَ، وَ يَشُدُّ اللَّثَّةَ، وَ يَذْهَبُ بِالصُّنَانِ، وَ يُقِلُّ وَ سُوسَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ، وَ يَسْتَبْشِرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَغِيظُ بِهِ الْكَافِرُ، وَ هُوَ زِينَةٌ وَ طَيِّبٌ، وَ يَسْتَحْيِي مِنْهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ وَ هُوَ بَرَاءَةٌ لَهُ فِي قَبْرِهِ: یک درهم بهای خضاب کردن نیکوتر است از هزار درهم در راه خدا نفقه دادن. در خضاب چهارده خصلت نیک است: از گوشها دفع ریح دهد، و چشم را روشن کند، و خیاشیم^۱ را نرم سازد و بوی دهان را خوش کند، و لثه را محکم نماید، و نثن^۲ بغل را ببرد و وسوسه شیطان را اندک کند، فرشتگان بدان شاد شوند و مؤمنان شادمان گردند و کافر به خشم آید، این خضاب زینت و طیبی است که نکیر و منکر از آن حیا کنند، و صاحبش را در قبر برائت ساحت دهد.

یا عَلِيُّ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ، وَ لَا فِي الْمُنْظَرِ إِلَّا مَعَ الْمَحْبَرِ، وَ لَا فِي الْمَالِ إِلَّا مَعَ الْجُودِ، وَ لَا فِي الصَّدَقِ إِلَّا مَعَ الْوَفَاءِ، وَ لَا فِي الْفِقْهِ إِلَّا مَعَ الْوَرَعِ وَ لَا فِي الصَّدَقَةِ

۱. خیاشیم: انتهای بینی، عرقی است در باطن بینی (ب)

۲. نثن: به معنی بوی بد دادن و به کسر ثانی چیز بدبو را گویند (ب)

إِلَّا مَعَ النَّيَّةِ، وَ لَا فِي الْحَيَاءِ إِلَّا مَعَ الصَّمْتِ وَ لَا فِي الْوَطَنِ إِلَّا مَعَ الْأَمْنِ وَ السُّرُورِ: نیکوئی مجوی از آن گفتار که با کردار و از آن منظر که با مخبر^۱ و از آن مال که با افضال راست نیاید، و همچنان چون صدق را وفا از پی نباشد و فقه را پرهیزکاری از دنبال در نیاید و صدقه را خلوص نیت توأم نگردد، خیری نتوان یافت، و نیز خیری نباشد در آن شرمناکی که با هرزه درآئی به پای رود، و خیری نیست در سکون وطن اگر از امن و سرور دور باشد.

يَا عَلِيُّ حَرَّمَ مِنَ الشَّاةِ سَبْعَةَ أَشْيَاءَ: الدَّمُ وَ الْمَذَاكِيرُ وَ الْمَثَانَةُ وَ النَّخَاعُ وَ الْغُدَدُ وَ الطَّحَالُ وَ الْمَرَارَةُ. این هفت چیز از ذبیحه حرام است.^۲
يَا عَلِيُّ لَا تُمَاسِكُ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: فِي شَرَاءِ الْأُصْحِيَّةِ وَ الْكَفَنِ وَ النَّسْمَةِ وَ الْكِرِيِّ إِلَى مَكَّةَ: در چهار چیز مسامحه می‌کن: در بهای گوسفند قربانی، و کفن و غلام و کنیز و اجرت کری^۳ به جانب مکه.

يَا عَلِيُّ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي خُلُقًا؟ قَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا، وَ أَعْظَمُكُمْ حِلْمًا، وَ أَبْرُكُكُمْ بِقَرَابَتِهِ، وَ أَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِنْصَافًا. فرمود: یا علی از مردمان شبیه‌تر با من آن کس است که خلقاً و حلماً افضل ناس باشد، و مراعات رحم نیکوتر کند و مردم را از نفس خویش محکم‌تر انصاف دهد.

يَا عَلِيُّ أَمَانَ لِأُمَّتِي مِنَ الْغَرَقِ إِذَاهُمْ رَكِبُوا فِي السُّفُنِ فَقَرُّوا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ مَا قَدَّرَ اللَّهُ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ^۴ بِسْمِ اللَّهِ مَجْزِيهَا وَ مُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ^۵. آن کس که سوار کشتی شود و این آیت که رقم شد قرائت کند ایمن بماند.

يَا عَلِيُّ أَمَانَ لِأُمَّتِي مِنَ السَّرَقِ: قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تُخَافِتْ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ

۱. مخبر: علم و ادراکی که از راه تأمل و تجربه به دست آید بر خلاف منظر (ب)
۲. یعنی: خون، آلت تناسلی حیوانات نر، کیسه مثانه، مغز حرام، غده‌ها، اسپرز کیسه صفراء
۳. کرای: کرایه.
- (ب)
۴. سوره زمر، آیه ۶۷: به نام خداوند بخشنده مهربان. آنان خدا را به شایستگی نشناختند و در روز قیامت زمین در قبضه او و آسمانهای درهم پیچیده در ید قدرت اوست که منزّه است و از آنچه شریکش می‌پندارند برتر است.
۵. سوره هود، آیه ۴۱: حرکت و توقف آنها با نام خداست، پروردگار من آمرزنده مهربان است.

وَلَدَا و لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ و لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ و كَبْرَهُ تَكْبِيرًا^۱. این آیت مبارک امت رسول خدای را به شرط قرائت از دزد ایمنی دهد.

يَا عَلِيُّ أَمَانَ لَأُمَّتِي مِنَ الْهَدْمِ إِنَّ اللَّهَ يُنْسِكُ السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا و لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكْتَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا^۲. و این آیت مبارک که مرقوم شد از زلزله و هدم ایمنی دهد.

يَا عَلِيُّ أَمَانَ لَأُمَّتِي مِنَ الْهَمِّ لَا حَوْلَ و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، لَا مَلْجَأَ و لَا مَنجَا مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ. و این کلمات از هم و غم رهائی دهد.

يَا عَلِيُّ أَمَانَ لَأُمَّتِي مِنَ الْحَرْقِ إِنْ وَلِيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ و هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ^۳ و مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ و این آیت مبارک از حرق و سورت آتش نجات دهد.

يَا عَلِيُّ مَنْ خَافَ السَّبَاعَ فَلْيَقْرَأْ: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ و هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ^۴ هر که از جانوران درنده بیم کند این آیت مبارک بخواند.

يَا عَلِيُّ مَنْ اسْتَضْعَبَ عَلَيْهِ دَابَّتُهُ فَلْيَقْرَأْ فِي أُذُنِهَا الْيَمْنَى و لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ طَوْعًا و كَرْهًا و إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۵. هر کرا اسب و دیگر چهارپایان سواری حرونی^۶ کند در گوش راست او این آیت را قرائت کند.

۱. سوره اسراء، آیه ۱۱۰ و ۱۱۱: بگو: چه او را الله بخوانید، چه رحمان، هر کدام را که بخوانید برای او نام‌های شایسته است، نمازت را نه بسیار بلند بخوان و نه چندان آهسته، حد واسط این دو را برگزین، و بگو: سپاس خداوندی راست که نه فرزندی دارد و نه در ملک شریکی، هرگز به مذلت نیفتد که محتاج به یاری شود، پس او را به شایستگی بزرگ دار.

۲. سوره فاطر، آیه ۴۱: خداوند آسمانها و زمین را برقرار می‌دارد و از زوال حفظ می‌کند و اگر به زوال گرایند کسی جز او قادر نیست آنها را حفظ کند به راستی که او بردبار آمرزنده است.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۹۶: یاور من خدایی است که این کتاب را نازل کرد و او کارساز شایستگان است.

۴. سوره توبه، آیه ۱۲۸ و ۱۲۹: رسولی از میان خودتان به نزد شما آمد که بی‌تردید رنج‌های شما بر او گران می‌آید و به هدایتتان اصرار دارد و بر مؤمنان رتوف و مهربان است. اگر رو بگردانند بگو: خداوند برای من کافی است و معبودی جز او نیست، بر او توکل کرده و اوست پروردگار عرش عظیم.

۵. سوره آل عمران، آیه ۸۳: در حالی که هر کس در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه فرمانبردار اوست و همه به سوی او بازگردنده می‌شوند.

۶. حرون: چموش، غیر مطیع، حرونی یعنی: چموشی.

یا عَلِيُّ مَنْ كَانَ فِي بَطْنِهِ مَاءٌ أَصْفَرٌ فَكُتِبَ عَلَى بَطْنِهِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ وَ يَشْرِبُهُ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ
بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ. چون شکم به ماء اصفر^۱ انباشته شود چنانکه مستسقی را
ماند آیه الکرسی بر شکم نویسد و بشوید و بنوشد رفع علت شود.

یا عَلِيُّ مَنْ خَافَ سَاحِرًا أَوْ شَيْطَانًا فَلْيَقْرَأْ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ
فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ^۲: آن کس که از نیرنگ ساحر و کید شیطان بیمناک شود این آیت
مبارک بخواند.

یا عَلِيُّ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَأَدَبَهُ وَيَضَعَهُ مَوْضِعًا صَالِحًا. وَ حَقُّ
الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ أَنْ لَا يُسَمِّيَهُ بِاسْمِهِ، وَ لَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا يَجْلِسُ أَمَامَهُ وَ لَا
يَدْخُلُ مَعَهُ الْحَمَّامَ. حَقُّ پسر بر پدر آن است که او را به نامی نیکو بنامد. و ادبی نیکو
بیاموزد، و در جائی نیکو بدارد. و حق پدر بر پسر آن است که پدر را به نام نخواند، و
از پیش روی او طی مسافت نکند، و در پیش روی او جلوس نکند و با او حاضر
حمام نشود.

یا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَسْوَاسِ: أَكْلُ الطَّيْنِ وَ تَقْلِيمُ الْأظْفَارِ بِالْأَسْنَانِ، وَ أَكْلُ اللَّحْيَةِ: سه
خصلت از وسواس است، نخست گلخوار بودن، و دیگر باز کردن ناخنها به دندان و
دیگر خائیدن ریش به اسنان^۳.

یا عَلِيُّ لَعَنَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا عَلَى عُقُوقِهِمَا: خداوند ملعون می دارد پدر
و مادری را که بر فرزند چنان کار صعب کنند که سر به بی فرمانی برآرد چندان که
عاق والدین گردد.

یا عَلِيُّ يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ عُقُوقِ وَلَدِهِمَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنَ عُقُوقِهِمَا: چنانکه پدر
و مادر فرزند بی فرمان را عاق توانند کرد، پدر و مادر نیز چون حقوق فرزند را
نگذارند توانند شد که عرضه عقوق شوند.

۱. ماء اصفر: زردآب.

۲. سورة یونس، آیه ۳: بی گمان، پروردگارتان خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز
آفرید، پس از آن قصد آفریدن عرش کرد. کار [آفرینش] را تدبیر می کند. شفیع نباشد مگر
پس از رخصت او، این است خداوند پروردگارتان، پس او را بپرستید، آیا پند نمی گیرید؟

۳. اسنان: دندانها.

یا عَلِيُّ رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا عَلِيٌّ بِرَّهِمَا. فرمود: خداوند رحم کند پدر و مادری را که فرزند را نیکو تربیت فرمایند تا از او نیکی بینند.
یا عَلِيُّ مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا: کسی که پدر و مادر را برنجاند عرضه عقوق ماند.

یا عَلِيُّ مِنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخٌ مُسْلِمٌ وَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. هر که غیب برادر دینی را از کس اصفا فرماید و با نیروی نصرت از در منع بر نیاید، خداوندش در دو جهان ذلیل فرماید.
یا عَلِيُّ مَنْ كَفَى يَتِيمًا فِي نَفَقَتِهِ بِمَالِهِ، حَتَّى يَسْتَعِينِي وَجَبْتُ لَهُ الْجَنَّةَ الْبَتَّةَ: هر که یتیمی را کفیل شود چندان که بی نیاز گردد البته به پاداش، بهشت یابد.
یا عَلِيُّ مَنْ مَسَحَ يَدَهُ عَلَيَّ رَأْسَ يَتِيمٍ تَرَحُّمًا، أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. کسی که از در رأفت دست بر سر یتیمی کشد، خداوندش به عدد هر موی سر یتیم در قیامت نوری عطا کند.

یا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ، وَلَا وَرَعَ كَالْكُفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ تَعَالَى، وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَلَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ: هیچ فقری صعب تر از جهل، و هیچ مالی با فائده تر از عقل نیست و هیچ تنهایی خوفناک تر از وحدت در خودبینی نباشد. فایده عقل وقتی است که به کار بندی و افضل پرهیزکاری آن است که از محرمات الهی پرهیزی، و اشرف حسب خلق ارجمند است و افضل عبادت تفکر در صفات خداوند.

یا عَلِيُّ آفَةُ الْحَدِيثِ الْكِذْبُ وَ آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيَانُ وَ آفَةُ الْعِبَادَةِ الْعِرَّةُ وَ آفَةُ الْجَمَالِ الْخِيَلُ وَ آفَةُ الْعِلْمِ الْحَسَدُ: دروغ: رونق حدیث را ببرد، و نسیان: علم را از رونق بیندازد، و عزت: دفع عبادت دهد، و کبر: نیکوئیها را پست کند، و حسد: فساد دانش گردد.

یا عَلِيُّ أَرْبَعَةٌ يَذْهَبْنَ ضِيَاعًا: الْأَكْلُ عَلَى الشَّبَعِ، وَالسَّرَاجُ فِي الْقَمَرِ وَ الزَّرْعُ فِي السُّبْحَةِ، وَ الصَّنِيعَةُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا. چهار چیز ضایع می‌گذرد: در سیری غذا خوردن، و چراغ به ماهتاب بردن، و در شوره زار زراعت کردن، و به مردم نااهل جود و احسان فرمودن.

یا عَلِيُّ مِنْ نَسِي الصَّلَاةِ عَلِيٌّ فَقَدْ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ. هر کرا درود بر من فراموش

شد در طریق بهشت یاوه گشت و به خطا رفت.

یا عَلِيُّ إِيَّاكَ وَ نَقْرَةَ الْغُرَابِ وَ قَرِيسَةَ الْأَسَدِ: از سجده‌ای که به اختصار منقار زدن
غراب بر زمین باشد پرهیز می‌کن، و نیز در سجده مانند شیری که بر طعمه بخشید بر

زمین سینه می‌فکن.

یا عَلِيُّ لَأَنْ أُدْخِلَ يَدِي فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمِرْفَقِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْتَلَّ مَنْ لَمْ
يَكُنْ ثُمَّ كَانَ: همانا دست تا مرفق در دهان اژدها بردن، دوست‌تر دارم که از بختیار

دون نژاد خواستار شوم و از مخلوق سؤال کنم.

یا عَلِيُّ إِنَّ أَعْتَا النَّاسِ عَلِيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ وَ الضَّارِبُ غَيْرَ ضَارِبِهِ. و

مَنْ تَوَلَّى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: نابهنجارتر کس نزد خداوند کسی

است که بکشد آن را که کشنده او نیست، و بزند کسی را که زنده او نیست، و آن کس

که غیر موالی و مسلمین را دوست دارد، بدانچه خداوند نازل کرده است کافر است.

یا عَلِيُّ تَخْتَمُ بِالْيَمِينِ فَإِنَّهَا فَضِيلَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمَقَرَّبِينَ. قَالَ: بِمِ اتَّخْتَمُ يَا

رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بِالْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ فَإِنَّهُ أَوَّلُ جَبَلٍ أَقَرَّ لِلَّهِ تَعَالَى بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِي بِالنَّبُوءَةِ، وَ

لَكَ بِالْوَصِيَّةِ، وَ بِوُلْدِكَ بِالْإِمَامَةِ؛ وَ لِشِيعَتِكَ بِالْجَنَّةِ، وَ لِأَعْدَائِكَ بِالنَّارِ. فرمود: یا علی

انگشتی کن دست راست را که از خدای برای نزدیکان حضرت فضیلتی است.

عرض کرد: با چه خاتم بندم؟ فرمود: با عقیق سرخ، چه اول کوهی است که اقرار به

وحدت خداوند، و نبوت من و وصایت تو و امامت فرزندان تو کرد، و بهشت را

خاص شیعه تو و دوزخ را جای دشمن تو دانست.

یا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلِيٌّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ

اطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلِيٌّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّلَاثَةَ فَاخْتَارَ الْإِمَامَةَ مِنْ وُلْدِكَ

عَلِيٌّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ اطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلِيٍّ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. فرمود: یا

علی خداوند بر تمامت دنیا نگران شد و مرا از مردان عالم برگزید و در کثرت ثانی تو

را و در کثرت ثالث فرزندان تو را از مردان عالم اختیار کرد، و در کثرت چهارم فاطمه را

از زنان عالم برگزیده ساخت.

یا عَلِيُّ إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ، فَأَنْسَتْ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ: إِنِّي

بَلَّغْتَ بَيْتَ الْمُقَدِّسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ، وَ جَدْتُ عَلِيَّ صَخْرَتِهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ، وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ. فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ، مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلَيْهَا: إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي؛ مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ. فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَلَمَّا جَاوَزْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَانْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ، فَوَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلَى قَوَائِمِهِ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، مُحَمَّدٌ حَبِيبِي، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ. فَلَمَّا رَفَعْتُ رَأْسِي فَوَجَدْتُ عَلَى بُطْنَانِ الْعَرْشِ مَكْتُوباً: أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ.

فرمود: یا علی در چهار جا اسم تو را با نام خود قرین یافتم و مرا نیکو آمد: نخست در شب معراج چون به بیت المقدس رسیدم در آنجا بر حجری نقش بود لا اله الا الله، محمد رسول الله، او را مؤید و منصور داشتم به وزیر او. با جبرئیل گفتم، وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابیطالب. و چون به سدره المنتهی رسیدم نوشته دیدم که: منم خداوند، و نیست خدائی جز من، و محمد برگزیده من است از خلق من، او را به وزیر او مظفر و منصور داشتم. از جبرئیل پرسش کردم که کیست وزیر من؟ گفت: علی بن ابیطالب. و چون به عرش رسیدم بر قوائم عرش نگاشته یافتم: منم خداوند و نیست خدائی جز من و محمد دوست من است، او را به وزیر او نصرت کردم و مؤید داشتم. و چون سر بر افراشتم به درون عرش نگاشته دیدم اینکه: نیست خدائی جز من، محمد بنده من و فرستاده من است، او را به وزیر او تأیید کردم و ظفر دادم.

يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ أَعْطَانِي فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ الْقَبْرَ عَنْهُ مَعِي، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ عَلَى الصُّرَاطِ مَعِي، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسِي إِذَا كُسِيْتُ، وَيُحْيِي إِذَا حُيِيْتُ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِي فِي عَلِيَيْنَ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِي مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ الَّذِي خِتَامُهُ مِسْكٌ. فرمود: یا علی خداوند مرا با تو هفت خصلت داد: تو اول کس باشی که با من از قبر بیرون شوی، و با من بر صراط در آئی، و با من در علیین جای کنی، و با من رحیق مختوم بنوشی که مهر آن از مشک باشد.

يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبَرِّ: سَخَاءُ النَّفْسِ، وَ طَيِّبُ الْكَلَامِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى.

سه چیز ابواب نیکوئی است: سماحت طبع، و مجاملت^۱ در مکالمات، و مصابرت در بلیات.

یا عَلِيُّ إِذَا رَأَيْتَ الْهَيْلَالَ، فَكَبِّرْ ثَلَاثًا وَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي وَخَلَقَكَ، وَ قَدَّرَكَ مَنَازِلَ، وَ جَعَلَكَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ. چون ماه نو دیدار کنی، سه کَرْت تکبیر بگویی و این دعا که رقم شد قرائت کن.

یا عَلِيُّ إِذَا نَظَرْتَ فِي مِرَاةٍ فَكَبِّرْ ثَلَاثًا وَقُلْ: اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي فَحَسِّنْ خُلُقِي: چون در آینه نگری سه کَرْت تکبیر بگویی و این دعا که مرقوم شد قرائت کن.
یا عَلِيُّ إِذَا أَتَيْتَ عَلَيْكَ فِي وَجْهِكَ، فَقُلْ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ: هر گاه در روی تو ثنای تو گویند این دعا بخوان.

یا عَلِيُّ لَا تَهْتَمُّ لِرِزْقِ غَدٍ، فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي رِزْقُهُ: از برای روزی فردا در تک و تاز مباش، چه روزی هر روز با آن روز در آید.
یا عَلِيُّ إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ، فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرُهَا نَدَامَةٌ. از لجاج بپرهیز، چه اولش نادانی و آخرش پشیمانی است.

یا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِالسُّوَاكِ فَإِنَّ السُّوَاكَ مَطَهْرَةٌ لِلْفَمِ، وَ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ، وَ مِجْلَاةٌ لِلْعَيْنِ، وَ الْخِلَالُ يُحَبِّبُكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ، وَ الْمَلَائِكَةُ تَتَأَذَى بِرِيحِ فَمٍ مَنْ لَا يَتَخَلَّلُ بَعْدَ الطَّعَامِ: بر توست که از مسواک زدن دست باز نداری، چه دهان پاکیزه کند، و خداوند را راضی بدارد و چشم را جلا دهد، و نیز خلال زدن تو را محبوب فریشتگان کند، چه فریشتگان از بوی دهان آنکه خلال از پس طعام نزنند نفرت کنند.

یا عَلِيُّ مَا كَرِهْتَهُ لِنَفْسِكَ فَكَرِهْهُ لِغَيْرِكَ، وَ مَا أَحْبَبْتَهُ لِنَفْسِكَ فَأَحْبِبْهُ لِأَخِيكَ: آنچه از بهر خویش پسندیده نداری از برای دیگر کس میسند، و آنچه بهر خود دوست می داری از برای برادر دینی دوست می دار.

۱. مجاملت در کلام: کلام نیکو گفتن.

اوصایا و مواعظ رسول خدا

وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای اباذر رضی الله عنه

یا اَبَاذَرَ اِیَّاكَ وَ السُّؤَالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ، وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ، وَ فِیهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ یَوْمَ الْقِیَمَةِ: بپرهیز از سؤال کردن که حاضر شدن در ذلت و تعجیل کردن به فقر و فاقت است، و در روز شمار بازپرسی دراز دارد.

یا اَبَاذَرَ تَعِیْشُ وَ حَدَّكَ، وَ تَمُوْتُ وَ حَدَّكَ، وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ حَدَّكَ، یَسْعَدُ بِكَ قَوْمٌ مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ، یَتَوَلَّوْنَ غُسْلَكَ وَ تَجْهیزَكَ وَ دَفْنَكَ. فرمود: ای اباذر تنها زندگی می کنی، و تنها از جهان می روی، و تنها به جنان در می آئی، جماعتی از اهل عراق تجهیز و تکفین تو در می یابند - و این اشارت به کردار عثمان است با اباذر چنانکه انشاء الله در جای خود به شرح می رود -.

یا اَبَاذِرٍ اَعْبُدُ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ یَرَاكَ: چنان عبادت می کن که گویی خدای را دیدار می کنی چه اگر تو نتوانی او را نگران شد او بر تو نگران است.
یا اَبَاذَرَ اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسِ: شبابتک قبل هر میک، و صِحَّتک قبل سُقْمِک، و غِنَاک قبل فَقْرِک، و فَرَاغَک قبل شُغْلِک، و حیاتک قبل مَوْتِک: پنج چیز را پیش از قبل از فقر، و فراغت را قبل از مشغله، و زندگانی را قبل از مرگ.

یا اَبَاذَرَ اِیَّاكَ وَ التَّشْوِیْفَ بِأَمْلِکَ، فَإِنَّكَ بِیَوْمِکَ وَ لَسْتَ بِمَا بَعْدُ، فَإِنْ یَكُ غَدًا لَكَ فُكْرٌ فِی الْغَدِ كَمَا كُنْتَ فِی الْیَوْمِ، وَ إِنْ لَمْ یَكُنْ غَدًا لَكَ لَمْ تَنْدَمْ عَلٰی مَا فَرَطْتَ فِی الْیَوْمِ: بپرهیز از اینکه کار امروز را به فردا گذاری، چه تو صاحب امروزی، و زیست

فردا را چه دانی، و اگر فردا را بمانی نیز فردا را مانند امروز کاری است، و اگر نمایی، پشیمان نشوی از آنچه تقصیر کردی و به تسویف انداختی.
یا اَبَاذَرٍ كَمْ مِنْ مُسْتَقْبِلِ يَوْمٍ لَا يَسْتَكْمِلُهُ؛ وَ مُنْتَظِرٍ غَدًا لَا يَبْلُغُهُ: چه بسیار کس که روزی را در آید و به پای نبرد، و چه بسیار کس که انتظار فردا برد و اجلس مهلت نگذارد.

یا اَبَاذَرٍ كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْحَ مِنْكَ عَلَى دِرْهَمِكَ وَ دِينَارِكَ. بر سپری شدن عمر و زندگانی بخیل تر باش از صرف دینار و درهم.

یا اَبَاذَرٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا، جَعَلَ الذُّنُوبَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُمَثَّلَةً؛ وَ الْإِثْمَ عَلَيْهِ ثَقِيلًا وَ بِيَلًا، وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا أَنْسَاهُ ذُنُوبَهُ: چون عبدی شایسته رحمت شود و خداوند از بهر او خیر خواهد، گناهان او را در پیش چشمش بدارد و عصیان را بر او حملی گران کند، و اگر شایسته نباشد و خداوند از بهر او بد خواهد او را از هر عصیان که کرده است فراموشی دهد.

یا اَبَاذَرٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: لَا أَجْمَعُ عَلَى عَبْدٍ خَوْفَيْنِ، وَ لَا أَجْمَعُ لَهُ أَمْنَيْنِ، فَإِذَا أَمِنَنِي فِي الدُّنْيَا أَخَفَّتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَ إِذَا خَافَنِي فِي الدُّنْيَا أَمَنَّتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: خداوند می فرماید: بر هیچ بنده دو خوف در نمی آورم، و هیچ عبدی را دو ایمنی نمی دهم، چون در دنیا از من ایمن زیست او را در قیامت بیمناک می دارم، و اگر در دنیا دل از خوف من آکنده داشت در قیامتش ایمن گذارم.

یا اَبَاذَرٍ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَذُنِبُ الذُّنُوبَ، فَيَدْخُلُ بِهَا الْجَنَّةَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ يَا بَنِي آدَمَ وَ أُمَّي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: يَكُونُ الذُّنْبُ ذَلِكَ نَصَبَ عَيْنَيْهِ؛ تَائِبًا مِنْهُ؛ فَأَرَأَى إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ. یا اباذر عبد گناه می کند و بهشت می رود، عرض کرد: این چگونه شود؟ فرمود: آن گناه در پیش چشمش مصور می شود، با توبت و انابت به سوی خدا می گریزد تا به جنت در می رود.

یا اَبَاذَرٍ أَتُرِكَ فُضُولَ الْكَلَامِ. وَ حَسْبُكَ مِنَ الْكَلَامِ مَا تَبْلُغُ بِهِ حَاةَ: از اندازه حاجت به زیادت سخن مکن، چه بیرون کفایت است.

یا اَبَاذَرٍ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَقُّ بِطُولِ السَّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ: هیچ چیز را جاودان به زندان داشتن سزاوارتر از زبان نیست.

یا اَبَاذَرٍ أَهْلُ الْوَرَعِ وَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقًّا: اهل پرهیزکاری و زهدات

در دنیا بسزا دوستان خدایند.

یا أَبَاذَرٍّ لَوْ أَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَخَذُوا بِهَذِهِ الْآيَةِ لَكَفَّتُهُمْ: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱ هرگاه مردمان بدین آیت مبارک متوسل شوند تمامت را کفایت کند.

یا أَبَاذَرٍّ إِنَّ الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ فِي الْمَجْلِسِ، لِيُضْحِكَهُمْ بِهَا فَيَهْوِي فِي جَهَنَّمَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: هر کس که در انجمنی از در طیبت و مزاح سخن کند تا مردم را بدان تَرَهَات^۲ بخنداند، در می افتد به دوزخ در میان زمین و آسمان.

یا اباذر ویل للذی یحدث؛ فیکذب لیضحک به القوم، ویل له، ویل له، ویل له: وای بر آن کس که سخن به دروغ کند تا مردم را بخنداند آنگاه سه کَرْت فرمود: وای بر آن کس.

یا أَبَاذَرٍّ إِيَّاكَ وَ الْغَيْبَةَ، فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِمَ ذَاكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي؟ قَالَ: لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ الْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا. فرمود: ای ابوذر از غیبت بپرهیز، چه عصیان غیبت از زنا افزون است. عرض کرد: این چگونه بود؟ فرمود: تواند شد که مرد زنا کند و تائب گردد و توبتش نزد خدا پذیرفته گردد، اما آن کس که غیبت کند آمرزیده نشود الا آنکه مغتاب^۳ معفو دارد.

یا اباذر ای عَزَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟: از ایمان کدام حبل محکمتر است؟ عرض کرد: خدا و رسول داناتر است.

فَقَالَ: الْمَوَالَاةُ فِي اللَّهِ، وَ الْمَعَادَاةُ فِي اللَّهِ، وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبَغْضُ فِي اللَّهِ: فرمود: الفت و مخاصمت و دوستی و دشمنی همه به رضای خدا، و در راه خدا حبل المتین ایمان است.

یا اباذر لا یدخل الجنة قتاتٌ قلت: و ما القتات؟ قال: النمام. فرمود: ای ابوذر

۱. سوره طلاق، آیه ۲ و ۳. و هر کس از خدا بترسد، برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد، و روزیش دهد از جایی که گمان ندارد و هر کس به خدا توکل کند همو ویرا بسنده است و بی گمان خدا امر خود را به پایان رساند و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.
۲. تَرَهَات: اباطیل و مطالب بی اساس.
۳. مغتاب: در اینجا مقصود شخصی است که غیبت او را کرده اند.

فتات راه به جنت نکند. عرض کرد فتات کیست؟ فرمود: مرد سخن چین.
 یا اباذر صاحب النمیمه لا یستریح من عذاب الله عز و جل فی الاخرة: نمام و سخن چین را از عذاب خداوند در آن سرای هیچ استراحت نیست.
 یا اباذر من کان ذاوجهین و لسانین فی الدنیا؛ فهو ذو لسانین فی النار. هر که در دنیا دو روی و دو زبان باشد، در دوزخ دو زبان خواهد بود.
 یا اباذر المجالس بالأمانه، و إفشاء سِرِّ أَخِیکَ خِیَانَةٌ، فَاجْتَنِبْ ذَٰلِكَ وَاجْتَنِبْ مَجْلِسَ الْعِشْرَةِ: بپرهیز از آنکه راز برادر دینی را در مجالس اصفا کنی، و پراکنده سازی، و کناره می کن از مجلس لهو و لعب.
 یا اباذر من احبَّ ان یتمثل له الرِّجال قیاماً، فلیتَّبِئوا مقعده من النار: کسی که دوست دارد مردم حشمت او را بر پای ستاده شوند، باید نشیمن خود را از آتش آماده سازد.

یا اباذر من مات و فی قلبه مثقال ذرَّةٍ من کبر، لم یجد رائحة الجنة الا ان یتوب قبل ذلك: آن کس که بمیرد و ذره‌ای از کبر و خیلاً در خاطرش باشد، بوی بهشت نشنود مگر آنکه پیش از مرگ به توبت گرائیده باشد.

یا اباذر من حمل بضاعته فقد براء من الکبر یعنی «ما یشتري من السوق» آن کس که مایحتاج خود را از بازار خریداری کند و خویشتن حمل داده به خانه آورد، از کبر رهیده شود.

طوبی لمن صلحت سریرته و حسنت علانیته، و عزل من الناس شره. طوبی لمن عمل بعلمه، و أنفق الفضل من ماله، و أمسک الفضل من قوله. طوبی لمن طال عمره و حسن عمله فحسن منقلبه، اذ رضی عنه ربّه. و ویل لمن طال عمره و ساء عمله؛ فساء منقلبه، اذ سخط علیه ربّه: نیکوست حال آن کس که پنهان و آشکارش را به صلاح گذاشت، و از آزار مردم دست باز داشت. و نیکوست حال آن کس که علم را با عمل توأم ساخت و فضول^۲ مال را به انفاق پرداخت، و فضول کلام را بینداخت. و نیکوست حال آن کس که زندگانی دراز یافت، و کردار خویش را پسندیده آورد، پس نیکوکار آن جهانی وی، چه خدای از وی راضی گشت. و وای بر آن کس که زندگانی فراوان کرد و کردار بد آورد، پس کار آن سرای خویش نکوهیده ساخت چه خداوند

۱. خیلاً: عجب و کبر را گویند.

۲. فضول: زیادی.

بر او خشم آورد.
یا اباذر لا تسئل بِکفک، و ان اتاک شیءٌ فاقبله: سؤال از کس مکن و اگر کست
هدیه آورد بپذیر.

نقل من کتاب التحصین

قال رسولُ الله: أتدرُّون ما غمِّي؟ و فی ای شیءٍ تفکری؟ و فی ای شیءٍ اشتیاقی؟ رسول خدا فرمود: آیا می دانید غم من از چیست؟ و چه می اندیشم؟ و به چه مشتاقم؟ صحابه عرض کردند: یا رسول الله ندانیم، ما را از این خبر ده.

قال: أُخبرکم انشاء الله، ثم تنفَّس الصَّعداء و قال: هاه شوقاً الی اخوانی من بعدی. فقال ابوذر: یا رسول الله او لسنا اخوانک؟ قال: لا انتم اصحابی، و اخوانی یجیئون من بعدی، شأنهم شان الانبیاء. قوم یفرُّون من الالباء و الامهات و من الاخوة و الاخوات، و من القرابات کلهم ابتغاء مرضات الله، یترکون المال لله و یدلون انفسهم بالتواضع لله، لا یرغبون فی الشَّهواتِ و فُضُول الدُّنیا، یجتمعون فی بیتٍ من بیوت الله کأنهم غرباء، تریهم محزونین لخوف النار و حبِّ الجنَّة، فمن یعلم قدرهم عند الله؟ لیس بینهم قرابةٌ و لا مال یعطون بها، بعضهم لبعضٍ اشفقٌ من الابن علی الوالد و الوالد علی الولد، و من الاخ علی الاخ.

هاه شوقاً الیهم!! و یفرِّعون انفسهم من کدِّ الدُّنیا و نعیمها، بنجاة انفسهم من عذاب الابد و دخول الجنَّة لمرضاتِ الله. اعلم یا اباذر ان للواحد منهم اجر سبعین بدریاً. یا اباذر. ان الواحد منهم اکرم علی الله من کل شیءٍ خلق الله علی وجه الارض. یا اباذر. قلوبهم الی الله و عملهم لله. لو مرض احدهم له فضل عبادة الف سنةٍ و صیام نهارها و قیام لیلها.

و ان شئت. حتی ازیدک یا اباذر؟ فقلت: نعم. یا رسول الله. زدنا